نگاه دانلود
www.negahdl.com

رمان میشه عاشقم بشی؟ | ❋noghre کاربر انجمن نودهشتیا

منبع تایپ : http://www.forum.98ia.com/t1165024.html

این کتاب درسایت نگاه دانلود اماده شده است

www.negahdl.com

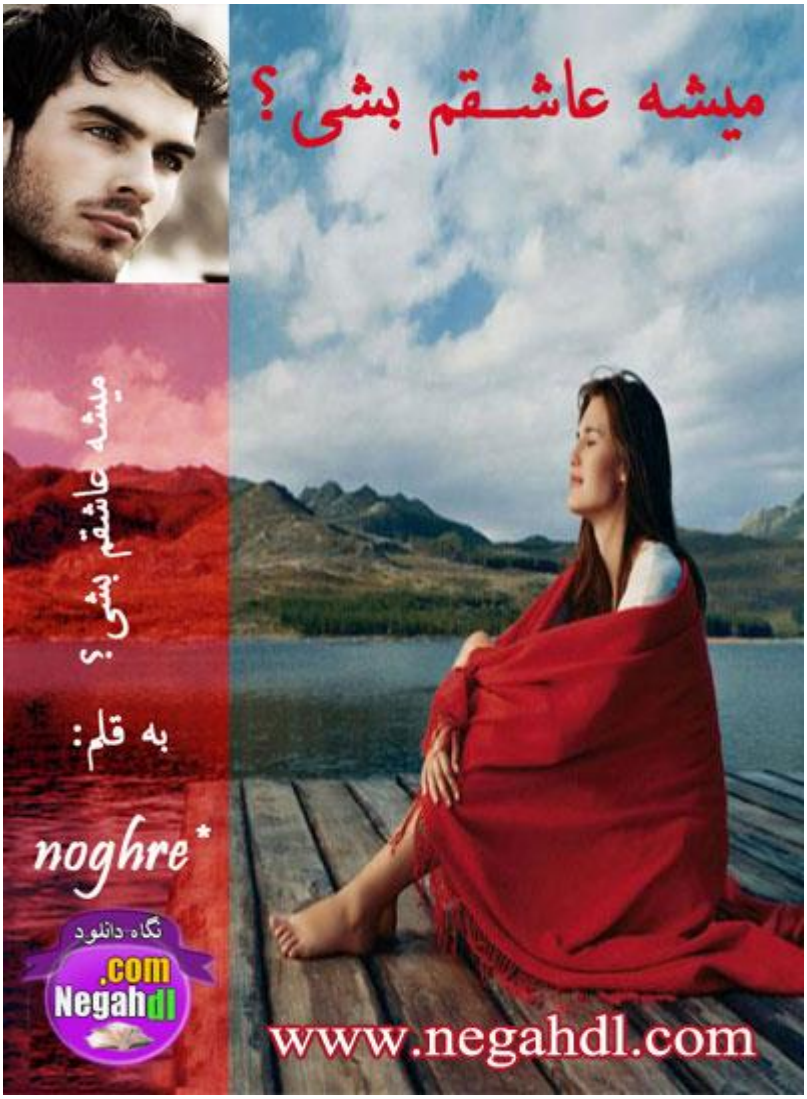

همه چیز برای من توی اشپزخونه و کار کردن و چشم گفتن و هزار کوفت و زهر مار دیگه خلاصه میشه

..گاهی خودم رو جای دخترای دیگه میزارم که توی نازو نعمت بزرگ میشن ولی بازم نمیتونم به خودم بقبلونم که به جرم دختر بودنم مجازات شدم..

نگاه دانلود
www.negahdl.com

زندگی گاهی خیلی پست تر از اونی میشه که فکر میکنید...گاهی مردم اینقدر بهت فخر فروشنی میکنی که صدای خورد شدن قلب هزار تیکه ات که هر روز بدتر از دیروزت میشه گوش هاتو کر میکنه..ولی بد تز از اون اینکه که فقط میتونی گریه کنی ...اونم توی تنهایی و بی کسی..درست مثله من..تنها ی تنها...اونجاست که میفهمی..همیشه زندگی داشتان نیست..داستان پسر پولدارو دختر پلدار و یه عشق بدونه هیچ دغدغه فکری النه هیچی..گاهی به این فکر میکنن که نکنه یه وقتی یه دختر پیدا بشه که از نظر مالی اشون بهتر باشه...نمیدونم..ولی اینقدر ادم های رناگرن و فخر فروش دیدم که دیگه گاهی به خودم هم شک میکنم و با خودم میگم"نکنه منم فخر فروش باشم.

فکر های بی جا و بی سرو تهم رو کنار گذاشتم بازم یه اه تلخ و ازار دهنده از هنجرم خارج شد این عادتم بود تمام ناراحتیم رو وقتی توی خونه مشغول بودم رو همینجوری بروز میدم.

اخرین تکه از ظرف هایی رو که شسته بودم رو توی جا ظرفی گذاشتم تا خشک بشه ..دستمو با حوله خشک کردم و برگشتم به اتاقم و لباسام رو عوض کردم به طرف صاحب خونه که زن ۴۰ سال که چهرش جوان تر از سنش بود و فوقلاده چهره دلنشینی داشت رفتم

صدای ارامی از گلوم خارج شد و او را متوجه حظورم کرد

-خانم

خانم سلیمانی با متانت همیشگیش نگاهم کرد

خانم سلیمانی با مهربونی و لبخند کوچک گفت- کارت تموم شد ؟

- بله خانم...من میتونم برم

خانم سلیمانی در حالی که موجی از نگرانی توی صورتش بود نگاهم کرد

خانم سلیمانی- بله عزیزم..اینم ازحقوقت ...فقط یه چیزی....بعد از رفتن ما از ایران تو میخوای کجا بری؟

خودمم توی جواب این سوال مونده بودم

سرمو انداختم زیر با صدای که همچنان اروم بود گفتم- نمیدونم..فعلا دارم دنبال کار میگردم

خانم سلیمانی-عزیزم..من نگرانتم ...تو یه دختر جوانی..فقط نوزده سالته..جایی رو پیدا کن که مطمعن باشه ....باشه دخترم

- چشم

خانم سلیمانی- میتونی بری

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

حقوقم رو ازش گرفتم .و بعد از خداحافظی از خونشون زدم بیرون هوا سوز سردی داشت با رفتن خانواده سلیمانی بی خونه شدم...

اهی کشیدم بخاری که از دهنم بیرون اومد هوا رو پر کرد به سمت اخر باغ رفتم سوییت کوچکی داشت که مخصوص خدمتکار های خونه بود رفتم توی سوییت کوچیک بخاری کوچیکم گرمم کرد خیلی خسته بودم خیلی کار کرده بودم..احساس کرختی میکردم....یه بالش و یه پتو گذاشتم بدونه اینکه لب به غذا بزنم خوابیدم...

صدای در روی اعصابم بود چشمامو با حرص باز کردم

- کیه؟

صدای فرشته دختر مرضیه خدمتکار دیگه ی خونه اومد

فرشته- رها .رها بدو بیا مهمونی شروع شد بهت نیاز داریم

از جام بلند شدم امشب مهمونی خداحافظی خانواده سلیمانیه

با صدای خابالودی گفتم- باشه برو الان میام

سریع لباسامو با یه دست لباس ابرومند عوض کردم تا مهموناشون نگن خدمتکاراشون فلانن و بیسارن..چه میشه گفت بهمون شرط میکنن

بعد از چهار سال اینارو خوب میدونم موهای بلند قهوه ایم رو شونه زدم و بستم ارایشم نکردم حوصله نداشتم..وقتشم ندارم. اصلا تا حالا ارایش نکردم. اهی کشیدم چشمام خیلی خسته بود سریع از سروییت زدم بیرون بدو بدو از در پشتی وارد اشپزخونه شدم

مرضیه خانم با دلخوری و اخم کوچک- کجا بودی دختر؟..مگه نمیدونی تو دست راست منی

با شوخ طبعی و شیطونی نگاهش کردم و با صدای نسبتا بلندی رو بهش گفتم

- وای مرضیه خانم..میگم اون یکی دستتون نیست الان اومد؟...بزار بیام سر جام قرار بگیرم که شما بی دست نباشید

همه خندیدن

مرضیه خانم با صدایی که از خنده میلرزید گفت- خدا مرگت نده دختر

با خنده سینی شیرینی های رونگ و وارنگ رو برادشتم از هر نوعی که دلتون بخواد تووش بود شکلاتی نارگیلی میوه ایی و...

- من میریم شیرنی تعارف کنم قیافم خوبه

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

یه ژست گرفتم مدل ژست های های مانکن های امریکایی از نوع سینی به دستش گرفتم

فرشته- اره خدمتکار چشم ابی خوشکل ..عالی هستی

-آخ مگه اینجا چندتا خدمتکار خوشکل چشم ابی دارن؟

همه با هم گفتن- فقط یدونه

- اونم کیه؟

همه با هم- رهاااااااا

و همه باهم خندیدیم

کلا نمک خونه منم با لبخند از اشپزخونه اومدم بیرون فضا پر بود از ادمایی کت شلواری و فخر فروش سینی شیرینی رو جلوی هر دختری میگرفتم یه قری به گرنش میداد و یه ناز میکرد و میگفت نمیخورم..ولی برام اهمیت نداشت که می خواستن با این کارشون بگن که تو نسبت به ما هیچی نیستی حتی با تمام خشوکلیت رها خانومی

به طرف اقای سلیمانی و پسرش شروین رفتم شروین داشت با لبخند با یه پسر همسن خودش حرف میز

- بفرمایید

شروین یکی برداشت و تشکر کرد اون پسره هم با یه نگاه کشدار روم یکی برداشت معذب بودم سرمو انداخته بودم زیر

شروین تک سرفه ایی کرد و توجه پسر رو به خودش جلبب کرد

شروین سه سال از من بزرگتره ۲۲ سالشه باهم صمیمی هستیم نگاه تشکر امیزی بهش کردم و از کنارشون رد شدم به همه تعارف میکردم نگاه چندش خیلی از پسرای مجلس از روم رد میشد و حالمو بهم میزد ولی جای واسه اعتراض نبود من مجبور بودم کارکنم..ین کارو نکنم برم تن فروشی کنم؟...خدایا هرگز منومجبور به تن فروشی نکن منو بکش ولی نزار اونجوری خوار و خفیف بشم

کلی شربت و شیرینی اینجور چیزا برده بودم..حالا داشتم کارای صرف شام رو انجام میدادم زیر غذا های که روی میز چیه شده بود رو چک کردم که حتما شمع های کوچکش روشن باشه تا غذا ها گرم بمونن

فرشته رفت و اعلام کرد که مهمان ها بیان واسه صرف شام کناری ایستاده بودم که اگر کسی چیزی نیاز داره باشم فرشته هم ایستاده بود کنارم

فرشته- خیلی خسته شدم

خندیدمو گفتم- توکه کاری نکردی کوچلو

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

فرشته از من یه سال کوچیک تره

فرشته- راست میگی ..به نسبت تو کاری نکردم..کمرت شکست امروز..کوچلو هم خودتی

لبخند خسته ایی به روش زدم

فرشته- حالا میخوای چکار کنی؟

با نا امیدی گفتم- نمیدونم..خدا بزرگه

ببخشید

سرمو برگردوندم

-بله

یه دختر از اون جلف ها بود

دختر به دختر کناریش گفت- صدا کن اون کلفترو

احساس خوردی کردم ولی به روم نیاوردم..خدایا من هرگز نمیبخشم..کسی نبود که بخشیدن رو بهم یاد بده حتی بی بی گل

اب دهنم رو قورت دادم و نزدیک رفتم اون یکی نگاهی از سر تا نوک پام انداخت چهرشو جمع کرد انگار داره به یه چیز لجز و چندش اور نگاه میکنه با ناز گفت- برام یه نوشابه بیا..فراموش کردم

فقط سری تکون دادم ادب حکم میکرد که چیزی نگم برگشتم سینه به سینه یکی شدم..یه پسر قد بلند با چهره معمولی

نگاهش وحشتناک سنگن بود رو تمام اجزای بدنم سنگینی میکرد موندم این همه دختر دارن به لباس پنج سانتی جلشون جلون میدن چرا به من بدبخت نگاه میکنن.?..

البته حقم دارن بی سرپناهی بد دردیه که من گرفتارشم

خوب توجه گردم دیدم همون پسری بود که کنار شروین بود سری یه قدم به عقب برداشتم و با یه ببخشید دور شدم صدا دختره رو که داشت میگفت انگار کوره رو شنیدم ولی چیزی نگفتم سریع یه نوشابه برداشتم و بردم سر میزشون پسره همچنان داشت با چشماش منو میخورد

نوشابه رو گذاشتم رو میز دختره گفت- وای این چیه اوردی؟

متعجب گفتم- نشابه است دیگه

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

دختره-خودم میدونم..رژیمی برام بیار

نوشابه رو برداشتم با حرص به طرف میز رفتم یه نوشابه ریژیمی برداشتم و به طرفش رفتم تمام سعیم رو کردم که اروم باشم ولی موفق نبودم البته تا حدودی نوشابه رو روی میزش گذاشتم و به سرعت ازشون دور شدم به هوای ازاد نیاز داشتم بغض داشتم..واقعا برام سخت بود که یکی بخواد اینجوری خوردم کنه..خیلی سخت بود

باهام جوری رفتار میکنن که انگار اونا حلال زاده هستن و من نه...یه جوری نگاهم میکنن که انگاری اونا یه مدل دیگه ساخته شدن..اخه مگه تقصیر منه ؟...خدایا وقتی داشتی منو به خانوادم میدادی نگفتی این دختر که قرار بی سرپناه بشه باید چیکار کنه؟...حالا من باید هر روز و هر بار که اینا مهمونی میدن این مزخرفات رو بشنوم؟..اصلا اینا به کنار..زمین به این بزرگی مامان و بابای من و داداشم کجای این دنیارو گرفته بودن که ازم گرفتیشون؟..چه گناهی کردهب ودم که این بود جزاش؟

از در اصلی خونه خارج شدم و وارد حیاط شدم انگار توی این سوز سرد،. هوا واسه نفس کشیدن برای من بود

اهی کشیدم بازم تلخیش تا تمام وجودم زبونه کشید..دلم میخواست بالا بیارم..ولی یادم نمیاد به جز صبحانه و سه لقمه ایی که به عنوان ناهار خوردهب ودم چیزی خوردهب اشم که بخوام بالا بیارم.با این همه تحرک و کار کدن اونا هم حتما هضم شده

بخار نفس هام توی هوا پخش میشد اشکام سرازیر شد...خسته بودم..واقعا خسته بودم از پنج صبح دارم مثله سگ کار میکنم ولی هیچ کس نمی بینه..من واقعا خستم..بهم به چشم یه موجود اضافی و به دردنخور نگاه میکنن ..خدایا اخه چرا من باید اینقدر بدبخت باشم..

رها

سریع اشکامو پا کردم

صدام از بغض میلرزید- بله

شروین نگران نگام کرد- داری گریه میکنی؟

سعی کردم لبخند بزنم برگشتم طرفش با همون لبخند تلخ و مسخره ایی که به لب داشتم گفتم- کی؟..من؟..نه بابا یکم گرمم شده بود اومدم بیرون هوا بخورم..چیزی لازم داری؟

شروین ساکت به چهرم خیره شده بود..تمام این چهار سال نقش یه همدم و برادر خوب رو برام بازی میکرده..

شروین- دروغگوی کچولو..به حرفای اون بی مصرفا توجه نکن..اوا فقط یه مشت ادمه فخر فروشن ارزش گریه ندارن

دستم رو شده بود..بازم اشکام جاری شد داشتم از سرما میلرزیدم

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

– شروین..تو توی وظعیت من نیستی..حتی یه درصدم نمیتونی حال منو بفهمی..تو داری میری و من بازم بی خانمان میشم..تو داری میری و من بازم تنها میشم..تو داری میری و من بازم بدونه پدرو برادر میشم..بازم میشم همون دختر بی سرپناهی که چهار سال پیش پا به این خونه گذاشت..

سرمو بلند کردم و با صورت خیس از اشک بهش نگاه کردم ..صروتم بخاطر خیسی اشک و باد سردی که میوامد میسوخت

– من از جنس تو نیستم..تو با من فرق داری این دلیل محکمی که نفهمی چی میکشم..منو ببخش ولی نمیتونم ناراحت نباشم..من باید تا دو روز دیگه از این خونه برم..باید برم سر یه کار دیگه..این طالع منه..باید تا اخر عمرم به امر و نهی صاحبکارم گوش کنم و فقط یه کلمه بگم..چشم..این طاع منه برادر گرامی..میدونی شروین..باید بهت تربیک بگم هرچند نباید جسرت کنم ولی با اینکه فامیلاتون واقعا مزخرفن ولی مادرو پدرت واقعا عالی هستن..قدرشونر و بدون..نزار یه روز مثله من حسرت نبودنشون رو بخوری..تا میتونی به حرفشون رو گوش کن..اونا مستحق این هستن که تو هر روز دستو پاشونر و ببوسی..باور کن اگر توی شرایط من بودی میفهمیدی که نبودن پدر بالای سرت یعنی چی..تو هر گز نمیفهمی که یه برای دختر چقدر میتونه سخت باشه که اغوش مادرانه نداشته باشه..سعی کن از دوران خوب زندگیت لذت ببری

دستی به بازوی شروین کشیدم و لبخند خسته ایی زدم

– برو داداش..من همیشه برات ارزوی بهترین هارو دارم.خودتو درگیر ناراحتی دختر بی خانواده ایی مثله من نکن..سعی کن امشب بهت خوش بگذره

دیگه حرفی نزدم و اجازه ندادم که شروین هم حرفی بزنه و با قدم های بلند و سریع از کنارش گذشتم..میترسیدم از اینکه دوباره گریه کنم..غروری نبود که بخواد شکسته بشه شروین هر کسی نبود که بهخوام ازش خجالت بکشم..اون بهترین دوست یار منه بوده و هست..ولی الان داره میره..وقتی وارد این خونه شدم خیلی افسرده بود...من دختر شیطوین بودم با ۱۵ سالسن خیلی خوب میفهمیدم که غم یعنی چی..شدم هم دم شروین و شروین شد پتوانه من..تکیه گاه خوبی بوده واسم..کی فکرشو میکرد این پسر که همه اقا صداش مکنن یه روزی توی بغل من گریه میکرده...وقتی شروین ازم دفاع میکرد تمام شادی دنیا به دلم ریخته میشد ولی بعدش تلخی غمی رو توی دلم حس میکردم..دلم برای رهام داداشم نتگ میشد داداشی که همیشه پشم بود و نمیزاشت کسی اذیتم کنه..این غم تا اخر عمرم کنارمه و باهام می مونه.

وارد سالن شدم و به طرف اشپزخونه رفتم با دست صورتم رو خشک کردم. بازم مشغول کا رشدم اینقدر دمغ بودم که کسی پا پیچم نشه دیگه همه منو به خوبی میشناسن وقتی توی خودم باشم و حس حال نداشته باشم به پرو پام نمیپیچن و راحتم میزارن

اون شب کذایی تموم شد واقعا برام سخت بود..اون خونه برام خونه امید بود جایی که من چهار سال توش زندگی کردم ولی الان..

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

بازم یبه اه تلخ وبازم حس بی خونه بودن..بازم تنهایی.بازم اه اشک بی پایان شبانه روز من...بازم داداشم ورو از دست دادم..و بازم زندگی من که تازه رنگ گرفته بود به همون روز های خاکستری خودش برگشت.و من بازم توی سیاهی شب قلبم غرق شدم.

❋❋❋❋❋❋❋❋❋❋❋❋❋❋❋❋❋❋

با هزار بدبختی توی یه خونه جدید همون نزدیکی ها کار پیدا کردم البته چند تا خیابون بالا تر..شاید نزدیک باشن ولی زمین تا اسمون با اینا فرق دارن کاملا اشرافی خوشم میاد از لحاظ کار خوش شانسم البته فقط از نظر مکانی خانواده پنج نفره ایی دارن دو تا دختر و یه مادرو پدر و یه پدر بزرگ همه افراد خونه یه جوری هستن فخر فروش مخصوصا دخترا البته مردای خونه از این دسته نیستن..هنوزم کامل مطمعن نیستم ولی بابابزرگه خیلی مهربونه.

اسم دخترا رزا و رز هستش و اسم مادرشون هم لیلا و اسم پدرشون نادر فامیلیشون هم منوچهری..از بین همه این افراد خانواده من فقط این بابا بزرگه رو دوست دارم مرد جدی ولی فوقلاده مهربونیه که از قلم انداختم بگم که مثله اونا فخر فروش نسیت البته پسرشم مثله خودشه بیشتر اینا توی خانم های خونه دیده میشه لازمه که ذکر کنم که هیچکدوم از افراد خانواده باهاش نمیسازن به جز اقا نادر بقیه فایمیل هارو نمیدونم دیگه ولی همه براش احترام خاصی قائل هستند.

.الان یک ماهه که دارم توی خونشون کار میکنم دو تا خدمتکار غیر از من اینجا هستن..مریم خانم و زیور خانم که خیلی زن های مهربونی هستن مریم خانوم با شوهرش زندگی میکنه توی سویت اخر باغ و بیست و چهار ساعته است مثله من ولی زیور خانم شب ها میرو صبح زود میاد

اهی کشیدم..بقیه فرش رو جارو برقی کشیدم جارو رو خاموش و سیمش رو جمع کردم به طرف اتاق کوچکی رفتم که وسایلی رو مثله جارو برقی رو توش میزاشتیم..خونه خیلی بزرگی بود بیشتر شبیه یه بازی بود خیلی راهرو داشت که شبیه همدیگه بودن و من روزای اول توش گم میشدم..البته هنوزم همین مشکل رو دارم بابابزرگ خونه که اسمش فرهاد و من بهش میگم بابا فرهاد گفت خیلی به معما علاقه داشته واسه همین خونه رو پیچ در پیچ ساخته

رها..رها

سرمو برگردوندم رز بود

رز با غرور همیشگیش بهم نگاه کرد- رها کجایی؟

به ارویم به طرفش رفتم

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

- بله خانم

رز- من گرسنه هستم برام کیک و شیر قهوه بیار ..همین الان

اینقدر با عشوه و دستوری حرف میزد که حرصم میگرفت ازش

خودش و رزا دوقلو هستن چشم های عسلی دارن و قیافه معمولی ولی میشه گفت که خوشکلن البته تا زمانی که سه تن به خودشون لوازم ارایش نمالن.

رزا نامزد داره که هم دانشگاهیشه و اسمش کامرانه که مثله خودش جلفه ولی رز هنوز موفق نشده مخ کسی رو بزنه معلوم نیست کدوم فلک زده ایی میخواد اینو بگیره

- الان براتون میارم خانم

سریع به طرف اشپزخونه رفتم یه تکه کیک رو توی پیشدستی گذاشتم و شیر قهوه ی داغ هم براش توی فنجون ریختم..خدارو شکر امروز رزا با نامزدش رفته و من فقط باید به غر غر های این رز رو فقط گوش کنم

سینی رو روی میز گذاشتمو کیک و فنجون رو گذاشتم جلوش صاف ایستادم و با خونسردی گفتم- امر دیگه ایی نیست خانم؟

رز نگاهی بهم کردو با یه پوزخنده حرص درار گفت- امری نیست

ارامش خودم رو حفظ کردم... و به راه افتادم وارد اشپزخونه شدم مریم خانم لبخندی زدو گفت- رها جان

- بله

مریم- اقای منوچهری بزرگ گفتن برید کتابخونه پیششون

لبخد به لبم اومد تمام حرص و عصبانیتم فروکش شد

لبخند مهمون لب هام شده بودن

با شدای گفتم- مرسی که گفتی

دستی به لباسم کشیدم و مرتبش کردم و بدو بدو به طرف کتابخونه رفتم تقه ایی به در کتابخونه زدم و وارد شدم بابا فرهاد روی صندلی نشسته بود و مثله همیشه عصای قهوه تیرش کنار صندلیش تکیه داده شده بود

- اجازه هست؟

لبخند مهربونی زد

بابا فرهاد- البته دخترم..بیا تو

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

کامل وارد شدم.. شاید بهتربود بگم کتابخونه بیشتر شبیه کتابخونه زشت و زیبا بود دیوارها پر بود از کتاب یی که با اندازه و رنگ های متفاوت پشت هم ردیف بودن واقعا زیبا بود فکر کن فقسه ها پر بودن از کتاب هایی با قطر های متفاوت ازهرچیزی که دلت بخواد توش کتاب بود این صحنه ها برام عجیب ارامش بخش بود.

با لبخند محو به بابافرهاد نگاه کردم -کاری داشتین باهام؟

بابافرهاد لبخندی زدو گفت- اره..راستش مدتیه که میخوام به کتاب بخونم ولی زود چشمام درد میگیره..میخوام اگر میتونی برام بخونی

لبخند گرمی بهش زدم و با ذوق تموم کتابی که توی دستش بود رو ازش گرفتم

- به چشم.همین الان براتون میخونم..اجازه هست بیشینم عالی حضرت؟

خنده ایی کردو گفت- بشین شیطونک..

با خنده نشستم کتاب رو باز کردم.یه کتاب تاریخی از دوران هخامنشیان بود ..شروع کردم با ذوق براش خوندن همیشه از این مدل کتابا خوشم می اومد ولی خوب نه وقتش رو داشتم نه پولش رو که بتونم بخرم اون موقع ها شروین همیشه بهم کتاب میداد ت وقتی بیکارم بخونم اخی دلم برای شروین هم خیلی تنگ شده

بابا فرهاد تمام حواسش به من بود و با لبخند و جدیدت و صد البته دقت بهم گوش میداد اینقدر غرق کتاب خوندن شده بودیم که حتی فراموش کردیم که باید برای شام بریم که زیور اومد صدامون کرد

زیور- اقا شام حاضره

بابافرهادبا صدای پرتحکم و جدیش گفت - من شام نیخورم.میخوام رها برام کتاب بخونه البته اگر گرسنه نیست و نگاهش رو به من دوخت.

لبخند گرمی زدم اصلا خسته نبودم احساس گرسنگی هم نمیکردم..حتی اگر اینطورم نبود دلم نیم اومد براش نخونم..

- من گرسنه نیستم

زیور- ولی اقا باید قرص بخورید

بابافرهاد کمی فکر کردوگفت- برام یه لیوان شیر بیار تا با قرصام بخورم

زیور چشمی گفت و رفت بیرون و من بازم شروع کردم ب خوندن ادامه داستان

نصف کتاب رو توی سه ساعت براش خوندم

بابافرهاد -میدونی چیه رها؟

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

- چیه اقا؟

بابا فرهادبا ترش رویی گفت - بهم نگو اقا حس میکنم که ادم بدیم

با جدیت گفتم- اصلانم اینطور نیست شما از همه ادمای این خونه مهربون ترید.البته جسارت نباشها

رفتم و روی زمین سرامیکی سرد کنار پاش نشستم کاش بابام زنده بود یا حداقلا بابا بزرگم..من بابابزرگ خیلی مهربونی داشتم بابا فرهاد منو یا اون میندازه واسه همین خیلی دوسش دارم

بابافرهاد- من چندبار به رزا و رز گفتم که این کتابو برام بخونن ولی اونا هر بار برام بهونه اوردن و رد کردن..تو..حتی خم به ابرو نیاوردی...خیلی خوبه که یه دختر خوب و مهربون اینجا هست که به داد من پیرمرد برسه

خودم دلم پر بود وقتی غم اینم اینو گفت بیتشر غمم شد

خنده ایی کردمو گفتم- بیخال بابا جونم..خودمو خودتو بچسب که اخر دنیایم

خندیدو با اخم کمی گفت- اینجور حرف نزن

با مظلومیت گفتم- ببخش دیگه..خوب چیکار کنم عادت کردم

خنید و سری به علامت تاسف تکون داد دستش رو گرفتم و گفتم- شما منو یاد بابابزرگ مهربون خودم میندازید من اونو خیلی دوش داشتم.و حالا شمارو به اندازه اون شایدم بیشتر دوست دارم..میدونید من پدرو مادر ندارم..هیچکسو ندارم تنهای تنهام..وقتی اومدم به این خونه همه باهام بد بودن..ولی شما باهام خوب بودید ..منم هر کاری از دستم بر بیاد براتون انجام میدم

لبخندی زد کمکش کردم بلند شد عصاشو دسش گرفت یه دستشم توی دست من با هم از کتاب خونه بیرون اومدیم

بابا فرهاد- هی دختر...زندگی خیلی فرازو نشیب داره..یهو میبینی توی عرشی تا به خودت میای میبین که فقط خیال بوده و تو از اولم کف فرش بودی

لبخندی زدمو گفتم- اره .ولی من تا یاد دارم زیر فرش بودم روی فرشو کف فرشو رو یادم نمیاد

عصاشو بلند کرد که باهاش بزنتم که در رفتم اونم فقط بلند بلند بهم میخندید

بابافرهاد- مگر اینکه دستم بهت نرسه دختر که اینقدر شیطونی

بابا فرهاد رو تا اتاقش همراهی کردم و خودم به اتاقم که نزدیک اشپزخونه بود رفتم رزا شب خونه نیومد..روی تخت یه نفره توی اتاقم افتادم خیلی خسته بودم چشمام میسخوتن اروم چشمامو بستم و به خواب عمیقی فرو رفتم اصلا نفهمیدم که کی خواب چشم هامو ربود.

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

صدای ساعت از خواب بیدارم کرد چشمامو باز کردم.هنوزم حس میکردم که خسته هستم..وای چقدر امروز کار دارم..قراره واسه تعطیلات برن شمال و منو هم ببرن تا کار های ویلا از جمله غذا درست کردنو انجام بدم..

سریع از جام بلند شدم دستو صورتم رو توی سرویس بهداشتی مجزایی که توی اتاقم بود شستم موهای قهوه ایی رنگم رو که بلندیش تا کمرم میرسید رو شونه زدم و بعدم بافتمش بلوز شلوار دودی رنگی به تنم کردم و از اتاق بیرون اومدم اصولا زیاد حجاب برام مهم نیست

وارد اشپزخونه شدم

- سلاااااااام صبح همگی بخیر

زیور و مریم با لبخند جوابمو دادن مریم زن قد کوتاه و توپریه زیور هم همقد مریمه ولی تپلی تره هردو صورت سبزه ایی دارن و فوقلاده خوش اخلاق و مهربونن

مریم خانم- سلام به روی ماهت عزیزم

زیور- سلام دخترم صبحت قشنگت بخیر

با لحن شوخی گفتم - صبح شماهم بخیر مادمازل ها ....باور کنید اینقدر گرسنم که الان یه گاو درسته میخورم بیایدو رحم کنید تا شمارو نخوردم اول یکم غذا به من بی نوا بدید

مریم خانم خنده ایی کردو گفت- بیا دخترمم بیا بشین تا تلف نشدی دوپاره استخون که بیشتر نیستی..از صبح تا شبم که کار میکنی

فقط خندیدم کاری جز خندیدن نمیتونستم بکنم

نشستم پشت میزو گفتم- بله دیگه..حالا شما یه نمیرو خشمزه به من میدی مریم جون؟

زیور- میتونیم این افتخارو داشته باشم

با خنده گفتم- البته مادمازل زیور

همه خندیدیم

زیور خانم برام نمیرو درست کرد با ولع همه رو خوردم بعدم بلند شدم با سلیقه میزی که توی گوشه سالن گذاشته شده بود و افراد خانواده اونجا غذا رو صرف میکردن رو چیدم اینقدر با سلیقه میچیدم که همیشه همه با ولع غذا میخوردن

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

کارم تمام شده بود اقای منوجهری کوچیک که همون اقا نادر باشه وارد شد لیلا خانم هم پشت سرش بود مثله همیشه اراسته و مرتب لبخند محوی زدم و اهسته سلام کردم

- سلام صبحتون بخیر اقا ...صبح بخیر خانم

هردو جوابمر و دادن و پشت میز نشستن

- چیزی کم و کسر نیست

لیلا خانم با سردی- خیر میتونی بری

به طرف اشپزخونه رفتم زیور و مریم داشتن صبحانه میخوردن نشستم پشت میز

- ناهار قراره چی درست کنیم؟

مریم -ناهار درست نمیکنیم. خانم و اقا و مهمان هاشون میرن رستوران .بعد از صبحانه من میرم خونه پیش اقا رشید(شوهرش که باغبون خونه بود)

زیور- منم که دیگه باید برم..خدارو شکر امسال من باهاشون نیستم خیالم راحته...نمیدونی که چقدر حوصلت سر میره اونا همش بیرون و تو همش توی خونه

فقط لبخند زدم

-من به بیرون رفتن عادت ندارم تازشم من تا حالا شمال نرفتم از دور دیدنش هم غنیمته برام وای فکر شو بکنید برم دریا رو ببینم

زیور و مریم فقط لبخند زدن ترحم توی نگاهشون تا عمق وجودم رو سزوند همیشه از ترحم بقیه متنفر بودم ولی خودم رو زود مثله همیشه جمع و جور کردمو با لحن شوخی گفتم

- فکر کنید من میرم اونجا .. بعد میریم کنار دریا...می افتم توی دیریا یه شاهزاده خوشتیپ میاد منو نجاتم میده ..بعدم یه دل نه صد دل عاشقم میشه بهم میگه رها..بی تو هرگز..منم میگم هوی..باتو هرگز

همه غش غش به حرفای من میخندیدن .لیلا خانم مریم رو صدا زد و مریم رفت

زیور- نمیری دختر اینقدر شیطونی نکن پاشو اماده شو که باید کم کم راه بی افتی

تا زانو خم شدم- چشم مادمازل زیور

توی یه چشم به هم زدن به اتاقم رفتم لباسام رو عوض کردم من صبح میرم اونا هم شب میان اخه شبم یکی از دوستاشون مهمونشونن باید براشون غذا درست کنم و خونه رو تمیز کنم

اهی کشیدم و سوار تاکسی که برام گرفته بودن شدم

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

❋❋❋❋❋❋❋❋❋❋❋❋❋❋❋❋❋❋

نگاهم فقط و فقط به جنگلای کنار جاده بود وای خدا اولین باره که جاده چالوس رو میبینم.خیلی خوشکله..خدایا همیچین جاهایی بود و من نیده بودم؟...درختای سبز حالا توی این فصل بهار سبز تر از هر زمانی به نظر میرسیدن واقعا زیبا و شگفت انگیز بود مدت طلانی بود که توی ماشین نشسته بودم لبخند از لبم محو نمیشد نمیدونم دریا باید چقدر زیبا باشه

قراره دو هفته شمال باشم این ذوق زدم میکرد

بعد از مدتی ماشین جلوی یه در سیبز تیره فرفوژه دار ایستاد

راننده-رسیدیم خانم

از ماشین پیاده شدم کرایه ماشین از قبل حساب شده بود از ماشین پیاده شدم کلید ویلا رو از توی کیفم دراوردم هوا خیلی سرد بود در رو با کلید باز کردم وقتی وارد شدم دهنم باز موند با یه باغ بزرگ و پر درخت خیلی قشنگ روبه رو شدم که واقعا زیبا بود فکم افتاد...درختا شاخو برگ هاشونر و توی هم گره کرده بودن سبزی چشم نوازشون چنان ارامشی رو به وجودت میریخت که دلت نمیخواست نگاهتو ازش جدا کنی..دلم سرشار از حس شیرینی شد منو یاد روستای کوچکی که دوران کودکیم رو کناره خانواده مهربونم گذروندم انداخت..و بازم شرینی بیشتری رو حس کردم شرینی که با به یاد اوردن مرگ همون عزیزترین کسام به تلخی مرگ اوری ختم شد.

درو بستم و وارد شدم درختای شکوفه داده بودن..پر بود از درختای میوه بوی عطر گل های بهاری ادمو مست میکرد چشم هامو بسته بودم فقط و فقط نفس عمیق میکشیدم..بوی نم خاک که نشون دهنده بارون بهاری بود که از دیشب باریدن گرفته بود حالم رو دگرگون کرده میکرد..و من از خود بیخود شده بودم..یادمه یه روزی توی باغ کوچکی که بابام داشت با رهام بازی میکردم صدای جیغ و دادمون و خنده های بدونه غممون تا اسمون میرفت و بابا با لخند نگاهمون میکرد همیشه توی هر فرصتی برای خودش نگقاشی میکشید پدرم علاقه خاصی به نقاشی داشت و صنه های زیبایی رو به تصویر میکشید چیز هایی که با دیدنش حس میکردی زنده هستن.

ساختمان سفید ویلا چشم ادمو نوازش میکرد شقف ابی کمرنگش زیبا ترش کرده بود

صدای امواج دریا ادمو سرزنده میکرد همه اینا برام تازه و جذاب بود حیاط با راه باریکی به دو قسمت تقسیم شده بود یه قسمت فضای تقریبا بدونه درخت بود و قسمت دیگه خیلی درخت داشت و یه الاچیق بزرگ هم توش بود

فکر کنم حیاط پشتی هم داشته باشن

بیشتر کنجکاو نکردم چون نمیدونم چقدر کار دارم

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

در سفید ساختمان رو با کلید باز کردم موجی از هوای گرفته به صورتم خورد که نشون میداد مدتی هست که کسی نیومده اینجا وارد شدم درو باز گذشتم تا هوای خونه عوض بشه تا بعد بخاری هارو روشن کنم

چراغ هارو روشن کردم خونه تقریبا تمیز بود کار زیادی نداشت و این خوش حالم میکرد نزدیک ترین اتاق به اشپزخونه که مثله اتاق خودم توی خونه اقای منچهری بود رو واسه خودم برداشتم لباس هاموبا یه تاپ و شلوارک صورتی عوض کردم و اومدم بیرون

- واییییییییی چقدر سرده

سریع در خونه رو بستم هوا به اندازه کافی عوض شده بود سریع شوفاژ هارو روشن کردم خونه زود گرم شد چند تا دستمال برداشتم و مشغول ترو تمیز کردن خونه شدم از اونجایی که خیلی خوش شانسم کارم فقط چند ساعت کوتاه به طول انجامید

گرسنگی منو متوجه کرد که مدت که دارم زادی کا میکنم و انرژیم تحلیل رفته .

دست از کار کشیدم و رفتم سر یخچال با هیچی روبه روو شدم هیچی توی یخچال نبود یادم اومد که اقا نادر بهم پول داده که برم خرید کنم گفته بود که فروشگاه همون نزدیکی هست سریع زنگ زدم و اژانس گرفتم لباس پوشیدم و اماده واسه خرید کردن

زنگ ویلا به صدا درومد سریع رفتم بیرون هوا هنوزم سرد بود

از حیاط بزرگ ویلا گذشتم و به در بزرگش رسیدم در باز کردم راننده اژانس منتظرم بود سوار شدم و گفتم که ببرتم فروشگاه تا خرید کنم

ماشین بعد از گذشتن از چندتا خیابون جلوی یه فروشگاه بزرگ متوقف شد کرایه دادم و پیاده شدم وارد فروشگاه شدم

یه سبدچرخدار برداشتم و بین قفسه ها به راه افتادم و هرچیزی لازم داشتم رو خریدم امشب باید برای دوازده نفر غذا درست کنم

خریدامو کردم سبد رو هل دادم سمت باجه تا حساب کنم پسری که میخواست حساب کنه نگاه کشداری بهم کرد خدایا منو بکش نمیدونم پرا اینا عاد ت دارن به نگاه کش دار موندم مامان و بابای اینا موقع ساختنشون پنیر پیتزا خودرن که هی انیا نگاه کشدار میکنن

پسر-(.....)هزارتومون میشه خانوم

سریع کارت دراوردم و دادم بهش کشید

- متشکر

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

بدون توجه به لبخند چندش و نگاه هیزش وسایل هارو ریختم توی سبد به طرف بیرون رفتم یه تاکسی گرفتم و سایل هارو گذاشتم توش سبد رو گذاشتم جای مخصوصی که براش تعبیه شده بود به راه افتادم جلوی ویلا از ماشین پیاده شدم پلاستیک های سنگین رو بردم توی خونه . بازم مشغول به کار همیشگیم شدم به قول رزا کلفتی کردن.

اه زندگی من همیشه توی همین چیزا خلاصه میشه نه فکر نه ذکری همیشه همین بوده

وارد خونه شدم با اینکه خسته بودم ولی وقت برای استراحت نداشتم به سمت دستگاه صوتی خونه رفتم اهنگ زیبای گذاشتم و همنطور که میرقصیدم شروع کردم به انجام کارام شاید اینگکار خستگی رو از یادم ببره..

مرغ ها و گوشت هارو بار گذاشتم خانوم گفته بودن که مهمانشون جوجه چینی خیلی دوست دارن مرغ هارو تکه کردم و برای جوجه چینی ادامه کردم گوش هارو با نخ بستم و گذاشتم تا با اب و پیاز بپزه توی فاصله این مواد پخت کیک گردویی رو اماده کردم و کیکم رو گذاشتم توی فر

برنجم رو خیسوندم و وسایل سالادم رو شستم اب هم گذاشتم داغ بشه تا ژله درست کنم

سوپ جو هم برای پیش غذا اماده کردم

تا غروب همش داشتم کارمیکردم دیگه داشتم از خستگی میموردم..همه کارام رو کرده بودم لباسم رو عوض کرده بودم داشتم سس هارو توی یخچال میزاشتم که صدای باز شدن در رو شنیدم

صدای حرف زدن بقیه رو و اینکه اظهار خستگی میکردن رو میشنیدم با چهره خسته ایی رفتم جلوشون رزا..رز. و نامزدش کامران...بابا فرهاد..اقا نادر و لیلا خانم...یه مرد و زن شیک پوش و دوتا پسر و یه دختر خوشکل و خوشتیپ هردوتا پسر ویه دختر که چشم های خاسکتری رنگی داشت و پسر ها که هردو چشم هایی قهوه ایی روشن داشتن.

- سلام..خوش اومیدید..امیدوارم که زیاد خسته نشده باشید

رزا- امیدوارم که تو هم نخوای مارو با غذا هات مسموم کنی

فقط نگاهش کردم هرچند خودش و رز هردوبا صدای بلند به من خندید ولی من فقط نگاهش کردم و به دنبال دلیلی واسه خنده بی جاشون بودم.به نظر شما واقعا این جمله اونا خنده دار بود؟

تمام سردی که از خودم سراغ داشتم رو توی صدام و چشم هام جمع کردم ولی بازم این بغض لعنتی کمی صدامو به ارتعاش در میاورد

- بفرمایید من الان براتون قهوه میارم..خستگیتون رو برطرف میکنه

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

صدام میلرزید ولی چه میشه کرد نیمدونم چرا بعد از چهار سال به این طعنه زدن ها عادت نکرده بودم...خدایا خودت شاهدی میبینی من دارم سختی میکشم ..ولی هیچی نمیگم از حدم نمیگذرم..خدایا من نمیبخشم نمیگذرم.این تمسخر هارو این فخر فروشی هارو فراموش نمیکنم

وارد اشپزخونه شدم و قهوه خوشمزه ایی اماده کردم بعد از چهار سال اینقدر وارد و کار دیده هستم که بدونه خطا کارام رو انجام بدم

فنجون هارو توی سینی بزرگی چیدم و وارد سالن ویلا شدم به طرفم مهمان ها رفتم بابا فرهاد از همه بهم نزدیک تر بود لبخند مهربونی بهم زد جوابشو با یه لبخند دادم ولی یه لبخند خسته

قهوه رو به همه دادم..ولی خیلی برام سخت بود از پوزخند رزا و رز موقع برداشتم قهوه چشم پوشی کنم حتی نگاه لیلا خانم که داشت یه جورایی برتری دختراش رو بهم نشون میداد برام خیلی سنگین بود .

چرا اینا میخوان به من که خدمتکار خونشون هستم ثبات کنن که برتر هستن؟..این برام واقعا جای سواله

سینی رو توی دستم میفشردم

-به چیزی نیاز ندارید ؟

همه جواب منفی دادن و من رفتم توی اشپزخونه

خیلی خسته بودم سرمو روی میز گذاشتم و چشم هامو بستم واقعا احساس خستگی میکردم...

خسته نباشی

سرمو بلند کردم بابا فرهاد بود

لبخند خسته دیگه ایی بهش تحویل دادم- درمونده نباشی

بابا فرهاد- بینم غمتو.دختر

فقط لبخند زدم صندلی رو عقب کشید و نشست دستمو توی دستش گرفت

بابا فرهاد- دخترم..رزا و رز رو جدی نگیر..اونا حد خودشون رو نمیدونن همیشه از بالا به بقیه نگاه میکنن..تو هیچوقت مثله اونا نباش..همیشه همه رو توی یه سطح ببین من خیلی به بچه هام گفتم که نزارید پول باعث بشه که خودتون رو بیشتر ازبقیه بدونید ولی به گوششون نرفت

دست ازادم رو روی دست بابا فرهاد گذاشتم و دستشو فشردم

با خستگی گفتم- باید عادت کنم..من چهار ساله که دارم این طعنه هارو میشنوم...باید عادت کنم..باید عادت کنم بابافرهاد

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

اشکی از چشمام چکید با بغض ادامه دادم

- چهار ساله که نداشت نمادر پدر توی سرم کوبیده شده..چهار ساله که خدمتکار بودنم باعث شده که بهم بخندن..من هرکاری بکنم ادمی نیستم که خودمو برای بقیه به نمایش بزارم و تنفروشی کنم هرچی میخوان بگن.من حاضر نیستم بخاطر این حرفا زندگی پاک خودمو خراب کنم..شما خودتون رو ناراحت نکنید..نوه هاتون حق دارن..شما نمیدونید یه زندگی بی دغدغه چقدر میتونه شیرین باشه چون از اول داشتیدش..همیشه اشرافی همیشه راحت ولی من؟..وقتی بچه بودم توی یه روستا زندگی میکردم..صبح های فصل زمستون وقتی بابام میخواست بره سر زمین تا کار کنه مادرم یخ های ابی رو که از رودخونه می اوریدم رو میشکست و روی اتش گرم میکرد تا بابا دستو صورتش رو بشوره..من همیشه کار کردم..میدونید اینقدر سخته سرمای سخت بخوری وی با سن کمت نزاری بابات که یکم مریضه نفهمه.تا اذیت نشه..من با تمام بچشگم و کوچیک بودنم همیشه همه رو یه جوری درک کردم ولی درک خانواده شما واقعا برم سخته..نمیفهمم..مگهمن کیم که میخوان خودشون رو بهم ثابت کنن. و بگن اره ما برتریم.شما میدونید چرا؟..باور کنید مدت هاست دارم به جوابش فک رمیکنم

صدام کردن

- ببخشید بابا ببینم چی نیاز دارن

از جام بلند شدم ابی به دستو صورتم زدم با دستمال صورتمو خشک کردم و رفتم توی سالن روبه اون خانم جدیده گفتم- بفرمایید خانم..امرتون

زن با لحن اروم و مهربونی گفت- عزیزم میشه برای من یه لیوان اب بیاری

- البته همین الان براتون میارم

سریع عقب گرد کردم و رفتم توی اشپزخونه پارچ ابی پر کردم و توی سینی گذاشتم دوتا لیوان هم گذاشتم کنارش وارد سالن شدم پارچ رو روی میز گذاشتم و لیوان ابی رو پر کردم و به سمتش گرفتم

- بفرمایید

زن- متشکرم

لیلا خانم- رها.

- بله خانم

لیلا خانم-شام رو حاضر کردی؟

من- بله خانم همه چیزایی رو که امر کردین رو اماده کردم

لیلا خانم- خوبه ..میز رو بچین مهمان هام گرسنه هستند

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

- هرچی شما امر کنید..امر دیگه ایی نیست؟

رزبا مسخرگی گفت- خیر.امری نیست

فقط نگاهش کردم..یه نگاه سردو پوچ بی هیچ حرفی فقط سری تکون دادم و رفتم بابا فرهاد نشسته بود توی اشپزخونه ایستادم و نگاهش کردم بهش لبخند زدم

-بابایی

لبخند زد مطمعنم صدای رز رو شنیده و شرمنده شده از رفتار اونا.

- چیه؟..چرا غمبرک زدید؟

بابافرهاد با لحن غمیگین گفت- از رفتار نوه هام شرمندم

دستمو. انداختم درو گردنش و گونشو بوسیدم

با لحن دلجویی گفتم- اونی که رفتار بد میکنه باید شرمنده باشه شما تقصیری ندارید بابا جونم..

بابافرهاد- میدونم دخترم

- خوب حالا مثله یه پسر خوب پاشو برو پیش بقیه تا منم به کارام برسم باشه؟

بابا فرهاد خنده ایی کردو گفت- اونجا به درد من نمیخوره کنار تو بیشتر بهم خوشمیگذره

اخمی کردمو گفتم- نه دیگه نشد... میترسم پسرتون منو از خونه پرتم کنه بیرون بیگه..بابای منو عاشق کردی رفتی..باز اونو کاشتی رفتی..رفتییی رفتی .نرفی..رفتی

بابا فرهاد با صدای بلند میخندید

بابا فرهاد- به فکر قلب من باش دختر..اینقدر منو نخندون هیجان برام بده

خندیدومو دستشو گرفتم

- پاشید دیگه..باور کنید واسه من دردسر میشه باباجون

بابافرهاد- اونا جرات ندارن به من کاری داشته باشن تو کار خودت رو انجام بده

- ای ای شیطون..من میدونم که یه چیزی زیر سر داری..راستشو بگو میخوای تو غذام سم بریزی منو بکشی؟

بابا فرهاد خندید و زد به بازوم

بابا فرهاد- برو دختر اینقدر شیطونی نکن

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

خندیدم و چند تا وسیله برداشتم و به سمت میز توی سالن رفتم هنوزم اثار لبخند روی لبم بود شروع کردم به چیدن بشقاب ها کردم برگشتم که برم توی اشپزخونه که خشکم زد بابا فرهاد چند تا بشقاب توی دستش بود همه داشتن بهش نگاه میکردن سریع رفتم و از دستش گرفتم

- اقا دارید چیکار میکنید ..این وظیفه منه

بابا فرهاد عصبی شدو گفت- مگه هزار بار بهت نگفتم بهم نگو اقا؟..من توی خونه خودم باید از تو بپرسم وظیفم چیه؟

سرمو انداختم زیر دستشو توی دستم فشردم

- خواهش میکنم بابا ..اینکارو نکنید...من ..خواهش میکنم

سرمو بلند کردم..چشمام پر اشک بود خدایا من ضعیفم با من اینکارو نکن

بابا فرهاد- رها

- بابافرهد..خواهش میکنم..درست نیست..ببینید..دارن بهم نگاه میکنم..این اوج بدبختی منه..نزارید بیشتر از این خورد بشم..خواهش میکنم..خواهش میکنم بشینید من طاقت بیشتر طعنه و کنایه شنیدن رو ندارم

بابافرهاد- ولی من میخوام به دخترم کمک کنم

نگاهمو توی چشماش دوختم..

- خواهش میکنم..لازم باشه التماس میکنم..شما برید بشینید ..باور کنید من توان جواب پس دادن رو ندارم..بزارید یه کارگر ساده باشم..یه خدمتکارو اسباب خنده نوه هاتون خواهش میکنم

بابا فرهاد عصبی نگاهم کرد دستشو از دستم بیرون کشید و عصا زنان ازم دور شد همه داشتن نگاهم میکرد رزا و رز و لیلا خانم..اقا نادر همه با اخم بهم خیره شده بودن سرمو انداختم زیر بقیه میز شام رو با تلخی چیدم ولی با سلیقه غذا هام فوقلاده خوشمزه شده بود ولی خودم لب نزدم

همه سر میز نشسته بودن

- کم و کسری نیست خانم؟

لیلا خانم نگاهی به سرتا سر میز انداخت و با اخم بهم نگاه کرد

یلا خانم- خیر..میتونی بری

سری تکون دادم

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

من- نوش جان امیدوارم خوشتون بیاد

ازشون درو شدم و رفتم توی اشپزخونه

همه شامشون رو خوردن پدرم درومد تا از دل بابافرهاد دراوردم که باهام قهر نکنه ولی حرفای رز که میگفت نکنه من با بابابزرگشون رابطه نامشروع داشته باشم خوردم کرد یه جوری باهام رفتار میکنن انگار که من اومدم تا ثروتشون رو بخورم .

رفتم توی اشپزخونه گوشه بین یخچال و دیوار نشستم ولی خوب معلوم بود کامل روی زمین نشستم دلم گرفته بود بد جور اشکام میریختن شون هام میلرزید نمیتونم گریه نکنم دروغ چرا؟..ضعیفم..طاقت ندارم..مگه گناهم چیه؟...اینکه کسی رو ندارم؟..اینکه...یتیم؟

کارام رو انجام دادم همه رفتن بیرون و من موندم چقدر دلم میخواد برم و دریا رو ببینم ولی حیف نیم ساعتی بود که کارام تموم شده بود بازم همون گوشه نشستم بازم بغض چرا این بغض لعنتی ولم نمیکنه؟....سر کردم گله از خدا کسی نبود توی خونه که بترسم که صدامو بشنوه ولی بازم زمزمه های بلندم رو سر دادم

- خدایا ،این حق من نبود...منم باید میمردم تا خیالت راحت بشه؟...مامانمو ازم گرفتی..باباموازم گرفتی..داداشمو ازم گرفتی....کاری کردی که همه منو نحس بدونن عموم و عمه م منو نخواستن..منه پونزده ساله رو زیر بارون توی اون سرما ول کردنو رفتن....تو اوج بی کسیم شروین شد بابام شد داداشم شد مامانم..اونم رفت خارج..با اینکه خدمتکارشون بودم ولی چهارسال مثله دوتا دوست خوب مثله یه خواهرو برادر خوب کنار هم بودم..ولی الان بازم تنها شدم.

خدایا من نمیبخشم..خدایا من رز و رزا رو نمیبخشم.زخم زبوناشون رو از یاد نمیبرم.. مثل اونا نیستم که جوابشون رو بدم اگر جواب بدم میشم یکی مثله خودشون..خدایا خیلی دلم پره..تنهام گذاشتی..بی کسم..دلم یه اغوش مادرانه میخواد که تو ده سالگی ازم گرفتیش..دلم سایه بابا میخواد که ازم گرفتی..دلم یه داداش میخواد که کسی جرات نکنه بگه بالای چشمت ابرو ..خدایا حاضرم بابام هر روز بزنتم..توی خونه زندانیم کنه ولی بابا داشته باشم..که کسی مثله رز بهم فخر نفروشه..کی میفهه باری من چقدر سنگینه ؟...کی میدوهه من ازصبح ساعت پنج تا الان نخوابیدم ؟..کی میدونه من تا الان همش داشتم کارمیکدم؟..اصلا کسی به فکر من هست؟..یادش بخیر..وقتی بچه بودم داداش رهام صبحا که دستام از سرما یخ میزد میومد دستامو میگرفت جلو دهنش ها میکرد تا گرم بشه..میگفت اهو کوچلو ی داداش دستاش یخ کرده..خدایا من دلم داداشمو میخواد...دلم داداشمو میخواد که وقتی از رعدو برق میترسم توی بغلش گریه کنم ..نه گوشه تخت جمع بشم وزار بزنم اونم بی صدا...اخه چرا من..خدایا همش باهم ..حداقل یکی یکی...باور کن سخته..خیلی سخته...

دلم خون بود از این فخر فروشی ها از اینکه مردم همه چیز رو توی پول میبینن دلم گرفته بد خسته بودم..گریم اینقدر بلند بود بغضم اینقدر زیاد بود که حس میکنم اگر تا فردا گریه کنم اروم نمیشم

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

صدای تک سرفه کسی اومد شوکه شدم کسی که خونه نبود نفهمیدم چطوری بلند شدم سرمو انداختم زیر ابروم رفت حالا اگر حرفامو شنیده باشه چی؟..اگه منو اخرجم کنن بخاطر حرفام چی؟

- ب..بفرمایید..اقا

یکی از همون پسر بود قد بلند چهره جذابی داشت چشم هاشم که همونطور که گفتم قهوه ایی روشن بود یکمم ته ریش روی صورتش داشت

پسر- میخوام اب بخورم

سریع میخواستم بهش بدم که گفت- خودم برمیدارم

حالا اگر رز یا رزا یا لیلا خانم بود وامیستادن تا بدم بهش و ایشون هم مارو قابل بودنن و از اب بخورن

- باشه اقا

خدا خفم کنه صدام افتضاح خش دار شده بود

پسر به روی خودش نیاورد و من همچنان سرم زیر بود

پسر-ام...ینجا کیک هم هست؟

-بله ...کیک گردوی پختم..اگر دوست دارید براتون بیارم

پسر- اره خیلی دوست دارم برام بیار

- با شیر یا قهوه؟

پسر- هردوش رو با هم مخلوط کن

خندم گرفته بود سرمو بلند کردم

من- خامه؟

همینجوری خیره شد توی چشمام اصلا تکون نمیخورد یه لحظه با خودم گفتم نکنه از قیافه من وحشت کرده

- اقا..اقا

به خودش اومد

پسر- هان...یعنی..بله

- پرسیدم با خامه؟

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

پسر- اره اره توش خامه هم بریز فقط زیاد نباشه

- چشم

معلوم بود هنگه...الکی سرش رو کرد توی یخچال منم از فرصت استفاده کردم و ابی به دستو صورتم زدم و مشغول درست کردن قهوه شدم تا قهوه درست بشه تکه کیک خوشکلی رو هم براش گذاشتم توی بشقاب

- براتون بیارم توی سالن

با راحتی کامل گفت- نه همینجا میخورم

- چیز دیگه نمیخواید اقا

پسر- رادین

-بله اقا رادین

رادین- راستی دستپختت خیلی خوبه

لبخند روی لبم اومد غیر از شروین و بابا فرهاد هیچکس از دستپختم تعریف نکرده بود

- وقتی از ۱۵ سالگی این کارت باشه معلومه که دستپختت خوبه..درضمن نوش جونتون امیدوارم که همیشه خوشتون بیاد

رادین- واقعا از ۱۵ سالگی کار میکردی؟

خدارو شکر مثله اینکه صدامو نشنیده..حالا که صدامو نشنیده تا تومار خنوادگیمو ازم نپرسه مگه ول میکنه

از دهنم پرید- اهم..یعنی همون بله

خدا کنه فکرنکنه میخواستم تو هپروت رفتنشو به روش بیارم

همینطورم شد بی توجه به سوتی من پرسید- چند سالته؟

دستم خشک شد خدایا چرا این بشر اینقدر فضوله؟

-۱۹ سالمه اقا

کیک و شیر قهوه رو جلوش گذاشتم

من- نوش جان اقا

رادین- رادین

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

من- بله اقا رادین

دوباره گفت- رادین

من- درست گفتم اقا رادین

صدای بابا فرهاد هردمون رو ساکت کرد چشم های رادین گرد شده بود وا چرا اخه؟

بابا فرهاد- رهاییییییییییی دختر بابا کجایی؟

لبخند روی لبم جا خوش کرده بود

من- بله بابا جون..من توی اشپزخونم بیا

بابا فرهاد وارد اشپزخونه شد با دیدن رادین اول جا خورد ولی خودشو نباخت و با لبخند به طرف من اومد

بابا- خسته نباشی..مگه نگفتم برو استراخت کن

من- باید کارامو انجام میدادم

بابا دستی به سرم کشید و موهامو به هم ریخت رو کرد به رادین و گفت- فکرکردم خوابی

رادین تکه کیک توی دهنش رو قورت دادو گفت- نه راستش دلم هوای کیک کرده بود اومدم از رها خانم گرفتم بخورم

نه بابا نمردم یکی منو رها خانم صدا کرد خوبه ارزو به دل نمیمونم

بابافرهاد- اهان خوبه

بابا فرهاد دوباره رو کرد به من و با لبخند خوشمزه ایی گفت- یادته قبل از اینکه بیایم اینجا بهت گفتم سه تا سوپرایز برات دارم

گل از گلم شکفت

تند تند سرمو تکون دادم

- اره اره

بابا فرهاد از ذوق بچگونه من خندش گرفته بود با چهره خندونی گفت- فردا شب رو توی جنگل میخوابیم

اصلا حواسم نبود که رادین توی اشپخونه است جیغ خفیفی کشیدم و پریدم بغل بابا فرهاد

- مرسی بابایی مرسی من تا حالا جنگل نرفتم

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

بابا لبخند پدرانه ایی بهم زدو گفت- باشه گل دختر و اما سوپزایز دوم.خودمو ازش جدات کردم و دوباره بهش خیره شدم

بابافرهاد- یادته گفتی بابا نقاش بوده

دوباره سرمو تکون ادم

بابافرهاد- باید قول بدی از من یه نقاشی بکشی وسایلش رو برات گرفتم.

اشک توی چشمام جمع شد بابام وقتی خیلی کوچیک بودم نقاشی با رنگ روغن رو بهم یاد داد شروین هم نقاشی میکشید اون هم بهم کمک کرد تا بهتربشم..واسه همین نقاشیم عالیه واقعا خوش حال بودم یعنی دیگه بهتر از این نمیشد

- سومش چیه؟

بابا فرهاد خنده ایی کردو گفت- تو نمخیوای درستو ادامه بدی؟

لبخند از روی لبم محو شد من چطوری میتونم ادامه بدم؟

بابا فرهاد- میخوام تورو به عنوان پرستارم استخدام کنم...میشینی توی خونه و درس میخونی و کنار منی پرستار منی...من به یه همدم نیاز دارم از نوه های خودم که بخاری بلند نمیشه.به رادین اشاره کرد رادین نیشش باز شد

بابا فرهاد ادامه داد-..هم کار میکنی هم درس میخونی...دوس دارم درستو ادامه بدی نمیخوام بی سواد باشی...رها..دخترم..نوه های من رزا و رز رو میگم همشون مثله هم نیستن...ولی تو مثله رز و رزا نیستی..تو خوبی..تو با اومدنت خوب بودن رو بهم یاد دادی..بهم یا دادی تو اوج بد بختی لبخند بزنم..یاد دادی که غم هامو درو بریزم غرور نداشته باشم...

دستامو گرفت و فشرد

بابافرهاد- دخترم...تو برای من خیلی با ارزشی به اندازه بچه های خودم دوست دارم..پیشرفت تو ارزوی منه پس قول بده روی حرف من حرف نزی و مثله همیش بگی چشم..باشه؟

اشکام جاری شد ..باروم نمیشه خدایا به همین زودی جوابمو دادی..خدایا خیلی ممنونتم.خدایا ممنونتم که صدامو میشنوی ..زدم زیر گریه

-چطوری میتونم جبران کنم؟

روی موهامو بوسید

بابافرهاد- همین که خوشحال باشی و به حرف های اون نوه های احمقم رز و رزا و البته عروسم توجه نکنی خودش جبرانه

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

خندیدم

بابافرهاد- افرین دخترخوب...بدو برو بخواب استراحت کن...چون فقط فردا رو میتونی کار کنی...اونم تا عصر میخوام عصر را بیفتم سمت جنگل .ببینم از همراهی یه پیرمرد که خسته نمیشی؟

رادین- میشه منم بیام؟

برگشتم سمت رادین هم من هم بابافرهاد متعجب داشتیم به رادین نگاه میکردم مثله بچه ها سرشو خاروندو گفت- راستش بابا رز خیلی منو

بابا فرهاد خنده ایی کردو گفت-..باشه..البته اگر رها مشکلی نداشته باشه

و به من نگاه کرد واییییی حالا من چی بگم؟..سرمو انداختم زیرو مثله یه دختر خوب گفتم- هرجور مایلید

بابافرهاد بازم موهامو بهم ریخت الان دقیقا شبیه جنگل امازون شده

- اِاِاِ بابا زدی موهامو شبیه جنگل کردی..

بابافرهاد- خوب شونش کن

- نچ میش باید تنبیهت کنم

ابرو های بابا فرهاد پرید بالا صورت چروکش که هر خطش نشونه گذر یه روز از عمرو گذریه خاطر تلخ یا شرین بود رو نظاره کردم و لبخند شیطانی زدم دستمو بردم و پهلوش رو قلقلک کردم به خوبی میدونم که بابا فرهاد وحشتناک به پهلوش حساسه

قهقه ی بابافرهاد به اسمون رفت عصاشو بلند کرد که منو بزنه که مثله فشنگ در رفتم

بابا فرهاد با صدای بلندی گفت- رها دعا کن دستم بهت نرسه تلافی کارتو میکنم..شوخی شوخی با منه پیرمردم شوخی؟

خندیدم

من- شما اصلا پیر نیستی پدرم بابا فرهاد هیچوقت کارای منو تلافی نمیکنه و فقط تهدیدم میکنه.

به اتاقم رفتم اینقدر خوش حال بودم که حد نداشتم چشمامو بستم

به خوبی میدونم که فردا همه با شنیدن این خبر واکنش زیاد خوبی نشون نخواهند داد

صدای ساعت باعث شد که طلسم خواب بشکنه و من بیدار بشم..چشمامو اروم باز کردم اولین چیزی که دیدم نور خورشید و بعد سقف سفید اتاق بود کشو و قوصی به تنم داد و خمیازه کشیدم از جام بلند شدم ساعت شش

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

صبح بود فکر نکنم بقیه حالا حالا بیدار بشن و صبحانه بخوان از جام بلند شدم و حوله ام رو برداشتم و به سمت حمام رفتم یه دوش اب گرم حالم رو حسابی جا میاره

لباس هامو در اوردم و تنم رو به گرمی اب سپردم اب روی تنم جاری میشد و باعث میشد یه حس خوب بهم دست بده..فکر کنم همه از اینکه زیر دوش اب گرم اونم توی هوای سرد بایستند خوششون بیاد

یه دوش جانانه گرفتم حوله پیچ اومدم بیرون جلوی اینه به صورتم که بخاطر گرمای بخار حمام گل انداخته بود کردم لبخند زدم امروز از همه روز ها خوش حال ترم ولی همین امروز و بعد از امروز باید زخم زبون های بیشتر رو بشنوم...سرم رو تکون داد و این افکار بد رو از سرم دور کردم بلوز شلوار سبز ملایمی تنم کردم و گرم کن مشکی رنگم رو هم روش پوشیدم تا سرما نخورم هرچند که هوای توی ویلا بخاطر شوفاژ ها گرم بود

موهامو دم اسبی بستم و بافتم پایینش رو هم با یه کش کوچیک که بهش چندتا سنگ شیشه ایی وصل بود بستم و از اتاق اومدم بیرون وارد اشپزخونه شدم و وسایل صبحانه رو برای افراد خونه حاضر کردم میز توی سالن ویلا رو کامل چیدم

به به خانم سحر خیز خسته نباشی

با لبخند طرف بابافرهاد برگشتم صدای پر انرژی و مهربونش تمام استرس هارو ازم دور کرد

- سلام بابافرهاد...صبحتون بخیر...اول صبحی که به کسی خسته نباشید نمیگن

تک خنده ایی کردو گفت- به یه خانم زحمت کش میکن بابا جون

لبخند زدم لبخند گرم و مهربون بابافرهاد بهم انرژی میداد و کمکم میکرد که بتونم زخم زبون های بقیه رو تحمل کنم

بابافرهاد- امروز مریم خانم میاد ویلا تو دیکه راحتی

چشمام گرد شد

من- چی؟...میخواد بیاد ویلا؟....اخی..گناه داشت خوش حال بود که نمیخواد بیاد

بابافرهاد خندیدو گفت- اره بیچاره باید بیاد و قیافه نحس عروسو نوه هامو تحمل کنه

باهم خندیدم که سرو کله رزا و کامران و یه ختر و یه پسر که یه پسر کوچلو غلش بود پیدا شد

- سلام صبح بخیر

بابافرهاد که هنوز اثار خنده توی صورتش پیدا بود با خوش رویی سلام و صبح بخیر گفت اونا هم جواب دادن همه که اومدن من رفتم طبقه بالا و اتاق هارو مرتب کنم

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

رز و رزا از عمد اتاق هاشون رو حسابی بهم ریخته بودن تا من خسته بشم ولی حیف رز جون این اخرین روزیه که من دارم کاراتون رو انجام میدم

لبخندی از این تصور روی لبم نشست خدایا کرمت رو شکر..مرسی که هوامو داری

کارام که تموم شد اومدم پایین رزا و رز و لیلا خانم حتی اقا نادر شاکی نگاهم میکردن

رزا- هی دختره پرو ورپریده.تو فقط میتونی یه کلفت باشی..همین و بس..فکر کردی با جا کردن خودت توی قلب بابا بزرگمون میتونی توی خانوادمون جا باز کنی؟

سرمو انداختم زیر چی بگم..خدایا کمکم کن

رز- هه..جوابی نداری که بدی..فقط پول میخوای..تو فقط واسه این ساخته شدی که از صبح تا شب مثله سگ کار کنی متوجه هستی؟

داشتن بهم توهین میکردن خدایا نباید سکوت کنم نه؟...بابافرهاد پشتمه مگه نه؟

من- شاید از نظر شما مثله سگ کارکردن باشه...ولی من زحمت میکشم و پول به دست میارم..نه با پول بابام پز میدم...من زحمت میکشم...و زندگی میکنم...نه فخر فروشی..من به گفته شما مثله سگ کار میکنم..ولی بدن نمایی نیمکنم...بازم بگم

رز برافروخته شد بابافرهاد با لبخند نگاهم میکرد راضی بود از جوابم..رز اومد که بزنه توی گوشم که دستش روی هوا موند

رادین ایستاده بود کنارش و مچ دستش رو گرفته بود من الان پس میافتم بابا یکی بیاد منو بگیره نکنه خودش بخواد منو بزنه؟..باامام زمان خودمو دستت سپردم

رادین با عصبانیت گفت- چطور میتونی اینقدر وقیح باشی رز؟..خجالت نمیکشی؟...مگه رها دروغ میگه؟..از همون ساعتی که باهاتون اومدم اینجا دیدم که چطوری بهش بی احترامی میکنی ولی اون هیچی نگفت؟..خجالت هم خوب چیزیه..اگر دستت روش بلند بشه من میدونم و تو

رز زد زیر گریه

رزا-حالا دیگه از این دختره کلفت طرفدای میکنی رادین ما دختردایی هات هستیم باید پشت ما باشید نه این هرجایی؟

اشک توی چشمام جمع شد نگاه خستمو توی نگاه بابافرهاد دوختم

- من هرجاییم؟....میخواید بگید خونه ی شما هرجاییه؟..اخه من غیر ازخونه ی شما جایی نمیرم رزا خانم؟

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

بد حرفی بهش زدم...نادر خان بلند شد و عصبانیت گفت- تمومش کنید....رز و رزا برید توی اتاقتون...فکر نمیکنم تصمیم پدرم به شما ربطی داشته باشه

نفس عمیقی کشیدم بغض کرده بودم....رز و رزا رفتن..منم سریع خواستم برم که صدای نادر خان سر جام میخکوبم کرد

نادر خان- صبر کن رها

ایستادم..سرمو انداختم زیر قلبم داشت از حلقم میزد بیرون جو واقعا سنگین بود حس میکردم دارم زیر این همه نگاه له میشم از طرفی این بغض لعنتی داشت خفم میکرد

نادر خان- اگر میبینی چیزی بهت نگفتم چون رفتار دخترام بد بود.احترام خودت رو مثله این چند مدت نگه میداری..از این به بعد پرستار پدرمی ...وظیفت بودن کنارشه...رسیدن به کاراشه و دادان داروهاشه ..همین و بس...اتاقت توی خونه عوض میشه البته بعد از برگشتنمون به تهران ..نمیخوام توی این تعطیلات مشکلی بین تو و دخترام پیش بیاد متوجه شدی؟

سرمو تکون دادم

- بله

نادرخان- خوبه

لیلا خانم با پوزخند- خوبه والا..خدارو شکر پسر ندارم..اگر داشتم یهو میاومد مغز پسرم رو شستشو میداد پسرم میومد میگرفتش

نادر خان با جدیت و با صدای بلکندی گفت- بس کن لیلا

لیلا خانم رسمان و محترمانه خفه شد و فقط با اخم نگاهم کرد

بابافرهاد- دخترم کاراتو بکن که امشب میرم جنگل..رادین تو هم وسایلت رو ماده کن اگر میخوای بیای

رادین -البته میام

به طرف اشپزخونه رفتم ناهار رو درست کردم ولی نه رز غذا خورد نه رزا لیلاخانم هم از ترس نادرخان سر میز نشست ولی بقیه مثله اقا رادوین که حالا فهمیدم برادر اقا رادینه..و ستاره خانم هم همسرشه و شمیم خانم مادر اقا رادین و پدر اقا رادین شهروز و صد البته پسر کوچلوی رادوین خان که اسمش سام بود همه غذاشون رو خوردن...

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

اصلا نفهمیدم چطوری عصر شد فقط میدونم که مریم خانوم وقتی اومد و جریان و فهمید خیلی خوش حال شد و اصلا از اینکه اومده ناراحت نبود البته نباید از قیافه توی هم رزا که بخاطر اومدن رادین با ما به جنگل توی هم بود بگذریم.

بابافرهاد- همینجوری بشینم دیگه

لبخند زدم

- اره همینطوری بشین

با ماشین رادین اومدیم وسط جنگ نمیتونم بگم که چقدر از این بابت خوش حالم واقع اشگفت انگیزه دختری مثله من که تمام عمرش رو توی خونه گذرونده از دیدن همچین جاهایی اونم از نزدیک شگفت زده میشه و الان من شگفت زده که هیچ دارم ذوق مرگ میشم

درخت های سر به فلک کشیده چنان قامت بلند کرن که باید برای فتح قله شون با نگاهت سرت رو تا جایی که میتونی بالا بگیری بوی بهار همه جارو فرا گرفته دریایی که هنوز از نزدیک ندیدمش با صداش وجودم رو اروم میکنه و من الان حس میکنم که خوشبخت ترین ادم دنیام...

قلم روی بوم کشیده میشه رنگ ها خودشون رو سطح سپید بوم میسپارند و طرح و نقش صورت زیبای بابا فرهاد مثله برف روی تن زمین مثله بارون روی لب تشنه کویر روی تن بوم میشینه..درختا رنگ میگیرن..اسمون نم ناک میشه و باد درون صفحه نازک بوم میوزه...و من دست به قلم شدم و نقش زیبای مرد مهربان و حامی زندگیم رو میکشم

میون جنگل های سبز شمال میون سبزه زارها میون بنفشه های خوش عطر..میکشمو میکشم..

بابا فرهاد عصاش رو با دوتا دستش گرفته لبخند مهربونش روبه منه و من با لبخند چوک های که یادگار خاطراتشه رو روی بوم نقاشی ثبت میکنم..مهر میزنم...

نمیدونم چقدر گذشت ولی صدای بابافرهاد درومد

بابافرهاد- گردنم شکست دختر تموم نشد

خندیدمو گفتم- زیاد نمونده شما میتونی بلند شی من بقیه رو فرضی میکشم

بابا فرهاد لبخندی زد و بلند شد

رادین - خانم نقاش از منم میکشی

با لبخند همونطور که نگاهم به بوم نقاشی بود گفتم- چرا که نه اگر سعادت کشیدن چهره شمارو داشتم حتما میکشم

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

رادین – امیدوارم که من سعادتش رو داشته باشم

فقط سری تکون دادم اونقدر با کسی حرف نزدم که بدونم این جور مواقع چی باید گفت

نزدیک غروب بود که کار نقاشی تموم شد خودم خیلی راضی بودم خیلی طبعی شد شده بود نمیگم ماهرانه ولی برای من که وقت تمرین نداشتم عالی بود بوم رو برداشتم و با لذت بهش نگاه کردم بابافرهاد واقعا بهترین سوژه برای نقاشی بود لبخندش واقعا زنده بود و چشماش واقعا درخشنده

– بابا فرهاد چطوره؟

بوم رو به طرفشون گرفتم چشمای بابا فرهاد برق زد

بابافرهاد– عالیه دختر..عالی...من بهت میگم تو عالی هستی ..تو بگونه

خندیدمو گفتم– من کی گفتم نه

بابا فرهاد سری تکون دادو گفت– هی من یه چیزی میگم تو یه جواب توی استینت دربیار بده به منا

خندیدم و چیزی نگفتم بابا فرهاد داشت مثله من حرف میزد

رادین از توی فلاسک برای همه چایی ریخت

رادین – هوا سرده چایی میچسبه..رها توهم بیا بخور..بوم رو هم بده به من تا بزارم توی ماشین تا خراب نشه

– باشه

بوم رو دادم به رادین

رادین هم مثله بابا فرهاد پسر خوبی بود البته بابا فرهاد پیرمرد خوبیه..همونطور که با بابافرهاد راحتم حس میکنم با رادینم راحتم ..اون میتونست مثله برادرش و بقیه افرادخانوادش ساکت باشه ..میتونست از من دفاع نکنه میتونست بزاره رز بزنه توی گوشم..ولی اینکارو نکرد جلوش رو گرفت

روی کنده درختی که کنار اتیش گذاشته بود نشستم رادین وقتی اومدیم شروع به جمع کردن چوب کرد البته منم کمکش کردم باهم چوب جمع کردیم و اون اتیش درست کرد

بابا فرهاد– رها

– هوم

بابافرهاد – هوم نه بله

– بابا بزار راحت باشم

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

خنده ایی کرد- باشه دخترلوس

ابرو ها پرید بالا

- به من میخوره دختر لوس یباشم

بابا فرهاد خندهایی کردو گفت- نه والا...

من- میگم...من اینقدر مظلـــــــ

نگاه دانلود
www.negahdl.com

بابافرهاد- ای گل پسر خوب کردی

بابا فرهاد حدودا شست سالش بود سنش زیاد نبود ماشالله سر زنده بود از روزی که من وارد خونشون شدم هم بهتر شد کلا جوون تراز سنش رفتار میکنه

رادین- شعر خاصی مد نظرتون هست؟

من- من که نه

بابافرهاد - منم نه خودت بخون

رادین شروع کرد به خوندن اهنگ اره تو راست میگی مرتضی پاشایی

دستاش هنرمندانه روی سیم هایگیتار میرقصید ..اولین بار نبود که گیتار زدن کسی رو میدیم قبلا شروین هم گیتارمیزد ولی من هیچوقت به یاد گرفتنش علاقه ایی نداشتم ولی به گوش دادنش چرا...رادین صدای خوبی داشت صدای اروم و گوش نوازش توی اون سرمای خوشایند بهمون گرما بخشید صدای گرم و مردونش واقعا دلنشین بود و سکوت شیرین جنگل رو با شسکتنش شیرین تر کرد

امشب میخوای بری بدون من

خیسه چشمای نیمه جون من

حرفام نمیشه باورت چیکار کنم خدایا

راحت داری میری که بشکنم

عشقم بذار نگات کنم یکم

شاید باهم بمونه دستای ما

به جون تو دیگه نفس نمونده واسه من

نرو تو هم دیگه دلم رو نشکن

دلم جلو چشات داره میمیره

نگام نکن بذار دلم بمونه روی پاهاش

فقط یه ذره آخه مهربون باش

خدا ببین چجوری داره میره

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

اره تو راس میگی که بد شدم

اروم میگی که جون به لب شدم

امشب بمون اگه بری چیزی درس نمیشه

ساده نمیشه بی خبر بری

عشقم بگو نمیشه بگذری از من

بگو کنارمی همیشه

توروخدا ببین چه حالیم نگو که میری

دلم میخواد که دستم و بگیری

نرو که بی تو شکنجه میشم

پیشم بمون دیگه چیزی نمیگم اخریشه

کسی واسم شبیه تو نمیشه

بمون الهی من واست بمیرم

اهنگش تموم شد منو بابا فرهاد براش اروم دست زدیم

با لبخند رو به رادین گفتم- وای اقا رادین صداتون خیلی قشنگه.شروینم مثله شما قشنگ میخوند...یادمه اون موقع ها همیشه واسم میخوند...یادش بخیر

از یاد اوری اون خاطرات لبخندم پررنگ تر شد

بابافرهاد- شروین کیه؟

- تویه خونه قبلی پنج سالی کار میکردم یعنی اونجا اولین جا بود شروین کلا سه سالی از من بزرگتر بود هم همبازی بودیم هم دوست کلا همیشه هوامو داشت دوستای خوبی بودیم واسه ی همدیگه همیشه میگفت بیا گیتار زدنو یادت بدم ولی من ترجیح میدم که گوش کنم تا یاد بگیرم اونم بهم قول داد که همیشه واسم بزنه..وقتی رفت خیلی دلم براش تنگ شد ولی شما بهم کمک کردید و شدین حامی جدیدم تا تنهایی رو حس نکنم...میدونی بابا فرهاد..برای یه دختر خیلی سخته که توی اوج نیازش به خانواده همه کسشو از دست بده..من فقط ۱۰ سالم بود ...خیلی کوچیک بودم ۱۵ سالمم بود که دیگه واقعا تنهایی تنها شدم و بی بی گل مامان بزرگمم از دنیا رفت...میدونید اگر خانم سلیمانی منو ندیده بود اونا...

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

نفسم حبث شد حتی فکر کردن بهش هم وحشتناک بود

بابافرهاد- خوبی رها

سرمو به علامت منفی تکون دادم ته مونده چاییم رو سر کشیدم

با یه ترس نا شناخته گفتم- اگر خانم سلیمانی نرسیده بود من پاکیمو از دست میدادم

اشک به چشمام حجوم اورد لبخند زدم

- خدا همیشه هوامو داشت..همیشه بهم ثابت کردم که همه جوره هوامو داره هرچند من بنده خیلی خوبی نیستمو زیاد گله میکنم

بابا فرهد با لبخند پدرانه ایی نگاهم کرد

بابافرهاد- اره دخترم..خدا هیچوقت بنده هاشو فراموش نمیکنه اون همیشه هوامون رو داره

یه چشمک زدمو گفتم- خداهم حرفه ایی ها..

رادین چادر هایی رو که اورده بودیم رو باز کرد دوتا چادر اورده بودیم یکی واسه من یکی هم واسه رادین و بابافرهاد

یه چادر یه طرف اتیش و چادر دیگه اونطرف اتیش بود در چادر ها روبه روی هم بود و اتیش وسطشون بود

رادین - هوا سرده رها خوب خودتو با پتو بپوشون وگرنه سرما میخوری

- باشه

شام رو که الویه درست کرده بویدم رو کنار اتیش خوردیم واقعا مزه داد

با ترس الکی گفتم- وای بابا فرهاد وقتی برگردیم میترسم رزا و رز خانم توی غذام سم بریزن

رادین با خنده گفت- شک نکن....این برای منم صدق میکنه

مثله علامت سوال نگاهش کردم- واسه شما چرا؟

رادین- خوب منم از تو دفاع کردم...توقع داشت طرف اون باشم

بابافرهاد- ادم باید عادل باشه پسرم.توهم طرف حق رو گرفتی..اونا هم بیجا میکنن که بخوان همچین کاری بکنن

هر سه خندیدیم

شام رو خوردیم ظرف های یه بار مصر فرو توی پلاستیک کردیم و گذاشتیم توی ماشین تا بعد بندازیم توی سطل اشغال

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

رفتم توی چادر این اولین باره که دارم توی چادر میخوابم وقتی با خانوادم بودم هیچوقت توی چادر نخوابیدم حتی توی روستا هم که بودم اجازه رفتن توی جنگل رو نداشتم چون یکی از دخترای ده رو که هم سن من بود رو دزدیده بودن

پتو رو دور خودم پیچیدم سرمای هوا لذتی بهم میداد که نمیتونم براتون وصفش کنم گرمی پتو و حتی بخاریکه وقت یبیرون ازچادر بودم ازدهنم بیرون می اومد همه و همه براش شیرین و تازه بود

دلم برای مامان تنگ شده..مامان کاش بودی...و میدید که دخترت الان خوشحاله

زندگی دردناک من به همینجا ختم نمیشه بدتر ازاون اینکه من حتی جسد خانوادم رو هم ندیدم حتی نتونستم جسم بی جونشون رو در اغوش بگیرم...خیلی بده بدترین رفتار رو خانواده پدریم رو باهام داشتن میگفتن حقم من این بوده که مثل اونا بمیرم..میگفتن که من نباید زنده میموندم..منو نحس میدونستن..

مگه تقصیر من بود که زلزله اومد؟..مگه من گفتم خدا بگو زمین بلرز و خانوادمو ازم بگیر

اهی کشیدم خودم رو بیشتر توی عمق پتو فرو کردم و چشمام رو بستم و این جا بود که جادوی خواب اثر کرد و منو از این سرزمین درد ها دور کرد

بلند شو دختر خوش خواب پاشو که الان این رادین شکمو همه این تخم مرغ هارو میخوره چیزی نسیب من و تو نمیشه

رادین- اِ بابا بنده که گاو نیستم

لبخند روی لبم اومد چشمام رو باز کردم خیلی خوبه که صبحات با لبخند شروع بشه نه با کارو سختی نه فریادو نیشو کنایه

- اقا رادین سهم منو کنار بزاری ها؟....وگرنه میام از شکمتون بیرون میکشم

شلیک خنده رادین و بابافرهاد به گوش رسید

رادین بریده بریده بین خند هاش گفت- دستت درد نکنه حالا دیگه من شدم گاو

از جام بلند شدم و شالم رو روی سرم انداختم و اومدم بیرون

اخم الکی کردمو گفتم- استغفرالله..من کی همچین جسارتی کردم؟

بابافرهاد خندید و گفت- اره رادین دختر من کی همچین حرفی زد؟

رادین دستاشو برد بالا و گفت- بابا من تسلیم اصلا گفته ناگفته منم

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

همه خندیدم بابا فرهاد اب روی دستم گرفت و من دستو وصرتم رو با اب سرد شستم خواب به گل از سرم پرید یادش بخیر همیشه راهام باهام دعوا میکرد که دستو صورتم رو با اب سرد نشورم

روی زیر انداز کوچکی که کنار اتیشی که حالا با چوب های تازه دوباره سرپا شده بود نشستم

لبخند روی لبم اومد

رادین- به چی میخندی؟

سرمو بلند کردم

- اولین باره که اربابم واسم صبحانه میاره

لقمه توی دهن همشون خشک شد و لبخند روی لبشون محو

من- اِ چرا اینجوری شدید شما دوتا بیخیال حالا من یه چیزی گفتم.

رادین تک سرفه ایی کردو گفت- سعی کن اینقدر زندگیت رو توی خدمتکاری و ارباب و اینجور چیزا خلاصه نکنی همونطور که میدونی دیگه خدمتکار نیستی

با لبخند گفتم- البته که نیستم ولی تا اخر عمرم به قول شروین نوکر بابافرهادم

بابافرهاد لبخند زد

صبحانه رو بین خنده و شادی خوردم واقعا بهم مزه داد بهتر صبحانه های تند تند و سریعی بود که توی خونه میخوردم تا برم و زود تر به کارام برسم

وسایل هارو جمع کردیم

- خوب تموم شد

رادین- بریم بابا ؟

بابافرهاد- اره پسرم..تو هم بگو بابا فرهاد دیگه عادت کردم به این دختر

لبخند زدم..یعنی اینقدر روش تاثیر گذاشتم

همه سوار ماشین رادین که حتی اسمشم نمیدونم شدیم و به راه افتادیم رادین یه اهنگ شاد گذاشت بابافرهاد جلو نشسته بود من عقب

به سمت ویلا حرکت کردیم و من بازم از دیدن دریا بی نسیب شدم اینقدر بابا فرهاد در حقم خوبی کرده بود که روم نشه بهش بگم منو دریا هم ببره

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

رسیدم به ویلا هر سه به طرف در ورودی ساختمان در حالی که تکه ایی از وسایلی از دیشب همراهمون بود به راه افتادیم اول از همه رادین وارد شد و بعد من و بعدم بابا فرهاد عصا زنان با زیر اندازی که اونقدر سبک بود که بلند کردنش برای بابا فرهاد مشکلی نباشه منم فقط و فقط بخاطر اینکه ناراحت نشه گذاشتم اونو برداره وگرنه به اونم راضی نبودم

نگاه های زهر الود بقیه روم سنگینی میکرد مخصوصا رزا و رز البته اینا شامل خانوده رادین نمیشد

رادین از اشپزخونه بیرون اومد چشمکی زد لبخند محو شد گنگ نگاهش کردم "این چرا اینجوری کرد؟"

رادین برای اینکه بقیه متوجه مکالماتمون بشن با صدای نسبتا بلندی گفت- رها جون اگر میدونستم اینقدر خوش اخلاقی و خوش مشرب زودتر می اومدم خونه دایی نادر تا باهات اشنا بشم..یادم باشه به بهونه تو هم که شده یه سر بیام..خونه دایی اینا

بعدم اروم توی سالن سرک کشید و با شیطنت خندید منم جهت نگاهشو دنبال کردم با دیدن چهره بر افروخته رز که داشت با نگاهش تیکه تیکمون میکرد مواجه شدم

متعجب به رادین نگاه کردم

- اون

رادین- ببخشید ولی نمیتونستم از سوزندنش بگذرم

خندم گرفته بود اخه این پسر چقدر میتونه اب زیر کاه باشه؟

با اخم گفتم- بار اخرت باشه ها،منو بکشه خونمو حلالت نمیکنم

رادین با صدای بلند خندید به خوبی میدونم که فقط برای در اوردن حرص رز داره اینجوری رفتار میکنه چون وقتی اومده بودن خیلی کم حرف و ساکت بود و البته اخمو

با حرص گفتم- اقا رادین بس کنید این تا امشب منو نکشه خیلیه دوست ندارم بقیه راجبم فکر بد کنن

بابافرهاد- رادین.. رها بیاید

منو رادین مثله بره مطیع به دنبال بابافرهاد که کمی با فاصله از ما ایستاده بود به راه افتادیم البته بره مطیع یه دقیقه بود الان شبیه جوجه اردکی هستیم که داره دنبال مادرش راه میره

رادین - کوک کوک

خندم گرفت

رادین - شبیه جوجه اردک شدیم رها

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

با خنده ایی که به زور مهارش میکردم گفتم- داشتم به همین فکر کمیکردم

رادین ریز خندید

رادین- ایول خوشم میاد همفکری باهام..مثله سوتی که جفتمون توی اشپزخونه دادیم

با یاداوری اون ستوی توی اشپزخونه سر هان و اوهم گفتنمون و معنی کردنش هردو خندیدم

بابافرهاد- بسه بچه ها زشته رادین تو که نمیخوای رز بکشتت

خنده منو ردن خشک شد

رادین با تعجب گفت- شما میدونستید؟

بابافرهاد ایستد و عقب گرد کرد.. موندم با این سنش چطور اینقدر میتونه گاهی اینقدر فرز و سریع باشه؟..

بابافرهاد در حالی که چشم هاشو کمی باریک کرده بود گفت- فکر کردی متوجه نشدم که چطوری از دستش فرار میکردی و اصلا توی مدتی که بود بگو بخند نمیکردی؟..الان به خوبی متوجه میشم که داری نوه ام رو دق میدی

و لبخند شیطنت امیزی زد

با لحن خونسردی اضافه کرد- هرچند میدونم حقشه

با قیافه پرسشگری رو به بابافرهاد نگاه کردمو گفتم- نمیدونم چه کینه ایی از اینا به دل داری باباجون

بابافرهاد خندیدو گفت- بهت میگم..یه روز همه چیز رو بهت میگم دخترم..

دنبال بابافرهاد به راه افتادیم. بابافرهاد به سمت اتاقی رفت که ماله خودش بود و وارد شد ما هم پشت سرش وارد شدیم

به صندلی شاره کرد نشستیم

بابافرهادبا قیافه جدی روبه رومون روی تخت نشست دستاشو به عصای خوش تراشش تکیه دادو گفت-ببینید..با دوتاتونم....به پرو پای بچه ها نپیچید..یه نقشه دارم براشون...فعلا نمیخوام کسی چیزی بدونه....ولی فعلا مدارا کنید....رها تو...نمیخوام باهامون جایی بیای

بادم در رفت ،پنچر شدم اخه چرا؟..دلم میخواد دریارو ببینم خو.

بابافرهاد با لحن مهربونی اضافه کرد- ناراحت نشو دخترم....نمیخوام اذیتت کنن اگر بخوای تمام عید رو کنارم باشی حتی به عنوان پرستارم بدجوری ازت کفری میشن نمیخوام اسیبی بهت بزنن .متوجه هستی؟.. از اونا هر کاری ساخته است ،بعدا میفهمی که چرا اینو بهت میگم.

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

سرمو تکون دادم یعنی فهمیدم.اخه مگه غیر از اینم میتونستم بگم؟..

بابافرهاد- تو رادین..رز رو اینقدر حرصش نده..برای کاری که میخوام انجام بدم. بهش نیاز دارم...البته تو این وسط کاره ایی نیستی ...ولی یه وظیفه مهم داری که باید انجام بدی...متوجه شدی؟

رادین -بله

بابافرهاد نفسشو فرستاد بیرون و با خونسردی همیشگیش گفت- حالا هم مثله دوتا بچه خوب میرید بیرون و محترمانه ..بدونه اینکه حرص کسی رو دربیارید..میرید رد کارتون..رها تو برو توی اتاقت کتابایی که برات گرفتم رو دوره کن

ذوق کردم- واقعا؟

ابا فرهاد بازم از ذوق بچگانه من لبخند مهومون لب هاش شده بود سری تکون داد

- اره دخترم..برات کتاب خریدم..برو بشین دوره کن ..مشکلی هم داشتی یا از من بپرس یا از رادین ستاره و رادوین هم میتونن کمکت کنن

- باشه مرسی

رادین- از خودم بپرس

- باشه

مثله برق رفتم بیرون و پریدم توی اتاقم یه پلاستیک پر کتاب توی اتاقم بود من تا کلاس اول دبیرستان بیشتر نخوندم نزدیک عید بود که مامان بزرگم مرد ومن بی خانمان شدم و درس خوندنم ول شد بابافرهاد گل کاشته بود با ذوق کتابارو ورق میزدم همیشه اروز داشتم برم توی دانشگاه و مثله بابام نقاش بشم...هرچند که میدونم هزینه زیادی داره واسه همین نگرانم..ولی همن که دیپلمم رو هم بگیرم غنیمته.حالا که یکی اومده میگه بخون چرا نخونم؟..از خودامم هست.

سرم رو کردم توی کتاب اصلا نفهمیدم که دو هفته چطور گذشت حتی ذوق دیدن دریا رو هم فراموش کردم اقا رادوین و ستاره خانم با کمال خونسردی و مهربانی بهم جواب سوال هامو میدادم رادین هم که گل کاشتو بس حتی الانکه برگشتیم تهران هفته ایی دوبار میاد و مشکلاتم رو برطرف میکنه

توی اتاق نشسته بودم قرص های بابافرهاد داده بودم و دارم درس میخونم چند ماه دیگه امتحانام شروع میشه و من یه جورایی دارم از استرس میمیرم.میترسم که خوب یاد نگیرم

سلاااااااااام

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

چشمام گرد شد سه متر پریدم هوا کتار از دستم پرت شد و افتاد روی زمین دو دستی قلبم رو چسبیدم ستاره بود..همسر اقا رادوین..خیلی باهم صمیم شدیم

ستاره- اوا ببخشید ترسیدی کوچلو؟...

با اخم همونطور که هنوزم چشمام گرد بود گفتم- ستاره!...سکتم دادای..بابا هزار نفر چشم به راه منن چرا اینجوری میکنی؟

ستاره قهقه زدو وارد اتاق شد

ستاره-مگر اینکه خودت خودتو تحویل بگیری وگرنه من کسیو نمیشناسم که چشم انتظار تو باشه

با نیش باز گفتم-چشم بسیرت میخواد عزیزم.چشم بسیرت

کتابم رو از روی زمین برداشت و به طرفم پرتاب کرد تو هوا گرفتمش با خنده پرید روی تخت کاراش اصلا شبیه یه دختر که پنج ساله ازدواج کرده و یه بچه سه ساله داره نیست .تازه ۷ سالم از من بزرگتره.

ستاره-راستی رادین گفت عصری میاد خودش بهت اون فصل ریاضی و هندسه رو یاد میده

- اهان..اونوقت تو هیچی سرت نمیشه دیگه..بابا تو که بیکاری توی خونه یه هندسه بلد نسیتی؟

بالش رو زد توی سرم

ستاره- حرف اضافه نباشه..شیمی تو بیار تا باهم بخونیم

- باشه بابا

شیمی رو اوردم خودمو ستاره هر دو روی شکم خوابیدم کف اتاق ستاره مشغول توضیح دادن شد منم که مثله یه دختر خـــــــــــــــــوب گوش میکردم.

دو ساعته داره مخ منو میخوره الان بالا میارم چشمام البالو گیلاس میچینه..دور سرم فرمول های شیمی میچرخه

ستاره- هی،رها،کجایی دختر؟...توی این دنیا نیستی؟

چشمامو لوچ کردم-من الان توی گذشته دارم با شاهزاده سوار بر خرم سیر میکنم خانم لطفا مزاحم نشو

ستاره اول همینجوری مات نگام کرد بعد یهو مثل بمب منفجر شد از خنده روی زمین به خودش میپیچید و میخندید اشکش سرازیر شده بود

بریده بریده گفت- رها..رها تو خیلی خری به خدا

لبامو غنچه کردم..دستم درد نکنه دستی دستی خرمم کرد

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

- خر خودتی پرو

ستاره- من خرم؟

همچین حالت تهاجمی گرفته بود که کتابو بغل کردم حالا خودش خندش گرفته بود

من- کی؟..تو؟..نه بابا خر نیستی..

نفسشو داد بیرون چشماشو باریک کردو سرشو نزدیک اورد

ستاره- پس چیم؟

خندم گرفته بود بیچاره به شک افتاده نمیدونه چیه

از جام بلند شدمو با حالی که اماده فراربودم گفتم- یه چیزی اونطرف تر از خر

همین که خواستم از اتاق برم بیرون محکم خوردم به یه چیزی ستاره غش غش بهم میخندید با سر رفته بودم توی در اتاق درو باز کردم و دبدو که رفتیم سه قدم نرفته بودم که دوباره خوردم به دیوار دیگه میخواستم گریه کنم

صورتم جمع شده وبدم بینیم درد گرته بود

- اه این همه دویار همش الان باید جلو من سبز بشه ضربه مغزی شدم

چشماتو وا کن بدو به درو دیوار نمیخوری

چشمام دقیقا اندازه کاسه ماست خوری شد..دقیقا به همون اندازه

متعجب به رادین که نیشش باز بود نگاه کردم

- تو کی اومدی؟

شونه هاشو با بی قیدی بالا انداختو گفت- چه فری میکنه ..مهم اینه که تو الان به کله اومدی تو بغل من..نمیدونستم اینقدر از اومدنم خوش حال میشی اگر میدونستم زود تر می اومدم

گیرت اوردم

وای نه ستاره

پریدم پشت سر رادین وقت نشد جوابشو بدم

ستاره با فاصله از ما در حالی که شمشیر پلاستیکی جا مونده پسرش که هر کسی باهاش کتک میخورد بی برو برگرد جاش کبود میکرد رو توی دستش جا به جا میکرد

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

رادین با خنده گفت- زن داداش میخوای این طفل بی گناهو بکشی؟

ستاره چشماشو گرد کردو گفت- این؟..این طلف بیگناهه؟...این دختر خوده خوده شیطانه

ریز خندیدم

رادین با صدای ارومی گفت- نخند دیونه تا قصاصت نکنه ول کن نیست..بدترش نکن

به زور خندمو قورت دادم خدا رحم کنه میخواد منو قصاصم کنه

رادین- مگه چیکار کرده زن داداش عزیزم؟

ستارهخ پشت چشمی نازک کردذو صاف ایستاد

ستاره- بهم میگه تو یه چیزی اون طرف تر از خری

رادین رو نمیدیدم ولی از نفساش معلوم بود به زور خندشو نگه داشته

رادین با لحن تصدیق کننده ایی گفت- بله بله همینطوره..

ستاره به طرف رادین حجوم اودر

رادین- بد برداشت نکن زن داداش منظورم اینکه که شما یه چیزی اونطرف تر از خردوندید اخه خر مخفف خردمنده دیگه

ستاره براق نگاهش میکرد یه لحظه هر سه بهم نگاه کردیم و شلیک خنده هامون به هوا رفت رز از اتا ق بیرون اومد

رزا هم همینطور

رزا- چه خبره اینجا؟...خونه رو گذاشتید روی سرتون یه ذره ارامش نداریم از دست شما

رز با حالت لوسی گفت- وای عزیزم.رادین تو کی اومدی؟

رادین آب دهنش رو قورت داد و اروم گفت- خدایا خودمو دستت سپردم

رز اومد و از گردن رادین اویزون شد دقیقا مثله یه میون زشت که کلی ارایش کرده و چهرش درست مشخص نیست چهره رز مثله کیک تولد بود پنککش مثله خامه کیک میمونه و ارایش دیگشم خودتون نصور کنید ولی پوست صورتشو کیک اسفنجی رو خوب توی ذهنتون بیارید ..من بیشتر اوقات بدونه ارایش میبینمشون بیچاره شوهراشون صبحا یه سکته با دیدنشون میزنن

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

دو ماه از اون روز میگذره این دفعه رادین داره باهام هندسه میخونه هرکاری میکنم این مسئله رو نمیفهمم تا الان چها تا نمونه برام حل کرده ولی نمیفهممش

رادین- ای بابا رها تو که خنگ نبودی...

دو دوباره شروع کرد به توضیح دادن گاهی خودشم شک میکرد که نکنه مسئله رو اشتباه حل کرده باشه

بازم یه نمونه دیگه حل کرد و برای من یکی نوشت تا حل کنم ولی نتونستم

-اخ

چیی محکم توی سرم کوبیده شده بود دستمو روی سرم کشیدم و همونجارو مالیدم سرمو بلند کردمو به رادین که با حرص نگاهم میکرد نمگاه کردم کتاب رو کوبیده بود توی سرم اشکم دراومد خیلی محکم زده بود اخه هفته دیگه امتحان دارم ولی هنوزم این یدونه مسئله رو یاد نگرفتم

اشکم سرازیر شد با اخم از سر جام بلند شدم رادین همینطوری ساکت نشسته بود و با اخم رفتن منو نگاه میکرد وقتی داشتم از در میرفتم بیرون گفت- از بس که خنگ بازی در میاری خوب

اینقدر عصبی بودم که درو محکم بهم کوبیدم خودم ترسیدم اونو نمیدونم

این عادتش بود تمام مدتی که باهم درس میخوندیم اگر یه جایی یه چیزی رو یاد نمیگرفتم میزد توی سرم ولی نه اینقدر محکم اینگار با پتک زدن توی سرم.درد میکنه خیلی زیاد

رفتم توی حساط یه جای حیاط هست که وقتی میشینی هیچ کس نمیتونه ببینتت رفتم و اونجا نشستم و زدم زیر گریه سرم واقعا درد میکرد رادین دیگه شورشو دراورده.

باهاش قهر کردم حتی وقتی می اومد خونه پیش بقیه هم کاری به کاری نداشتم و ندارم باهاش حرف هم نمیزنم.بچه پرو..فکر کرده کیه که دست روم بلند میکنه اون بارا که چیزی نگفتم اینقدر محکم نزده بود الان حس کردم مغزم جا به جا شد.

یه روز قبل امتحانه بازم استرس دارم البته امتحان هندسه نیست ولی نمیدونم میترسم امتحانامو خراب کنم.

توی اتاق نشستهب ودم با وسواس درسارو مرور میکردم که در اتاق باز شد رادین اومد توی

نمیدونم این شعور نداره عقل نداره یا واقعا اخر پرو بودنه خوب اخه عزیز من نمیگی شاید بنده هیچی تنم نباشه توی میای که تو اونم بدون در زدن که چی بشه

رادین- علیک سلام

جوابشو ندادم و سرمو کردم توی کتاب حوصلشو نداشتم اخمام توی هم بود و اصلا سر صلح نداشتم

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

رادین با کمال خونسردی که منو میسوزند اومد و نشست روی تخت و گفت - خانم درس خون..مغزت منفجر نشه از این همه اطلاعات حجیم

نگاه کوتاهی بهش کردم

-خیر نمیشه ،نیازی نیست شما خودتون رو نگران مغز من بکنید ..فوقش میمیرم و تموم

نگاه براقی بهم انداخت ولی توجه ایی نکردم

رادین- خوب اون روز عصبیم کردی ..هرچی توضیح میدم نمیفهمی

با خونسردی و حرصی که به زور پنهونش کردم گفتم- دلیل خوی برای اون طوری محکم کوبیدن توی سرم نبود...اون شب با قرص مسکن تو نستم بخوام به شدت سرم درد میکرد

رادین- خوب ..ببخشید بابا تو دیگه چقدر کینه ایی رها

جوابی ندادم..یعنی دلم نمیخواست صلح کنم

رادین- هوی.با تو ام..میگم صلح کمن دیگه

ابرو هام اناختم بالا یعنی نه

رادین- برو بابا ..من ادمی نیستم نازتو بکشما..پاشو بیا متاجم کن صلح نیم

واقعا این بشر خیلی پروئه دل میگه یه کف گرگی بزنم حالش جا بیاد (نگه من خدای قدرتم"ارواح عمه ام")

رادین- رها..با تو ام دخختر بیا صلح کن دیگه .بخدا بابا فرهاد خفم کرده از بس سرم غر زده بابا من غلط کردم خوب شد

- نه

رادین- خیلی رو داری بخدا..مسخره بازی در نیار صلح کن

ابرو هامو انداختم بالا و به کتابی ک مثلا دارم میخونمش زل زدم که یهو نا پدید شد با حرص بارادین که کتابم رو اناخته بود اون گوشه تخت نگاه کردم

- بدش به من

رادین- نچ..

- باشه صلح کتابمر وب ده میخوام درسم رو بخونم

رادین- بسم کن تا باور کنم

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

عصبی نگاهش کردم این بشر دیگه داشت از حدش میگذشت

با لحن خبیثی گفتم- بوس میخوای

سرشو چندبار به علامت اره تکون داد اشاره کردم بیاد جلو اننم اومد سرمو بردم جلو کنار لپش چنان گازی از لپش گرفتم که فکر کن به زور جلو گریش رو نگه داشت

رادین با حرص و خشم گفت- رها تو دیونه ایی این چه کاری وبد که کردی؟

با خونسردی کتابم رو برداشتم و گفتم- بوس کردن من به این سبکه عزیزم

دندون هاشو روی هم فشرد و از اتاق رفت بیرون و درو یه جورایی محکم بست و با بسته شدن در من روی تخت ولو شدم و زدم زیر خنده واقعا قیافش مسخره شده بود بالاخره با رادین هم صلح کردم و این هم خوب بود چون رادین پل ارطباتی من با ستاره بود البته ستاره می اومد وبهم سر میزد و منو کلی با این کارش خوش حال و صد البته شرمنده میکرد

امروز اولین امتحانم رو باید بدم دینیه و اسون مثله اب خوردن...رفتم سر جلسه نشستم یه زن نشسته بود سنش زیاد بود اینقدر ریلکس بودم که حد نداشت امتحانم رو با خونسردی دادم

امتحان ها بعدی هم به همین صورت بود هندسه سوالی که بخاطرش کلی کتک خوردم اصلا نیومد و من کلی حرص خوردم و البته خوش حال شدم

وقتی که کارنامه ام رو گرفتم بابافرها و رادین شگفت زده شدم تمام درس هارو با نمرات ۱۸ و ۱۹ پاس کرده بودم و این خوش حالم میکرد اینکه تونستم حداقل با خوب درس خوندنم جواب این همه خوبی هاشون رو بدم

طبق معمول رز در حال سوهان کشیدن ناخن هاش بود، ناخن هایی که هر روز با ارزوی فرو کردن اون ها توی چشم من یا گلوی من میگذرونه

سلام

این سلام بلند بالا فقط ماله رادین سر خوش میتونست باشه نیش رز باز شد رادین با یه دسته گل رز سرخ توی خونه ظاهر شد دلم غش رفت ..واقعا خیلی پسر خوبیه

رادین- به به بانوی زیبا چه خبرا؟

رز میخواست جواب بده که رادین گفت- رها خانم نگو که از من بی خبری که این دسته گل خوشکلو توی اون چشمای خوشکلت فرو میکنم

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

وای خدا...یا امام زمان..یا حضرت فاطمه..این الان هم منو هم رادینو به قتل میرسونه..به جون خودش و رزا الان چشماش مثله دراکولا شه دندوناشم هنوزم معلوم نیست ولی شاید اماده میکیدن خون منو رادین باشه..خدایا خودم رو به تو میسپارم..رادین رو هم فراموش نکن

- اِ کی من ؟...شوخی نکن همین دیروز باهم تلفنی حرف زدیم که

وای زدم خراب ترش کردم نیش دارین که حسابی باز بود ای مرده شورتو نبرن رادین که همش باعث میشی من حرص بخورم..حالا این همه چیز خوب من باید هی حرص بخورم؟

رادین- اره خوب نکه من خیلـــــــــــــــــــی تورو دوست دارم کلا زود به زود دلم برات تنگ میشه

وای یکی بیاد منو بگیره گونه هام شد گوله اتیش این رادینم گاهی اوقات زیاده روی میکنه ها ..بامن جنبه ندارم این چیزا چیه میگی خو..عجب بی ادب..دلم میگه بپرم ماچت کنم تا دیگه از این حرفا نزنی..بچه پرو...(خاک تو مخت رها تو دیگه چقدر بی حیایی میخوای بری پسر نامحرمو ماچ کنی؟...تو خجالت نمیکشی؟..نه خدایش خجالت نمیکشی؟..... کی من میخوام برم ماچش کن؟.....تکذیب میکنم من اینحرفو نزدم..تو هم اینقدر گیر نده)

رادین- اخی نازی اشکال نداره حالا لپ قرمزی بیا بریم بالا کارت دارم

جونم؟...ببین ذهنم من انحراف داره بالا با من چیکار داره این؟...خدایا خودمو دست تو میسپارم..رادینم میشکلی نداره

توی مدتی که رادین زیاد کنارم بود باعث شد که بهش علاقمند بشم علاقم از جنس علاقم به شروین نیست از جنس علاقم به هیچ مردی نیست...فقط و فقط این حسو به رادین دارم یه جور هایی از اینکه رز بهم حسادت میکنه لذت میبرم...ولی نمیدونم چطوری شد؟..از کجا شورع شد این علاقه..هنوز از حس رادین خبر ندارم..شوخ بودنش باعث شده نفهمم کی جدیه کی شوخ نمیدونم کی راست میکه کی دروغ..بین یه دوراهی گیر کردم..حتی فکرشم نمیکردم که علاقمند بشم..سرنوشت بدی که داشتم بدرفتاری هایی که باهام کردن...همش با یه حمایت ساده رادین.از بین رفت...

به دنبال رادین به طرف اتاق جدیدم رفتم

رادین- راستی کی کنکور داری؟

- واییییی اسمشو نیار که سکته میکنم

رادین با اخم- خدا نکنه دیونه

- خودتی دیونه

رادین یه دسته از موهامو کشید

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

رادین- ادم به بزرگ تر از خودش نمیگه دیونه خانمی

رادین سی سالشه دارو سازی خونده و توی شرکتی که خودش و پدرش و برادرش سهام داراش هستن کار میکنه باید بگم که هر سه هم داروساز هستن

رادین جلو تر از من رفت توی اتاقم و خودشو انداخت روی تخت خوشم میاد خیلی رو درواس داره بچم..بیچاره الان داره از خجالت اب میشه پرو چه راحتم خوابیده

رادین- چهار روز دیگه کنکور داریا

- میدونم نیاز به یاد اوری نیست

رادین نشست دسته گل رو انداخت توی بغلم

- به چه مناسبت؟

رادین با نیشخند-تولدت مبارک

شوکه شدم.امروز تولدم بود؟..جطوری یادم رفت؟..مگه میشه؟....من یادم رفت؟..امروز تولد رهام هم هست..داداشیم..حتی نمیدونم قبرش کجاست نزاشتن برم و ببینم..از یه دختر ۱۰ ساله چه توقعی میشه داشت اخه

رادین- چرا گریه میکنی رها

- امروز..امروز...تولد..داداشم..❓❓م هست

رادین دستمو گرفت ونشوند روی تخت

رادین- تولد جفتتون مبارک عزیزم

ای بابا رادین میشه تو اینقدر بروز احساسات ندی؟..من هی میگم بی جنبه هستم هی این ادامه میده..اخه این از کجا میفهمه تو بیجنبه ایی ؟..حرفا میزنی ها؟

رادین دست کرد توی جیبش و یه جعبه داورد گرفت جلوم.

رادین- خوب حالا اینم کادوت..بوسو رد کن بیاد

چشمام گزد شد باز این روش زیاد شد بوس قبلی رو هنوز باید یادش باشه اخی چه گازی از لپش گرفتم

- جونم؟..امر دیگه ایی ندارید قربان؟

رادین- چرا دوتا هم بدی من راضیم

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

زدم به بازوش

- پرو

خندید

رادین-نده خوب بابا بداخلاق..جعبه رو باز کردم به قلب بود که نصفه بود روش نگین داشت

من- چه خوشکله..چرا نصفه است؟..پس کو نصف دیگش؟

رادین دستشو کرد توی یقه خودش و یه قلب که معلوم بود نیمه اونه دراوردو گفت- ایناهاش اینم نمیه دیگش..پیش من میونه

لبخند زدم

- بدش من

رادین- ماله منه

- بده میخوام بدم به عشقم

رادین اخم کرد- عشق؟....کی هست این ادم خوشبخت هان؟

ژستی گرفتمو گفتم- نمیشناسیش؟

رادین- نه کی هست؟

هرچی من جدی نبودم رادین جدی بود ای که چقدر مزه میده الان تو دلم عروسی بود فقط خدا میدونه وایی فکرشو بکنید رادینم به من حسی داره این عالیه

- همون که موهای خوش حالنتی داری..چشماش میشی رنگش ادمو دیونه میکنه.اثار گذر زمان روی صورتشه منو خیلی دوست میداره...روی سه تا پا راه میره

رادین یه پس گردنی نثارم کردو گفت- بیشعورمنو سرکار میزاری؟...منظورت با بابافرهاده؟

خندیدمو سرمو به علامت مثبت تکمون دادم

- نمیدونستم اینقدر باهوشی

رادین- برو بابا دیونه

- دیونه دختر خالته

رادین- با رز جونم بودی

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ابروهام پرید بالا

- پ نه پ با عمه گرامم بودم

رادین باز اوم بزنه پس گرنم که یکی پرید توی اتاق رز با نیش باز بود

رز- میدونستم..میدونستم که تو منو دوست داری

و چنان پرید بغل رادین که بیچاره رادین سه قدم رفت عقب..در حال انفجار بودم رادین دستاش توی هوا خشک شده بود

رز- عزیزم..رادینم.تو ..تو فقط عشق منی..میدونستم که این دختر کلفت نیمتونه تورو از من بگیره

جونم..باز این توهین کرد خندمو قورت دادم و به رادین چشم دوختم دیدم نه اقا هنوزم خشکش زده از جام بلند شدم مثله اینکه همچین بدشم نیومده..گردنبندو گذاشتم توی جیبش خوشم میاد باید اخر سر این رز حالمو میگرفت..از اتاق زدم بیرون توی اخرین نقطه باغ خودمو قایم کردم

دو دقیقه نشد که صدای رادین بلند شد اسممو صدا میزد ولی من هیچ جوابی ندادم...از ته دلم گریه کردم برا اولین بار برای عشق گریه کردم من باید میفهمیدم من در حد اینا نیستم..نیستم چرا نفهمیدم؟..اخرشم رادین میاد میگه ببخشید خانوادم راضی نیستن....

و بازم یه قهر دیگه

فردا صبح کنکور دارم از استرس دارم میمیرم..هر کاری میکردم خابم نمیبرد مجبور شدم مکسن بخورم تا خوابم ببره...

حس میکنم دارم توی کوره اتیش میسوزم...نفسی برای رفت اومد نیست ..انگاری توی اب داغ شناورم... ولی نمیتونم تکون بخورم...گلوم بخاطر سرفه میسوخت....

رها...رها..بیدار شو دخترم..اقا رادین اومدن دنبالتون..مگه امروز کنکور ندارید؟

چشمای تبدارم رو به زور باز کردم زیور بالای سرم بود زد توی صورت خودش

زیور- وای خدا مرگم بده تب کردی؟

دستشو گذاشت روی پیشنیم

زیوربا نگرانی گفت- چقدرم که تبتون بالاست..کاش میشد امتحان ندید

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

به زور از جام بلند شدم بدنم درد میکرد ولی جایی واسه غر زدن نبود چندتا سرفه کردم رفتم توی دستشویی و دستو صورتم رو شستم گونه هام حسابی سرخ سوخته شده بود انگار که کلی رژ گونه قرمز زده باشم..چقدر مسخره

لباسام رو عوض کردم و وسایل مورد نیازم رو برداشتم...اومدم پایین رادین با دیدن من اخم کرد اومد جلو

- سلام

خیلی ساده خیلی سرد سلام کردم..از اون سلامایی که ادم با شنیدنش یخ میکنه ولی رادین توجه ایی نکرد

رادین با خم همچنان بهم نزدیک میشد

- این چه قیافه ایبه واسه خودت درست کردی مگه میخوای بری سیرک؟

توجه ایی نکردم مریم خانوم بهم دوتا ساندویچ داد گذاشتم توی کیفم

رادین با عصبانیت و با صدای نسبتا بلندی داد زد - با توام

- رادین حوصله ندارم..لطفا داد نزن

اوم کنارم دستشو کشید روی صورتم که مثلا از رژ گونم پاک کنه ولی شکه شد

رادین- تو تب داری؟

با بی توجه ایی گفتم- رادین داره دیر میشه

رادین- سرما خوردی؟

- رادین..دیر شد

رایدن عصبی بازوم رو گرفت از زیر قرانی که زیور برام گرفته بود رد شدم دست بابا فرهاد رو بوسیدم توصیه کرد که حتما برم درمانگاه رادینم گفت که حتما میبرتم

حالم زیاد خوب نبود..وارد سالن امتحان شدم با زور تونستم صندلیم رو پیدا کنم وقتی برگه ها پخش شد حس کردم استرسم هزار برار شده..ولی به خودم امید دادم که میتونم با دیدن سوال ها که به نظر زیاد سخت نمی اومد کمی ارومتر شدم

داشتم ضعف میکردم یکی از ساندویچ هامو اروم اروم خوردم...خیلی طول کشید تا ورقه ام رو دادم حس میکردم الانه که از هوش برم...با گرفتن درو دیوار و کمک یه دختر تونستم برم بیرون رادین با دیدنم سری به تاسف تکون داد و باوزوم رو گرفت نشستم توی ماشین

رادین هم نشست

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

رادین- ببین با خودت چه کردی؟...تورو خدا اخه چرا مواظب نیستی؟..دختر اخه من باتو چیکار کنم؟

ولی من حتی حال لب زدن و جواب دادن هم نداشتم رادین به راه افتاد بعد از یه ربع جلوی یه درمانگا ایستاد با کمکش از ماشین پیاده شدم رفتم داخل دکتر بعد از معاینم گفت که تبم بخاطر استرسم بوده و با دارو پایین نمیاد رادین منو برد خونه درجا رفتم توی تخت خوابم حتی دلم به غذا هم نمیرفت با خوردن یه مسکن سریع به خواب رفتم

سرم به شدت درد میکرد تنم مثله کوره اتیش بود مگه از استرس نیست چرا خوب نمیشم؟... صدای اطرفام برام غیر قابل فهم بود شاید چند دقیقه هوشیار میشدم بعد از هوش میرفتم..دستم سوخت نمیدونم چرا حس میکنم یه دستم داره سرد میشه

حس میکنم مدت طولانی میشه که خوابیدم دلم ضعف میره گرسنمه چشمامو به سختی باز میکنم همه جا تاریکه...بعد از چند ثانیه نور دیوار کوب اتاق رو به خوبی میبینم پس شبه؟

نگاهم به سرمی که به دستمه افتاد انگار تازه وصل شده بود اهی کشیدم صدام خش داره شده بود دوباره چشم هامو بستم نمیدونم چقدر گذشت نیم ساعت..یک ساعت که صدای باز شدن در رو شنیدم چشم هامو باز کردم بابافرهاد بود چراغ رو روشن کرد چهرش خسته به نظر می اومد با دیدن چشم های بازم لبخند زد

بابا فرهاد- سلام.دختر..تو مارو جون به لب کردی که...دورزه بیهوشی..یعنی اینقدر کنکور دادن استرس داشت که همچین تبی کردی؟

متعجب نگاهش کردم و با همون صدای خش دارم گفتم- دوروز؟

بابافرهاد گفت- اره دختر..دوروزه ..منو باش دلمو خوش کرده بودم که قراره نقشم رو اجرا کنم

حس فضولیم شکوفا شد با همون حال بدم نیشخند زدم

- میشنوم

بابافرهاد خنده خسته ایی کردو گفت- نه دیگه..االان وقتش نیست...بزار یه وقت دیگه...تو فعلا باید استراحت کنی..

نشست کنار تخت سرم رو از دستم دراورد و گفت- یه لحظه صبر کن الان میام

از اتاق رفت بیرون ای بابا خوب عزیز من چرا حس کنجکاوی منو قلقک میدی و میری؟..نمیگی من فضولم.نه کنجکاوم تا صبح دق میکنم..(دور از جـــــــون)

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

بابا فرهاد بعداز پنج دقیقه با یه سینی وارد شد جونم براتون بگه که چشمام شد بشقاب میوه خوره دقیقا سایز بشقاب میوه خوری.

- بابافرهاد..چیکار میکنی؟

بابافرهاد- ندیدی خودتو که ..زیر چشمات گود رفته..رنگ به رو نداری..این سوپ رو تا اخر میخوری...غر غر هم موقف شیر فهم شد

مثله گاو سرمو تکو ندادم البته ناگفته نماند داشتم از گشنگی تلف میشدم.از بس من مظلومم نمیدونم کی میان منو مظلمو کشفمم کنن خدایا خودت توی کشف من یاریشون کن

اهی کشیدم تا بوی سوپ به دماغم خورد اب از لبو لوچم راه افتادم اخه دو روزه غذا نخوردم خو..دقیقا مثله قحتی زده ها افتادم به جون غذا و تهشو دراوردم

بابا فرهاد با لبخند گفت- افرین دختر خوب...حالا هم بگیر بخواب تا منم برم بخوابم به چیزی هم نیاز داشتی تلفن کنار تختت روی عسلی گذاشته دکمه ۳ رو فشار بده وصل میشه اتاق من..اگرم حالو هوای اذیت زد به سرت دکمه ۱ رو فشار بده و رز رو از خواب بی خواب کن

خندیدمو گفتم- باشه..بهش فکرمیکنم

بابا فرهاد با لبخند از اتاق بیرون رفت منم گرفتم خوابیدم

بلند شو ببینم باور کن زمستون گذشته سه روزه مثله خرس قطبی گرفتی خوابیدی

باید اعلام کنم که اصلا حوصله رادین رو ندرم مخصوصا با اتفاقی که افتاد

با صدای خوابالودی گفتم- ولم کن رادین خوابم میاد

رادین با حرص پتو رو از روی سرم کشید کنارو گفت- تو بیجا میکنی بلند شو ببینم.

به حرص نشستم جام

رادین- نیگا نیگا...قیافشو...شبیه خون آشاما شده

با عصبانیت بالشمو کوبیدم توی سرش شوکه نگاهم کرد

- اقای مهروز همین الان برو بیرون چون حوصلت رو ندارم

رادین صاف ایستاد اخماشو کشید توی همو گفت- نداری؟

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

قاطع گفتم- خیر..ندارم

رادین- خودت خواستی....اصلا منو بگو اومده بودم هدیه تولدشو که پس داده بود دوباره بهش بدم

- هدیه ارزونی خودت ..بده به دختر خالت

ابرو هاش پرید بالا

رادین- حتما بهش میدم

وای اتیش گرفتم دوباره بالش رو به طرفش پرتاب کردم که باعصبانیت گذاشت رفت..دیدی رفت..بچه پرو..فکر کرده کیه؟..تو کی هستی اصلا؟...برو بابا حوصله فلسفه چینی ندارم

دوباره خودمو انداختم توی تخت اصلا رابطه ایی داریم منو رادین...تصمیم گرفتم باهاش مثله روزی باشم که برای اولین بار دیدمش همون روزی که با هم رفتیم جنگی اخ بابافرهادو جا انداختم سه نفری رفتم اون موقع حد و حدود های بیشتربینمون بود

اهی کشیدم و نشستم توی سالن بابا فرهاد رفته بود بیرون و به من نیازی نداشت توی خونه تنها بودم لیلا خانم رفته بود استخر. رزا با کامران بود طبق معمول .رزهم معلوم نیست کدوم گوریه

مشغول خوندن یه کتاب بودم

به به کتابم میخونی تو

کتاب توی دستم خشک شد ضربان قلبم بالا رفت..خدایا کمکم کن با این رادین مثله ادم برخورد کنم سوتی ندم

با سردی سلام کردم

- علیک سلام اقا رادین

رادین- سلام رها خانم

برا ی هم از پیشوند خانم و اقا استفاده میکنم سر لجبازی دیگه..خدایا عاقبت مارو به خیر کن

رادین- چی میخونی؟

یه کلمه سرد جوابشو دادم- رمان

رادین- یه تیکشو بخون شاید منم خوشم اومد

شرع کردم به خوندن

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

- سحر- رضا..یه سوال بپرسم....رضا- البته عزیزم تودوتا بپرس..سحر میخنده و میگه- میشه عاشقم بشی؟..

رادین- نه ازش خوشم اومد اسمشو بگو منم برم بخونم

اسم رمان رو گفتم رادین خودش رو روی مبل کناری رها کردو گفت- چه خبرا نتایج کنکور رو نگرفتی؟...

شون هامو انداختم بالا

با بی تفاوتفتی ظاهری گفتم- اخر هفته میگیرم

رادین- من که میدونم رتبه نمیاری

داشت بهم استرس میداد ولیبه روی خودم نیاوردم

- اشکالی نداره یه بار دیگه تلاش میکنم

رادین- بهت نمیاد که بیتفاوت باشی...ادمی که واسه امتحانش دوروز تمام تب عصبی کردو بیهوش بود

کتابو با عصبانیت بستم.

-بس کن رادین داری عصبیم میکنی

پوزخند زد

رادین- مگه تو میفهمی عصبی بودن یعنی چی رها خانم؟

روی خانم تاکید کرد و دوباره ادامه داد-درضمن رادین نه و اقا رادین

پوزخند زدم از جام بلند شدم و به طرف راه پله رفتم تا برم توی اتاقم ولی بازوم به شدت کشیده شد

رادین با عصبانیت گفت- تا کی میخوای این بازی رو ادامه بدی رها؟

پوزخند زدم زل زدم توی چشماش هرچند کار خیلی سختی بود

- اقای مهروز رها نه و رها خانم

دستش شل شد دندون هاشو روی هم فشرد

رادین- رها..داری عصبیم میکنی

بازم پوزخند زدم-مگه شما میدونید عصبانیت چیه؟

رادین- حرف خودم رو به خودم پس میدی؟

ابرو هامو ا نداختم بالا

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

رادین- رها با دختری که برای اولین بار دیدم خیلی فرق داری..فکر نمیکردم که تغیر کنی

با سرعت از کنارم رد شد شوکه بودم مات و مهبوت بودم..اون چی گفت؟..من تغیر کردم؟...من؟...صدای رادین توی گشوم زنگ میزد هر بار جمله اخرش تکرار میشد

یک هفته تمامه که این جمله نمیزاره که بخوابم جواب کنکور رو گرفتم با رتبه خیلی خوبی قبول شده بودم..و حالا مونده بود نقشه بابافرهاد اون شب بعد از یه هفته رادین رو دیدم

- سلام

رادین فقط سرشو تکون داد بابافرهاد مشکو نگاهمون کرد ولی حرفی نزد

بابافرهاد- خوب میدونید که بخاطر چی گفتم بیاید

منو رادین هم زمان سرمونرو تکون دادیم

بابافرهاد ادامه داد- میخوام یه میکروفون بزارید توی اتاق لیلا و رزا و رز

منو رادین متعجب به بابافرهاد نگاه کردیم

- اخه چرا؟

بابافرهاد نفس عمیقی کشید-یادته که هفته پیش رفتم دکتر؟

- اره

بابافرهاد- اونا هنوز قرصای منو نیاوردن..میکن گیرشون نیموده...واین یه امر محاله چون من خودم تونستم راحت پیادش کنم اونم تیو نیم ساعت تازشم پسرم شهروز داروسازه برای اون کار سختی تیست ولی اونا دارن پیچش میدن

من و رادین دقیق گوش میکردیم

بابافرهاد- قراره که داروی منو عوض کنن فقط باید مدرک داشته باشم..اونم همین امروز چون رز و رزا و لیلا که ازشون پرسیدم گفتن که امروز هرجور شده برام میارنش..باید برام انیکارو بکنید دل خوشی از اونا ندارم فقط میخوام ا زخانوادم جدا بشن اونا یه مشت خیانتکارن..

رادین شوکه بود سرشو انداخته بود زیر داشت فکر میکرد اخماش توی هم بود

رادین- باورم نمیشه چقدر نامردن

کارمون همون شب شروع شد رادین رفت یه چیز کوچلو خرید منو فرستاد گذاشتمش یه جا نزدیک تخترز یکی روهم گذاشتم نزدیک اینه اتاق به ترتیب اتاق رز ورزا و لیلا خانم رو میکروفون گزاشتم

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

فرداش رادین با قیافه توهم اومد وقتی صدا هارو گوش کردیم شوکه شدیم وقاع عجیب بود..اونا واقعا قصد کشتن بابا فرهاد داشتن

همون شب وقتی لیلا خانم قرص هار داد به بابافرهاد بابافرهادم یه سیلی جانانه زد بهش لیلا خانم شوکه بود نادر خان هم همینطور

بابافرهاد قضیه روبه نادر خان گفت ولی اون بارو نمیکرد و صدای ضبط شده همه چیزو روشن کرد

عصبی بودم از دستش چند روزه که بهش زنگ میزنم ولی گوشیش خاموشه... دلم میخواد زنگ بزنم خونه و حالشو بپرسم ولی نمیشه چطوری زنگ بزنم؟

جلوی خونه نگه داشتم و درو با ریموت باز کردم خیلی خسته بودم این سفر کاری یه هفته ایی و اون خواب لعنتی حالمو بد کرده بود..خیلی بد

وراد خونه شدم و با خستگی ساکم رو از توی ماشین برداشتم به طرف ساختمان مرمری خونه به راه افتادم حیاط بزرگ خونه بهم ارامش میداد ولی هنوزم دلم اشوب بود حس میکنم که چیز بدی در انتظارامه

دستگیره درو فشاردادم و وارد شدم با صدای بلند سلام کردم

-سلام

عمه سهیلا که کارای خونه به دوشش بود و از قبل از به دنیا اومدن من و رادوین توی خونه ما مشغول به کار بوده اومد جلوم لباس مشکی به تن داشت

عمه سهیلا-سلام پسرم..خسته نباشی

و ساکم رو از دستم گرفت

من- درمونده نباشی عمه..بقیه کجان؟

عمه لبش رو گاز گرفت و گفت- رفتن خونه پدر بزرگتون..سپردن که شما هم اومدید بگم برید اونجا

سری تکون دادم نمیدونم ولی حس میکنم یه اتفاق بد افتاده سریع عقب گرد کردم و سوار ماشینم شدم حتی فراموش کردم بپرسم که چرا اونجا هستن.

هر چی به خونه نزدیک تر میشدم چشمام گرد تر میشد دیدن اون پارچه های سیاه رنگ حالم رو بهم میزد ولی حتی یه درصدم نمیتونستم فک رکنم که ممکنه مردهب اشه..شوکه بودم ..مات بودم ..حقش نبود حقش نبود به این زودی بمیره

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

زانو هام توان تحمل وزن بدنم رو نداشتند ولی نمیتونستن اعتراضی بکنن چراکه من داشتم با قدم های نا منظم به سمت داخل میرفتم صوت قرهان به گوش میرسید جمعیت نچندان زیادی داخل خونه بودن قدم های سستم وارد حیاط خونه شد ولی چشمم به بابافرهاد بود نمیتونستم گریه کنم...

بابا به طرفم اومد زیر بغلم رو گرفت و منو بلند کرد رادوین هم کمکشون میکرد ولی من.!

حرف هم نمیزدم..فقط چشمم به بابا فرهاد بود

بابافهراد نزدیکم اومد با صدایی که ازته چاه در می اومد گفتم- دادامش امانتت بابا

اشکی از چشم بابا فهراد چشکید هنوزم برام غیر قابل هضم بود به زور بردنم داخل اون همه ادم با لباس سیاه و اون ربان مشکی که اریب کنار عکس رها خورده بود داشت ازارم میداد و من اشکی برای ریختن نداشتم...مات و مهبوت نشسته بودم..بغض داشتم..رها چطوری مرده بود؟..کی؟..اخه چرا؟..

نگاهم رو به رادوین دوختم با صدای ملتمسی گفتم-چطوری این اتفاق افتاد؟

رادوین سرشو اناخت زیر بغضش رو قورت داد فقط اون بود که میدونست به رها علاقمندم

رادوین-یکشنبه عصر با تاکسی میره شمال هوا تاریک بوده راننده خوابش میبره ماشین از جاده میره پایین..راننده زندست ولی رها..

اهی کشیدم از جنس همون اه های تلخی که هر وقت رها سر میداد تا ته جود سرشار از تلخی میشد

رادوین ادامه داد- همه جا دنبالش گشتیم نبود...دوروز توی دره بودن...رها از ماشین پرت شده بیرون ..پلیسا میگن....

نگاه سردو بی روح و غمزدم رو به لب های رادوین دوختم

راودوین- میگه ممکنه که خراک حیوان های وحشی شده باشه چون جنازشو پیدا نکردیم

دیگه هیچی نشنیدم فقط لب های متحرک رادوین رو دیدم و هیچ چشم هامو بستم...سخت بود...خیلی سخت ...خدایا وقتی اون خواب لعنتی رو دیدم دعا کردم از خطر دور نگهش داری ولی تو فرستادیش به کام مرگ.؟..رها هنوزم خیلی ارزو ها داشت خیلی

امروز مراسم هفته اش بود و من حتی اشک نریختم...فقط بغض بود نفرت بود چنان دادو بیدادی سر اون راننده کردم که ان سرش نا پیدا بود تمام وجودم خشم شده بود رها بیگناه بود..بد بخت ساده بود..چقدر دلم برای اذیت هاش تنگ میشه برای وقتایی که از ترس تلافی های من از اتاق بیرون نمی اومد...حتی برای وقتایی که با کتاب توی سرش میزدم و اون مظلومانه نگاهم میکرد و حتی بار اخری که باهام قهر کرد

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

به دفتر خاطراتش نگاه کردم...چندبار تا حالا وندمش؟...یه بار ؟..دوبار؟...حسابش از دستم در رفته...ولی چه فایده داره حسابو کتاب..رها دیگه رفته...خدایا مرگشم غریبانه بود توی تنهایی حقش نبود خراک حیوانای وحشی بشه

تصمیم خودم رو گرفته بودم میخواستم خانوادش رو پیدا کنم کار زیاد سختی هم نبود توی روستای نزدیک دماوند زندگی میکردن به اونجا رفتم دلم بدجوری گرفته بود حوصله هیچکس رو نداشتم ولی رفتم دلم میخواست که این حرصو سر یکی خالی کنم و بهترین گذینه خانواده رها بودن..کسایی که رهایمو واقعا رهاش کردن

به در چوبی رنگ نگاه کردم خودش بود خونه ی عموش طاهر چند بار در زدم که پسر چشم ابی توی چهار چوب قرار گرفت سیمای صورتش شبیه رها بود حتما پسر عموشه

پسر با صدای اروم و متینی گفت- بفرمایید

نگاهی به سرتا پاش کردم تقریبا هم تیپ من بود چهارشونه قد بلند ...همه ی اجزای صورتش خوشفرم و خوش استایله

با صدای که تمام نحکمم رو توش جمع کرده بودم گفتم- اینجا خونه ی طهار اسحافه؟

پسر سری تکون دادو گفت- بله ..شما با عموم کاری دارید؟

سرمو به علامت مثبت تکون دادم

- بله ..خونه هستن؟

پسر- بله بفرمایید داخل

از جلوی در کنار رفت و من وارد شدم حیاط کوچک سنتیشون که توش یه حوض کوچیک که پر ماهی بود داشت درختای پرتغال و سیب هم یه گوشه دیگه حیاط با صفایی داشتن ول یمن باری پیدا کردن صفا و صمیمیت نیومدم برای جنگ اومدم ..همین و بس

مردی اون طرف حیاط روی تختی نشستهب ود و داشت قلیون میکشید ریش و سبیلی داشت و که کمی پهرش رو خشن میکرد ولی انام انچنان درشتی نداشت

پسر- عمو طهار..این اقا اومده میگه با شما کارداره

طاهر نگاهی بهم کرد سرتا پا مشکی بوشیده بودم ته ریشم از همیشه بلند تر شه بود یه کلمه بگم..شکسته شده بودم..

طاهر- بفرمایید پسرم...سرپا نایست

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

پوزخندی روی لبم نقش بست..از دست نوشته های رها فهمیدم که بخاط ر دختر بودنش انداختنش بیرون

نزدیک رفتم و سلام ارومی کردم و روی تخت نشستم

طاهر- رهام..عموجون به گلبهار بگو برا مهمونمون چایی بیاره

صدایمو تا حد ممکن محکم کردم

- ممنون من چایی نمیخوام

طاهر نگاهی بهم کرد

رهام- عمو با من کاری نیست؟

نگاهم به رهام بود رها هم یه برادر داشت که اسمش رهام بود

سوالی که یهو تیو مغزم اومده بود رو پرسیدم

- تو خواهری به اسم راه داری راهام؟

رهام شوکه نگاهم کرد..هم رهام هم طاهر..هردو شوکه و در سکوت به من نگاه میکردن

رهام- اره...اون وقتی ۱۰ سالش بود توی زلزله مرد

شکم به یقین تبدیل شد پست فطرتا چطور دلشون اومد با رهای من ای کارو بکنن چطور؟

- کی گفت مرده؟

طاهر خان- چی دار یمیگی پسر رها ۹ ساله که مرده ..تو کی هستی؟..

دست خودم نبود خشم زده بودم صدام رفت به عرش اسمون

- کس یکه عاشق رها بود..رهایی که به زور از خونه انداختینش بیرون و گفتید که همه خانوادش مردن

چشم های رهام گرد شده بود یه زن و دو دختر اومده بود بودن توی حیاط

رهام- چی داری میگی اقا؟..خواهر من ۹ ساله که مرده

من- نمرده بود..نمرده بود...رهای من نمرده بود...ماه دیگه میخواست بره دانشگاه

و طلسم دوازده روزه اشک نریختن من شکسته شد و من اشک ریختم از بی کسی رها ..از غریبیش

رهام با عصبانیت بهم نزدیک شدو داد زد- هوی مردک..اصلا تو کی هستی؟... از کجا میدونی من خواهر داشتم که اسمش رها باشه؟

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

سرم رو بلند کردم چشمش به اشکام اتاد فقط یه مرد میتونه بفهمه که بادی تا چه حد درد و رنج توی دلت باشه که غرورتو بکشنی و اشک بریزی

با صدایی که هم از خشم و هم از بغض میلرزید گفتم- من عاشقش بودم...اون...میخواستم ازش خاستگاری کنم..قصم میخورم..اون خیلی تنها بود..خیلی غمگین بود ولی میخندید...من دوسش داشتم..رفتم سفر برگشتم دیدم نیست..گفتن مرده..گفتن رها مرده

و باز هم بغض حالا میفهمم که رهها چرا اینقدر از بغض هاش متنفر بود

صدای فریاد رهام روستار و میلرزوند

رهام-= عمو رها زنده بود ؟...این مرد چپی داره میگه؟

طاهر- شاید اشتباهی شده باشه..

اصا صداش و چشماش مشخص بود که داره دروغ میکه به طرف در رفتم از توی ماشینم کیفم رو اوردم میدونستم که ممکنه همچین حرف هایی زده بشه مدارک رها رو که ازشون کپی گرفته بودم رو اوردم و دادم دست رهام

- ببین..اگر من دروغ میگم..بزن توی دهنم..اینا مله رهاست..همش مال رهاست..مدارک خخودشه...وقتی بی بی گل میمیره عمو و عمت رها رو از خونه میندازن بیرون ..دفتر خاطراتشو بهت میدم خیلی از زندگیش رو توش نوشته خودت بخون تا بودنی ..رهارو بی کس تیو خیابون ول کردن فقط ۱۵ سالش بود

چشم های رهام که برایمن حکم چشم های رها رو داشتن مدادم روی صفحه های گاغذ و مدارک میگشتند و میچرخیدند اشکاش روان شد با نگاهی پر از غصه به عموش که حالا سرش رو انداخته بود زیر خیره شد

رهام- این رسمش نبود عمو...این رسمش نبود....من از این خونه میرم

صدای گریه دختری توجه ام رو جلب کرد که از رهام که رفت تا وسایلش رو جمع کنه میخواست نره رهام با دستی که توش یه چمدون بود برگشت بیرون و انگشتر عقیقی رو از دست چپش دراورد و گفت- نازگل من متاسفم ولی من عاشق نبودم..فقط بخاطر دینی که عمو به سر مداشت میخواسم بهات ازدوج کنم..متاسفم

دختر روی زمین نشست و گریه کرد و رهام از خونه زد بیرون و من پیش رفتم لحظه اخر برگشتمو گفتم- هرگز نمیبخشمتون رها هم نمیبخشه..خیلی دلگیر بود منم نمیبخشم چرا که شما بعث شدید که رهای من الان..

ادامه حرفم رو خوردم شاید اگر بیرونش نکرده بودند من هرگز باهاش اشنا نمیشدم..ولی این دلیل کافی بودی برای من تا خودم رو کمی ارم کنم سوار ماشین شدم رام رو دیدم که کنار جاده ایستاده و سرش زیره به طرفش رفتم و کنار پاش ترمز کردم نگاه سرخ و خیس اشکش رو بهم دوخت حالا هردومون یه حس رو داشتم دلمون گرفته بود..دلمون شکسته بود

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

با صدای بلندی گفتم- سوار شو مرد..درمون یکیه

نگاهی بهم کرد بی حرف در ماشین رو باز کرد و نشست ساکش رو پرت کرد صندلی عقب

به راه افتادم نگاهی به منی که سرتا پا مشکی تنم بود کرد

رهام- دوسش داشتی؟

اشک توی چشمام حلقه زد لبخند تلخ یروی لبم نقش بست من هرگز به زها نگتم که چقدر دوسش دارم..میخواستم با مامان اینا وقتی که از سفر بزگشتم ازش خاستگاری کنم ولی...نشد دیر جنبیدم..دیر جندبیدی رادین..خیلی دیر

با صدای لرزونی گفتم- بیشتر از جونم

رهام- چطوری باهاش اشنا شدی؟

دست کردم و از توی داشبرد دفتر خاطرات رها رو دادم دستش و گفتم- خودت بخون ببین چطوری اشنا شدیم

رهام بدونه هیچ حرفی دفتر گرفت و من با تمام سرعت به سمت ویلای شمالم روندم

ا زهمونن اول شروع کرد به اروم بی صدا اشک ریختن ..رها هم خیلی دلش برای رها تنگ میشد همیشه به یادش بود

رهام جنان غریب گریه میکرد که حالم از خود بی خود شده بود..درکش میکردم..خیلی سخته که عزیزت رو از دست بدی..رها هم برای من حکم ییه عزیز رو داشت عزیز ترین کسم..کسی دوست داشتم از هر کسی بهمن محرم تر باشه ولی.نشد

جلوی ویلای کوچک ساده خودم نگه داشتم دستی به شونه یرهام زدم

- بلند شو مرد..رسیدیم..وقت هست بقیه اش رو هم بخونی

رهام دفت ررو به سینش فشرد

رهام- اینقدر خواهرم اذیت شده؟

لبخند تلخ بازم روی لبام نشست همیشه از این لبخندهای تلخ متنفر بودم

- اره کشیده..ولی

چیزی که بتونم ادامه جمله م رو باهاش بیان کنم پیدا نکردم جمله رو نیمه کاره رها کردم و از ماشین پیاده شدم رهام هم پیاده شد اگر رها زنده بود حتما با دیدن رهام خیلی خوش حال میشد ولی... دیگه خیلی دیره..خیلی دیر

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

چشمم به دریا افتاد به پوزخند عصبی زمزمه کردم

– ااگر تو نبودی رها هرگز نمی اومد شمال هرگز...ازت بدم میاد

یه جورایی زمین رو زمان رو مقصر مرگش میدونم...همه کسو مقصر میدونم..برام سخته..باور کنید که سخته..رها با شیطنت هاش منو از ته دل شاد میکرد با حرف های صادق و الایشش من وابسته خودش کرد حتی با حرص خوردنش.همه چیزش رو دوست داشتم حتی قهر کردناش رو

وار ویلا شدم...بی حرف خودم رو روی مبل راحتی انداختم حتی چراغی رو هم روشن نکردم صدای پایی اومد و بعد چراغی که روشن شد و رهام روی زمین نشست و بازم توی دفتر خاطرات خواهرش غرق شد

نمیدونم چقدر گریه کرد چقدر زار زد از بی کسی خواهرش خواهری که توی هر لحظه به یادش بود و غصه نبودنش رو خورد خواهری که تمام مدت زخم زوبن مردم بله رو شنید ودم نزد.. ولی واقعا دلم به حالش سوخت لب به غذا نزدیم حال جفتمون خرا بود خیل یخراب اگر میدونستم که ممکه با رفتن دنبا خانواده رها برادرش رو پیدا میکنم زدو تر میرفتم شاید الان رها هم نمرده بود و زندگی ارمی داشتیم ولی نشد

نمیدونم ولی حالا من شدم هم خونه رهام..رهام از رها پنج سال بزرگ تره ۳۵ سالشه خیلی از اخلاقاش شبیه رهاست..و یه جورایی با نگاه کردنبه چشم هاش دلتنگیم برای رها کم میشه وقت یعکس رها رو دید اینقدر گریه کرد که حد و حدود نداشت بابا فرهاد واقعا با مرگ رها ضربه خورد حتی دایی نادر اونم به سرو صدا کردن رها عادت کرده بود رها رو همه دوست داشتیم ... بودن توی خون ه خودمون برام سخت بود و اومدم خونه دایی تو یهمون اتاق یکه رها میخوابید تختش بوی رها رو میداد و من هر شب غصه خوردم که چرا زود دست بهکار نشدم که الان رها هم کنارم باشه ..زنده باشه.

ولی چه فایدهایی داشت غصه خوردن رها شش ماهه که مرده و من هنوزم سیاه پوشم رهام که جای خود دارد.

وارد شرکت شدم حالو حوصله نداشتم اصلا به دفترم رسیدم رضایی(منشی شرکت)از جاش بلند شد وبا صدا لوندی سلام کرد ولی اینقدر بی حوصله بودم که فقط براش سر تکون بدم حالم بهم میخورد ا زهمه هیچ کس معصومیت رها رو نداره هیچ کس

تا ظهر مثله یه برده از خودم کار کشیدم فکر کنم اینقدر عصبی بودم که یه پاکت سیگارو تموم کنم . کردم حس یکردم که دیگه فضای اتاقم کاملا پر از دود شده به زور ا زجام بلند شدم و پنجره رو باز کردم هوای ازاد به سورتم خورد هرچند هوای تهران چندان تمیز نبود ولی بهتر ز هیچی بود.

نگاهم به اسمون ابی بود و دلم هوای چشم های ابی رو کرده بود ایه ارومی که خیلی وقت ها از اشک برق میزد.

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

انعکاس تصویر خودم توی شیشه رو به خوب یمیدیم ریشم بلند شده بود ولی نه خیلی بخاطر بابافهراد و مامان و بابا یکم به خودم میرسیدم دیدم که مامان چطور با غصه های من ذره ذره اب میشه دلم نیومد که د لکوچیکشو ازرده کنم.

دستمو توی موهام که ا زهر وقتی بلند تر دشه بود کشیدم چشم هامو روی هم فشردم صدای در اتاق اومد و بابا وارد شد متعجب بهم نگاه کرد

بابا- چرا اینقدر سیگا رکشیدی؟

نگاه درموندمو بهش دوختم...

-حالم زیاد خوب نیست..کاری داری باهام بابا؟

باباها نگاه عصبیشو بهم انداخت ندیده بود تا حالا اینقدر سیگار بکشم بهتر بگم از موقعی که رها رو دیدم سیگار رو کنار گذاشتم ولی حالا..رها دیگه نیست.از دستش دادم

بابا نگاه کشداری بهم کردو گفت- شب بیا خونه دور هم باشیم

سرمو به علامت مثبت تکون دادم بابا از اتاق بیرون رفت تا شب خودمو با کارام مشغول کردم و زود تر از همیشه از شرکت زدم بیرون پشت رول نشستم و اهنگ غمگینی رو روی ضبط ماشین گذاشتم تا بخونه

عذابم بده بگو بدونه تو من کیم؟

بین منو فقط به یک عذاب از تو راضیم

حجوم عشقتو چرا به من کم نمیکنی؟

عذابم بده تو که خلاصم نمیکنی

قلبم کنار حست خوشه

این حس یه شب میکشه

بغض شبام از اینه

هر روز من همینه

اسمت ادامه ی من شده

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

مثله نفس کشیدن شده

این حس از تو گفتن

این بغض هر شب من

حس تو شبا می پیچه دور تنم

عطر تا کی تو اتاقم بزنم؟

مثله من با درد تو میسازه تنم

مثله تو هر شب پرو خالی شدنم

قلبم کنار حست خوشه

این حس یه شب منو میکشه

بغض شبام از اینه

هر روز من از اینه

اسمت ادامه ی من شده

مثله نفس کشیدن شده

این حس از تو گفتن

این بغض هر شب من

دلم گرفته بود حالم گرفته تر از طرفی نمیدونم خونه چه خبره گوشیمو برداشتم و شماره رهام رو گرفتم تا بهش خبر بدم که امشب واسه شام خونه نمیرم ..

خونه جدا گرفته بودم کلا ادم مستقلی بودم از اول

رهام بعد از سه بوق جواب داد

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

رهام- سلام رادین

- سلام رهام.جان..

رهام- باز که صدات گرفته مرد...خواهرم با تو چه کرده؟

لبند تلخی زدم

- دیوانه کرده..دیوانه کرده برادرم

رهام خندید به خوبی میتونم لبخند تلخشو تصور کنم

- رهام جان من امشب خونمون شام دعوتم..تو هم میای؟..

رهام- نه داداش خوش بگذره..من خونه می مونم

من- بیا تعارف نکن

رهام- نه داداش برو خوش باش

- باشه ..برای خودت غذا از رستوران سفارش بده .هنیام خونه ببینم دوباره رفتی سراغ دفتر خاطرات رها ها باشه

رهام با خنده- باشه برادرم باشه چشم..شما جون بخواه

لبخند روی لبم نشست

-خوب..کاری نداری؟

رهام- نه خداحافظ

- خداحافظ

تماس قطع شد نفس عمیقی کشیدم همینطور که رانندگی میکردم ذهنم پر کشیدبه گذشته به روزی که واسه اولین بار رها رو دیدم..

وارد خونه شدیم رز همش میخواست اویزونم بشه و به شدت عصبی بودم اینقدر باهاش سرو کله زده بودم که حس میکردم سرم داره منفجر میشه از اون باری که دوستم گفت توی مهمونی با حلت بدی دیدتش ازش بدم اومد حالا هم که قصد داشت خدشو به من قالب کنه البته لبخند های موزیانه رادوین برادر گرامم هم روی مخم بود واقعا عصبانی بودم از دست همه

همه داشتن بخاطر اینکه مدت زیادیه توی ماشین نشستن ابراز خستگی میکردن که یهویه دختر چشم ابی خوشکل که موهاشو به طرز بامزه ایی بافته بود توی درگاه اشپزخونه قرار گرفت از توصیفات زن دایی و دختراش

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

که رز و رزا باشن من منتظر دیدن یه خدمتکار بدترکیب و قوقلاده زشت با چشم های وزغی بودم ولی اینی که جلوم بود دستکمی از حوری نداشت اندام ظریف و کشیده ایی داشت و قدش هم متوسط بود نه بلند بلند نه کوتاه کوتاه موهاش قهوه ایی رنگ بود پوستش سفید که کمی رنگ پریدهب ه نظر می اومد و چشم های ابی رنگی که هر چی توش خیره شدم نفهمیدم اخرش به چی ختم میشه ولیواقعا براق و زیبا بود

صدای ارام و گوشنواز ختر همه رو ساکت کرد داشت بهمون خو شامدو و خسته نباشید میگفت

هرگز یاددم نمیره که رز با چه وقاحتی گفت که اون میخواد با غذا هاش مسموم ممون کنه حتی یه لحظه هم نتونستم چره مظلوم اون دختر رو که فقط به چشم های رز رو خیره شد رو فراموش کنم نگاهش به حدی غمگین بود که غمش به منم سرایط کرد و باعث شد اخلاقم صد برابر با رز گند تر بشه

برامون قهوه اورد لبخند خوشکلی روی لبش اومد وقتی رد نگاهشو دنبال کردم رسیدم به بابا بزرگم و تعجب کردم چون اونم داشت بهش نگاه میکرد اونم با یه لبخند برام عجیب بود بابا هرگز به خدمتکارا لبخند نمیزد

نمیتونم نگاه های غم گین و حرصیشو که سعی میکرد خونسرد نشونش بده و وقتی که رز و رزا و حتی زن دایی لیل بهش نیش و کنایه میزدن رو فراموش کنم اینقدر حرصم گرفتهب ود که باهاشون نرفتم دریا البته باید بگم که دستپخت اون دختر عالی بود و رز هم راست گفت چون من دوست داشتم اینقدر بخورم تا حالم بد بشه و برم بیمارستان دستش درد نکنه اون شب فهمیدم که این حوری بهشتی اسمش رهاست..و واقع هم دختر نازوی بود که به دلم نشست به جرات میتونم بگم که اولین دختری بود که اصلا بهم توجه نکرد و توی دلم خودشو بد جوری جا کرد اونم توی یه برخورد یا بهتر بگم یه دیدار

وقتی شامم رو خوردم به اتاقم رفتم و روی تخت افتادم یک ساعت بدش که مطمعن شدم همه رفتن اومدم پایین صدای دخترک رو میشنیدم که از اشپزخونه می اومد فک رکدم داره با تلفن حرف میزنه ولی داشت با خودشو خدای خودش حرف میزد دل پری داشت اون شب فهمیدم که اداما گاهی میتونن بخشنده نباشن مثل رها که گفت هرگز رز و رزا و زندایيم رو بخاطر نیشو کنایه هاشون نمیبخشه وقتی حرفاش تموم شد زد زیر گریه یا بهتر بگم گریه امانش نداد که بیشتر حرف بزنه

خودم رو جلوی خونه پیدا کردم دست از مورو خاطرات برداشتم و بوق زدم مش قاسم در خونه رو باز کرد تک بوی براش زدم و براش سری تکون دادم وارد حیاط بزرگ خونمون شدم و از ماشین پیاده شدم به طرف در وردی خونه به راه افتادم راه روی باریکی جلوم بود که به سالن بزرگ خونه منتهی میشد اینه قدی توش بود جلوی اینه ایستادم دستی به موهام کشیدم برق زنجیر نگاهم رو به دنال خودش کشوند لبخند تلخی بازم روی لبم نشست زنجیر رو توی مشتم گرفتم...کی میدونه که صاحب نمیه دیگه ایی گردنبند الان نیست...نیمه قلب رو بوسیدم..چقدر وقتی خریدمش ذوق داشتم میخواستم وقتی از رها خاستگاری کردم بهش بگم که راز توش چیه ولی نشد رها رفت و نیمه این گردنبند رو هم با خودش برد .. و نیمه دیگه اش رو هم تنها گذاشت.

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

دستی به لباس هام که هنوزم سیاه بود کشیدم نفس عمیقی کشیدم سعی کردم لبخند بزنم ولی لبام میخندید چشم هامو که غم توش شناوره رو چیکارکنم؟

وارد سالن شدم سلام کردم چقدر صدام پخته شده بود مرگ عزان ادمو پخته میکنه منی که با سی سال سن هنوزم مثله یه پسر بیست ساله شیطنت میکردم دیگه لحن حرف زدنو سلام کردنم پخته و مردونه شده دیگه اثری از اون رادین چندماه پیش نیست دیگه رادینی نیستم که صدای خنده هاش با دختری که ۱۱ سال ازخودش کوچک تر بود به اسمون بره ..دیگه اون مرد نیستم..شدم یکی دیگه

مامان با لبخند به طرفم اومد و منو محکم بغل کرد

صدا مهربونش که از بغض میلرزید قلبم رو فشرده کرد

مامان- سلام به روی ماهت عزیزم..بیمعرفت شدی سری به مامانت نمیزنی

با لبخند مامان رو توی اغوش فشردم و سرش رو بوسیدم با صدای ارومی گفتم- از این به بعد سر میزنم مادرم..بهتو سر میزنم

مامان که خوش حال شده بود گفت- خدارو شکر خدارو شکر

سام کوجلوی عمو که حالا بزرگ تر شده بود به طرفم اومد و خودشو انداخت توی بغلم و برام شیرین زبونی کرد

سام- سلام عمو..تو دیگه منو دوس نداری که نمیای بهم سر بزنی

با لبخند کونشو بوسیدمو گفتم- چرا عمو جون معلومه که فسقلی رو دوست دارم

حیکل کوچکش رو توی بغل جا به جا کردو با اخم گفت- من فسقلی نیستم بزرگ شدم مرد شدم ..بابا میخواد بره برام زن بگیره

با این حرف سام همه خندیدن ولیمن فقط لبخند زدم و سام رو گرفتم و توی بغلم فشردم

-مبارکه عمو جون مبارکه..حالا این عروس خوشبخت کیه؟

سام با شیرین زبونی گفت- دختر تو وعروست

لبخند روی لبم محو شد عروس من که خیلی وقته توی این دنیا نیست

خودمو جمعو جور کردم و سعی کردم لبخند بزنم جو کمی سنگین شده بود

با لبخند تصنعی گفتم- من زن به پسر بیکار نمیدم

همه که انگار فکر میکردن اوضاع ارومه لبخند زدن

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

سام- میرم سرکار میخوام دکتر بشم...مثله رها جون

چشم هامو بستم ستاره سامم رو بغل زدو برد تا بیشتر از این گند نزده به حالم..

رادوین به طرفم اومد حرفای پسرش مانع شده بد تا باهم سلام و علیک کنیم

رادوین- سلام داداش..بی معرفت شدی خبر نمیگیری

به زور لبخند زدم و باهاش دست داد رادوین بغلم کردو گفت- بیخیال مرد..اروم باش بجه است یه چیزی گفت

دستش توی موهام کردو بهم ریخت و چند بار همون دستشو روی شونم اروم کوبید

سرمو تکون دادم و بغضی که داشت خفم میکرد رو با اب دهنم قورت دادم

- چه خبر؟

رادوین روی مبل نشست دست منم کشید منم نشستم کنارش

راودین- خبر خاطی نیست...تو چه خبر چیکارا میکنی؟

شونه ایی بالا انداختمو گفتم- زندگی..کار..همین

رادوین نگارن نگاهم کرد یه ترسی توی نگاهش بود

مامان و بابا هم اومدن و توی چمعمون فک رکنم رفته بودن تا مغز سام بیچاره رو شستشو بدن.

بابا- خوب پسر یه سر به ما نمیزنیا

با دلخوری نگاهشون کردم

- از وقت یاومدم هی همتون همین یه جمله رو بگید

مامان با لبخند گفت- ای بابا ول کنید بچو حالا یه شب اومده اذیتش نکنید

فقط با لبخند محوی به مامان نگاه کردم..

شام خوشمزه ایی مامان برامون پخته بود وقتی سر میز نشستم با دیدن اون غذا ها یادم به رها افتاد اولین غذایی که بهم داد اولین باری که دیدمش..دستپخت عالیش

مامان- چرا نمیخوری؟

لبخند روی لبم نقش بست مگه میشد این غذا رو که یاد اور رها رو نخورم؟

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

تا تنوستم غذا خوردم ولی رک بگم دستپخت رها یه چیز دیگه است..واقعا مهرکه است با اینکه مامانم خوب غذا درست میکنه ولی رها ...فرق میکنه.

شام رو که خوردیم دور هم بازم تیو سالن نشستیم سام با اسباب بازی هاش مشغول بود ما هم دور هم نشسته بودیم

سوال غی رمنتظره بابا متعجم کرد

بابا-چرا این لباسای سیاهو از تنت درنمیاری رادین؟

گنگ نگاهش کردم-یعنی نمیدونید؟

بابا با بی تفاوتی نگاهم کردو گفت- رها دوست خوب و دختر خیلی خوبی بود ولی فکر کنم الان هفت ماهه که داری سیاه میپوشی داری زیاده وری میکنی رادین

دهنم وا مونده بود یعنی اینا نمیدونن حس من به رها بیشتر از یه دوست بوده؟

-شما فکر میکنید برای من فقط دوست بود؟

بابا- اره..با اینجوری باشه..مگه همینطور نیست؟

دیگه تعجبم چند برابر شده بود

بابا- حوصله مقدمه چینی ندارم برو یه دستی به سرو روت بکش برای فردا شب قرار خاستگاری از دختر عموت فرزانه رو گذاشتم ...دوست ندارم که با این قیافه بیای اونجا ..فهمیدی؟

شوکه بودم؟..مات و مهبوت بودم...نداشتن درمورد چی حرف میزدن

- چی دارید میگید؟..رها برای من یه دوست نبود

از جام بلند شدم شقیقه هام نبض داره شه بودن رگای گردنم ورم کردهب ودن فشار روم بود اینا بدونه اینکه من بدونم برام قرار خاستگاری گذاشته بودن؟..این دیگه اخرش بود

- با اجازه کی برایمن قرار خاستگاری گذاشتید؟...من نمیخوام با هیچ کسی ازدواج کنم ..

باباهم بلند شد و مثله من فریاد کشید سام ترسیده بود ستاره بغلش کرده رو بردش توی اتاق

بابا با فریاد گفت- داری خودسر میشی رادین ..حتی اگر رها هم زنده بود من اجازه نمیدادم که باهاش ازدواج کنی..اون دختر در حد ما نبود ونیست...اون فقط یه خدمتکار بودو بس

بدونم سست شد خدایا این بابام بود که داشت اینو میگفت وای به حال بقیه

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

- به چه جرات یدر مورد رها اینجوری حرف میزنی؟

❋❋❋❋❋❋❋❋❋❋❋❋❋❋❋❋❋❋❋❋❋

عصبی بودم از دستش چند روزه که بهش زنگ میزنم ولی گوشیش خاموشه... دلم میخواد زنگ بزنم خونه و حالشو بپرسم ولی نمیشه چطوری زنگ بزنم؟

جلوی خونه نگه داشتم و درو با ریموت باز کردم خیلی خسته بودم این سفر کاری یه هفته ایی و اون خواب لعنتی حالمو بد کرده بود..خیلی بد

وراد خونه شدم و با خستگی ساکم رو از توی ماشین برداشتم به طرف ساختمان مرمری خونه به راه افتادم حیاط بزرگ خونه بهم ارامش میداد ولی هنوزم دلم اشوب بود حس میکنم که چیز بدی در انتظرامه

دستگیره درو فشاردادم و وارد شدم با صدای بلند سلام کردم

-سلام

عمه سهیلا که کارای خونه به دوشش بود و از قبل از به دنیا اومدن من و رادوین توی خونه ما مشغول به کار بوده اومد جلوم لباس مشکی به تن داشت

عمه سهیلا-سلام پسرم..خسته نباشی

و ساکم رو از دستم گرفت

من- درمونده نباشی عمه..بقیه کجان؟

عمه لبش رو گاز گرفت و گفت- رفتن خونه پدر بزرگتون..سپردن که شما هم اومدید بگم برید اونجا

سری تکون دادم نمیدونم ولی حس میکنم یه اتفاق بد افتاده سریع عقب گرد کردم و سوار ماشینم شدم حتی فراموش کردم بپرسم که چرا اونجا هستن.

هر چی به خونه نزدیک تر میشدم چشمام گرد تر میشد دیدن اون پارچه های سیاه رنگ حالم رو بهم میزد ولی حتی یه درصدم نمیتونستم فک رکنم که ممکنه مردهب اشه..شوکه بودم ..مات بودم ..حقش نبود حقش نبود به این زودی بمیره

زانو هام توان تحمل وزن بدنم رو نداشتند ولی نمیتونستن اعتراضی بکنن چراکه من داشتم با قدم های نا منظم به سمت داخل میرفتم صوت قرهان به گوش میرسید جمعیت نچندان زیادی داخل خونه بودن قدم های سستم وارد حیاط خونه شد ولی چشمم به بابافرهاد بود نمیتونستم گریه کنم...

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

بابا به طرفم اومد زیر بغلم رو گرفت و منو بلند کرد رادوین هم کمکشون میکرد ولی من.!

حرف هم نمیزدم..فقط چشمم به بابا فرهاد بود

بابافهراد نزدیکم اومد با صدایی که ازته چاه در می اومد گفتم- دادامش امانتت بابا

اشکی از چشم بابا فهراد چشکید هنوزم برام غیر قابل هضم بود به زور بردنم داخل اون همه ادم با لباس سیاه و اون ربان مشکی که اریب کنار عکس رها خورده بود داشت ازارم میداد و من اشکی برای ریختن نداشتم...مات و مهبوت نشسته بودم..بغض داشتم..رها چطوری مرده بود؟..کی؟..اخه چرا؟..

نگاهم رو به رادوین دوختم با صدای ملتمسی گفتم-چطوری این اتفاق افتاد؟

رادوین سرشو اناخت زیر بغضش رو قورت داد فقط اون بود که میدونست به رها علاقمندم

رادوین-یکشنبه عصر با تاکسی میره شمال هوا تاریک بوده راننده خوابش میبره ماشین از جاده میره پایین..راننده زندست ولی رها..

اهی کشیدم از جنس همون اه های تلخی که هر وقت رها سر میداد تا ته جود سرشار از تلخی میشد

رادوین ادامه داد- همه جا دنبالش گشتیم نبود...دوروز توی دره بودن...رها از ماشین پرت شده بیرون ..پلیسا میگن....

نگاه سردو بی روح و غمزدم رو به لب های رادوین دوختم

راودوین- میگه ممکنه که خراک حیوان های وحشی شده باشه چون جنازشو پیدا نکردیم

دیگه هیچی نشنیدم فقط لب های متحرک رادوین رو دیدم و هیچ چشم هامو بستم...سخت بود...خیلی سخت ...خدایا وقتی اون خواب لعنتی رو دیدم دعا کردم از خطر دور نگهش داری ولی تو فرستادیش به کام مرگ.؟..رها هنوزم خیلی ارزو ها داشت خیلی

امروز مراسم هفته اش بود و من حتی اشک نریختم...فقط بغض بود نفرت بود چنان دادو بیدادی سر اون راننده کردم که ان سرش نا پیدا بود تمام وجودم خشم شده بود رها بیگناه بود..بد بخت ساده بود..چقدر دلم برای اذیت هاش تنگ میشه برای وقتایی که از ترس تلافی های من از اتاق بیرون نمی اومد...حتی برای وقتایی که با کتاب توی سرش میزدم و اون مظلومانه نگاهم میکرد و حتی بار اخری که باهام قهر کرد

به دفتر خاطراتش نگاه کردم...چندبار تا حالا وندمش؟...یه بار ؟..دوبار؟...حسابش از دستم در رفته...ولی چه فایده داره حسابو کتاب..رها دیگه رفته...خدایا مرگشم غریبانه بود توی تنهایی حقش نبود خراک حیوانای وحشی بشه

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

تصمیم خودم رو گرفته بودم میخواستم خانوادش رو پیدا کنم کار زیاد سختی هم نبود توی روستای نزدیک دماوند زندگی میکردن به اونجا رفتم دلم بدجوری گرفته بود حوصله هیچکس رو نداشتم ولی رفتم دلم میخواست که این حرصو سر یکی خالی کنم و بهترین گذینه خانواده رها بودن..کسایی که رهایمو واقعا رهاش کردن

به در چوبی رنگ نگاه کردم خودش بود خونه ی عموش طاهر چند بار در زدم که پسر چشم ابی توی چهار چوب قرار گرفت سیمای صورتش شبیه رها بود حتما پسر عموشه

پسر با صدای اروم و متینی گفت- بفرمایید

نگاهی به سرتا پاش کردم تقریبا هم تیپ من بود چهارشونه قد بلند ...همه ی اجزای صورتش خوشفرم و خوش استایله

با صدای که تمام نحکمم رو توش جمع کرده بودم گفتم- اینجا خونه ی طهار اسحافه؟

پسر سری تکون دادو گفت- بله ..شما با عموم کاری دارید؟

سرمو به علامت مثبت تکون دادم

- بله ..خونه هستن؟

پسر- بله بفرمایید داخل

از جلوی در کنار رفت و من وارد شدم حیاط کوچک سنتیشون که توش یه حوض کوچیک که پر ماهی بود داشت درختای پرتغال و سیب هم یه گوشه دیگه حیاط با صفایی داشتن ول یمن باری پیدا کردن صفا و صمیمیت نیومدم برای جنگ اومدم ..همین و بس

مردی اون طرف حیاط روی تختی نشستهب ود و داشت قلیون میکشید ریش و سبیلی داشت و که کمی پهرش رو خشن میکرد ولی انام انچنان درشتی نداشت

پسر- عمو طهار..این اقا اومده میگه با شما کارداره

طاهر نگاهی بهم کرد سرتا پا مشکی بوشیده بودم ته ریشم از همیشه بلند تر شه بود یه کلمه بگم..شکسته شده بودم..

طاهر- بفرمایید پسرم...سرپا نایست

پوزخندی روی لبم نقش بست..از دست نوشته های رها فهمیدم که بخاط ر دختر بودنش انداختنش بیرون

نزدیک رفتم و سلام ارومی کردم و روی تخت نشستم

طاهر- رهام..عموجون به گلبهار بگو برا مهمونمون چایی بیاره

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

صدایمو تا حد ممکن محکم کردم

- ممنون من چایی نمیخوام

طاهر نگاهی بهم کرد

رهام- عمو با من کاری نیست؟

نگاهم به رهام بود رها هم یه برادر داشت که اسمش رهام بود

سوالی که یهو تیو مغزم اومده بود رو پرسیدم

- تو خواهری به اسم راه داری راهام؟

رهام شوکه نگاهم کرد..هم رهام هم طاهر..هردو شوکه و در سکوت به من نگاه میکردن

رهام- اره...اون وقتی ۱۰ سالش بود توی زلزله مرد

شکم به یقین تبدیل شد پست فطرتا چطور دلشون اومد با رهای من ای کارو بکنن چطور؟

- کی گفت مرده؟

طاهر خان- چی دار یمیگی پسر رها ۹ ساله که مرده ..تو کی هستی؟..

دست خودم نبود خشم زده بودم صدام رفت به عرش اسمون

- کس یکه عاشق رها بود..رهایی که به زور از خونه انداختینش بیرون و گفتید که همه خانوادش مردن

چشم های رهام گرد شده بود یه زن و دو دختر اومده بود بودن توی حیاط

رهام- چی داری میگی اقا؟..خواهر من ۹ ساله که مرده

من- نمرده بود..نمرده بود...رهای من نمرده بود...ماه دیگه میخواست بره دانشگاه

و طلسم دوازده روزه اشک نریختن من شکسته شد و من اشک ریختم از بی کسی رها ..از غریبیش

رهام با عصبانیت بهم نزدیک شدو داد زد- هوی مردک..اصلا تو کی هستی؟... از کجا میدونی من خواهر داشتم که اسمش رها باشه؟

سرم رو بلند کردم چشمش به اشکام اتاد فقط یه مرد میتونه بفهمه که بادی تا چه حد درد و رنج توی دلت باشه که غرورتو بکشنی و اشک بریزی

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

با صدایی که هم از خشم و هم از بغض میلرزید گفتم- من عاشقش بودم...اون...میخواستم ازش خاستگاری کنم..قصم میخورم..اون خیلی تنها بود..خیلی غمگین بود ولی میخندید...من دوسش داشتم..رفتم سفر برگشتم دیدم نیست..گفتن مرده..گفتن رها مرده

و باز هم بغض حالا میفهمم که رهها چرا اینقدر از بغض هاش متنفر بود

صدای فریاد رهام روستار و میلرزوند

رهام-= عمو رها زنده بود ؟...این مرد چپی داره میگه؟

طاهر- شاید اشتباهی شده باشه..

اصا صداش و چشماش مشخص بود که داره دروغ میکه به طرف در رفتم از توی ماشینم کیفم رو اوردم میدونستم که ممکنه همچین حرف هایی زده بشه مدارک رها رو که ازشون کپی گرفته بودم رو اوردم و دادم دست رهام

- ببین..اگر من دروغ میگم..بزن توی دهنم..اینا مله رهاست..همش مال رهاست..مدارک خخودشه...وقتی بی بی گل میمیره عمو و عمت رها رو از خونه میندازن بیرون ..دفتر خاطراتشو بهت میدم خیلی از زندگیش رو توش نوشته خودت بخون تا بودنی ..رهارو بی کس تیو خیابون ول کردن فقط ۱۵ سالش بود

چشم های رهام که برایمن حکم چشم های رها رو داشتن مدادم روی صفحه های گاغذ و مدارک میگشتند و میچرخیدند اشکاش روان شد با نگاهی پر از غصه به عموش که حالا سرش رو انداخته بود زیر خیره شد

رهام- این رسمش نبود عمو...این رسمش نبود....من از این خونه میرم

صدای گریه دختری توجه ام رو جلب کرد که از رهام که رفت تا وسایلش رو جمع کنه میخواست نره رهام با دستی که توش یه چمدون بود برگشت بیرون و انگشتر عقیقی رو از دست چپش دراورد و گفت- نازگل من متاسفم ولی من عاشق نبودم..فقط بخاطر دینی که عمو به سر مداشت میخواسم بهات ازدوج کنم..متاسفم

دختر روی زمین نشست و گریه کرد و رهام از خونه زد بیرون و من پیش رفتم لحظه اخر برگشتمو گفتم- هرگز نمیبخشمتون رها هم نمیبخشه..خیلی دلگیر بود منم نمیبخشم چرا که شما بعث شدید که رهای من الان..

ادامه حرفم رو خوردم شاید اگر بیرونش نکرده بودند من هرگز باهاش اشنا نمیشدم..ولی این دلیل کافی بودی برای من تا خودم رو کمی ارم کنم سوار ماشین شدم رام رو دیدم که کنار جاده ایستاده و سرش زیره به طرفش رفتم و کنار پاش ترمز کردم نگاه سرخ و خیس اشکش رو بهم دوخت حالا هردومون یه حس رو داشتم دلمون گرفته بود..دلمون شکسته بود

با صدای بلندی گفتم- سوار شو مرد..درمون یکیه

نگاهی بهم کرد بی حرف در ماشین رو باز کرد و نشست ساکش رو پرت کرد صندلی عقب

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

به راه افتادم نگاهی به منی که سرتا پا مشکی تنم بود کرد

رهام- دوسش داشتی؟

اشک توی چشمام حلقه زد لبخند تلخ یروی لبم نقش بست من هرگز به زها نگتم که چقدر دوسش دارم..میخواستم با مامان اینا وقتی که از سفر بزگشتم ازش خاستگاری کنم ولی...نشد دیر جنبیدم..دیر جندبیدی رادین..خیلی دیر

با صدای لرزونی گفتم- بیشتر از جونم

رهام- چطوری باهاش اشنا شدی؟

دست کردم و از توی داشبرد دفتر خاطرات رها رو دادم دستش و گفتم- خودت بخون ببین چطوری اشنا شدیم

رهام بدونه هیچ حرفی دفتر گرفت و من با تمام سرعت به سمت ویلای شمالم روندم

ا زهمونن اول شروع کرد به اروم بی صدا اشک ریختن ..رها هم خیلی دلش برای رها تنگ میشد همیشه به یادش بود

رهام جنان غریب گریه میکرد که حالم از خود بی خود شده بود..درکش میکردم..خیلی سخته که عزیزت رو از دست بدی..رها هم برای من حکم ییه عزیز رو داشت عزیز ترین کسم..کسی دوست داشتم از هر کسی بهمن محرم تر باشه ولی.نشد

جلوی ویلای کوچک ساده خودم نگه داشتم دستی به شونه یرهام زدم

- بلند شو مرد..رسیدیم..وقت هست بقیه اش رو هم بخونی

رهام دفت ررو به سینش فشرد

رهام- اینقدر خواهرم اذیت شده؟

لبخند تلخ بازم روی لبام نشست همیشه از این لبخندهای تلخ متنفر بودم

- اره کشیده..ولی

چیزی که بتونم ادامه جمله م رو باهاش بیان کنم پیدا نکردم جمله رو نیمه کاره رها کردم و از ماشین پیاده شدم رهام هم پیاده شد اگر رها زنده بود حتما با دیدن رهام خیلی خوش حال میشد ولی... دیگه خیلی دیره..خیلی دیر

چشمم به دریا افتاد به پوزخند عصبی زمزمه کردم

- ااگر تو نبودی رها هرگز نمی اومد شمال هرگز...ازت بدم میاد

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

یه جورایی زمین رو زمان رو مقصر مرگش میدونم...همه کسو مقصر میدونم..برام سخته..باور کنید که سخته..رها با شیطنت هاش منو از ته دل شاد میکرد با حرف های صادق و الایشش من وابسته خودش کرد حتی با حرص خوردنش.همه چیزش رو دوست داشتم حتی قهر کردناش رو

وار ویلا شدم...بی حرف خودم رو روی مبل راحتی انداختم حتی چراغی رو هم روشن نکردم صدای پایی اومد و بعد چراغی که روشن شد و رهام روی زمین نشست و بازم توی دفتر خاطرات خواهرش غرق شد

نمیدونم چقدر گریه کرد چقدر زار زد از بی کسی خواهرش خواهری که توی هر لحظه به یادش بود و غصه نبودنش رو خورد خواهری که تمام مدت زخم زوبن مردم بله رو شنید ودم نزد.. ولی واقعا دلم به حالش سوخت لب به غذا نزدیم حال جفتمون خرا بود خیل یخراب اگر میدونستم که ممکه با رفتن دنبا خانواده رها برادرش رو پیدا میکنم زدو تر میرفتم شاید الان رها هم نمرده بود و زندگی ارمی داشتیم ولی نشد

نمیدونم ولی حالا من شدم هم خونه رهام..رهام از رها پنج سال بزرگ تره ۳۵ سالشه خیلی از اخلاقاش شبیه رهاست..و یه جورایی با نگاه کردنبه چشم هاش دلتنگیم برای رها کم میشه وقت یعکس رها رو دید اینقدر گریه کرد که حد و حدود نداشت بابا فرهاد واقعا با مرگ رها ضربه خورد حتی دایی نادر اونم به سرو صدا کردن رها عادت کرده بود رها رو همه دوست داشتیم ... بودن توی خون ه خودمون برام سخت بود و اومدم خونه دایی تو یهمون اتاق یکه رها میخوابید تختش بوی رها رو میداد و من هر شب غصه خوردم که چرا زود دست بهکار نشدم که الان رها هم کنارم باشه ..زنده باشه.

ولی چه فایدهایی داشت غصه خوردن رها شش ماهه که مرده و من هنوزم سیاه پوشم رهام که جای خود دارد.

وارد شرکت شدم حالو حوصله نداشتم اصلا به دفترم رسیدم رضایی(منشی شرکت)از جاش بلند شد وبا صدا لوندی سلام کرد ولی اینقدر بی حوصله بودم که فقط براش سر تکون بدم حالم بهم میخورد ا زهمه هیچ کس معصومیت رها رو نداره هیچ کس

تا ظهر مثله یه برده از خودم کار کشیدم فکر کنم اینقدر عصبی بودم که یه پاکت سیگارو تموم کنم . کردم حس یکردم که دیگه فضای اتاقم کاملا پر از دود شده به زور ا زجام بلند شدم و پنجره رو باز کردم هوای ازاد به سورتم خورد هرچند هوای تهران چندان تمیز نبود ولی بهتر ز هیچی بود.

نگاهم به اسمون ابی بود و دلم هوای چشم های ابی رو کرده بود ایه ارومی که خیلی وقت ها از اشک برق میزد.

انعکاس تصویر خودم توی شیشه رو به خوب یمیدیم ریشم بلند شده بود ولی نه خیلی بخاطر بابافهراد و مامان و بابا یکم به خودم میرسیدم دیدم که مامان چطور با غصه های من ذره ذره اب میشه دلم نیومد که د لکوچیکشو ازرده کنم.

دستمو توی موهام که ا زهر وقتی بلند تر دشه بود کشیدم چشم هامو روی هم فشردم صدای در اتاق اومد و بابا وارد شد متعجب بهم نگاه کرد

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

بابا- چرا اینقدر سیگا رکشیدی؟

نگاه درموندمو بهش دوختم...

-حالم زیاد خوب نیست..کاری داری باهام بابا؟

باباها نگاه عصبیشو بهم انداخت ندیده بود تا حالا اینقدر سیگار بکشم بهتر بگم از موقعی که رها رو دیدم سیگار رو کنار گذاشتم ولی حالا..رها دیگه نیست.از دستش دادم

بابا نگاه کشداری بهم کردو گفت- شب بیا خونه دور هم باشیم

سرمو به علامت مثبت تکون دادم بابا از اتاق بیرون رفت تا شب خودمو با کارام مشغول کردم و زود تر از همیشه از شرکت زدم بیرون پشت رول نشستم و اهنگ غمگینی رو روی ضبط ماشین گذاشتم تا بخونه

عذابم بده بگو بدونه تو من کیم؟

بین منو فقط به یک عذاب از تو راضیم

حجوم عشقتو چرا به من کم نمیکنی؟

عذابم بده تو که خلاصم نمیکنی

قلبم کنار حست خوشه

این حس یه شب میکشه

بغض شبام از اینه

هر روز من همینه

اسمت ادامه ی من شده

مثله نفس کشیدن شده

این حس از تو گفتن

این بغض هر شب من

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

حس تو شبا می پیچه دور تنم

عطر تا کی تو اتاقم بزنم؟

مثله من با درد تو میسازه تنم

مثله تو هر شب پرو خالی شدنم

قلبم کنار حست خوشه

این حس یه شب منو میکشه

بغض شبام از اینه

هر روز من از اینه

اسمت ادامه ی من شده

مثله نفس کشیدن شده

این حس از تو گفتن

این بغض هر شب من

دلم گرفته بود حالم گرفته تر از طرفی نمیدونم خونه چه خبره گوشیمو برداشتم و شماره رهام رو گرفتم تا بهش خبر بدم که امشب واسه شام خونه نمیرم ..

خونه جدا گرفته بودم کلا ادم مستقلی بودم از اول

رهام بعد از سه بوق جواب داد

رهام- سلام رادین

- سلام رهام.جان..

رهام- باز که صدات گرفته مرد...خواهرم با تو چه کرده؟

لبند تلخی زدم

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

- دیوانه کرده..دیوانه کرده برادرم

رهام خندید به خوبی میتونم لبخند تلخشو تصور کنم

- رهام جان من امشب خونمون شام دعوتم..تو هم میای؟..

رهام- نه داداش خوش بگذره..من خونه می مونم

من- بیا تعارف نکن

رهام- نه داداش برو خوش باش

- باشه ..برای خودت غذا از رستوران سفارش بده .هنیام خونه ببینم دوباره رفتی سراغ دفتر خاطرات رها ها باشه

رهام با خنده- باشه برادرم باشه چشم..شما جون بخواه

لبخند روی لبم نشست

-خوب..کاری نداری؟

رهام- نه خداحافظ

- خداحافظ

تماس قطع شد نفس عمیقی کشیدم همینطور که رانندگی میکردم ذهنم پر کشیدبه گذشته به روزی که واسه اولین بار رها رو دیدم..

وارد خونه شدیم رز همش میخواست اویزونم بشه و به شدت عصبی بودم اینقدر باهاش سرو کله زده بودم که حس میکردم سرم داره منفجر میشه از اون باری که دوستم گفت توی مهمونی با حلت بدی دیدتش ازش بدم اومد حالا هم که قصد داشت خدشو به من قالب کنه البته لبخند های موزیانه رادوین برادر گرامم هم روی مخم بود واقعا عصبانی بودم از دست همه

همه داشتن بخاطر اینکه مدت زیادیه توی ماشین نشستن ابراز خستگی میکردن که یهویه دختر چشم ابی خوشکل که موهاشو به طرز بامزه ایی بافته بود توی درگاه اشپزخونه قرار گرفت از توصیفات زن دایی و دختراش که رز و رزا باشن من منتظر دیدن یه خدمتکار بدترکیب و قوقلاده زشت با چشم های وزغی بودم ولی اینی که جلوم بود دستکمی از حوری نداشت اندام ظریف و کشیده ایی داشت و قدش هم متوسط بود نه بلند بلند نه کوتاه کوتاه موهاش قهوه ایی رنگ بود پوستش سفید که کمی رنگ پریدهب ه نظر می اومد و چشم های ابی رنگی که هر چی توش خیره شدم نفهمیدم اخرش به چی ختم میشه ولیواقعا براق و زیبا بود

صدای ارام و گوشنواز ختر همه رو ساکت کرد داشت بهمون خو شامدو و خسته نباشید میگفت

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

هرگز یاددم نمیره که رز با چه وقاحتی گفت که اون میخواد با غذا هاش مسموم ممون کنه حتی یه لحظه هم نتونستم چره مظلوم اون دختر رو که فقط به چشم های رز رو خیره شد رو فراموش کنم نگاهش به حدی غمگین بود که غمش به منم سرایط کرد و باعث شد اخلاقم صد برابر با رز گند تر بشه

برامون قهوه اورد لبخند خوشکلی روی لبش اومد وقتی رد نگاهشو دنبال کردم رسیدم به بابا بزرگم و تعجب کردم چون اونم داشت بهش نگاه میکرد اونم با یه لبخند برام عجیب بود بابا هرگز به خدمتکارا لبخند نمیزد

نمیتونم نگاه های غم گین و حرصیشو که سعی میکرد خونسرد نشونش بده و وقتی که رز و رزا و حتی زن دایی لیل بهش نیش و کنایه میزدن رو فراموش کنم اینقدر حرصم گرفتهب ود که باهاشون نرفتم دریا البته باید بگم که دستپخت اون دختر عالی بود و رز هم راست گفت چون من دوست داشتم اینقدر بخورم تا حالم بد بشه و برم بیمارستان دستش درد نکنه اون شب فهمیدم که این حوری بهشتی اسمش رهاست..و واقع هم دختر نازوی بود که به دلم نشست به جرات میتونم بگم که اولین دختری بود که اصلا بهم توجه نکرد و توی دلم خودشو بد جوری جا کرد اونم توی یه برخورد یا بهتر بگم یه دیدار

وقتی شامم رو خوردم به اتاقم رفتم و روی تخت افتادم یک ساعت بدش که مطمعن شدم همه رفتن اومدم پایین صدای دخترک رو میشنیدم که از اشپزخونه می اومد فک رکدم داره با تلفن حرف میزنه ولی داشت با خودشو خدای خودش حرف میزد دل پری داشت اون شب فهمیدم که اداما گاهی میتونن بخشنده نباشن مثل رها که گفت هرگز رز و رزا و زندایيم رو بخاطر نیشو کنایه هاشون نمیبخشه وقتی حرفاش تموم شد زد زیر گریه یا بهتر بگم گریه امانش نداد که بیشتر حرف بزنه

خودم رو جلوی خونه پیدا کردم دست از مورو خاطرات برداشتم و بوق زدم مش قاسم در خونه رو باز کرد تک بوی براش زدم و براش سری تکون دادم وارد حیاط بزرگ خونمون شدم و از ماشین پیاده شدم به طرف در وردی خونه به راه افتادم راه روی باریکی جلوم بود که به سالن بزرگ خونه منتهی میشد اینه قدی توش بود جلوی اینه ایستادم دستی به موهام کشیدم برق زنجیر نگاهم رو به دنال خودش کشوند لبخند تلخی بازم روی لبم نشست زنجیر رو توی مشتم گرفتم...کی میدونه که صاحب نمیه دیگه ایی گردنبند الان نیست...نیمه قلب رو بوسیدم..چقدر وقتی خریدمش ذوق داشتم میخواستم وقتی از رها خاستگاری کردم بهش بگم که راز توش چیه ولی نشد رها رفت و نیمه این گردنبند رو هم با خودش برد .. و نیمه دیگه اش رو هم تنها گذاشت.

دستی به لباس هام که هنوزم سیاه بود کشیدم نفس عمیقی کشیدم سعی کردم لبخند بزنم ولی لبام میخندید چشم هامو که غم توش شناوره رو چیکارکنم؟

وارد سالن شدم سلام کردم چقدر صدام پخته شده بود مرگ عزان ادمو پخته میکنه منی که با سی سال سن هنوزم مثله یه پسر بیست ساله شیطنت میکردم دیگه لحن حرف زدنو سلام کردنم پخته و مردونه شده دیگه

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

اثری از اون رادین چندماه پیش نیست دیگه رادینی نیستم که صدای خنده هاش با دختری که ۱۱ سال ازخودش کوچک تر بود به اسمون بره ..دیگه اون مرد نیستم..شدم یکی دیگه

مامان با لبخند به طرفم اومد و منو محکم بغل کرد

صدا مهربونش که از بغض میلرزید قلبم رو فشرده کرد

مامان- سلام به روی ماهت عزیزم..بیمعرفت شدی سری به مامانت نمیزنی

با لبخند مامان رو توی اغوش فشردم و سرش رو بوسیدم با صدای ارومی گفتم- از این به بعد سر میزنم مادرم..بهتو سر میزنم

مامان که خوش حال شده بود گفت- خدارو شکر خدارو شکر

سام کوجلوی عمو که حالا بزرگ تر شده بود به طرفم اومد و خودشو انداخت توی بغلم و برام شیرین زبونی کرد

سام- سلام عمو..تو دیگه منو دوس نداری که نمیای بهم سر بزنی

با لبخند کونشو بوسیدمو گفتم- چرا عمو جون معلومه که فسقلی رو دوست دارم

حیکل کوچکش رو توی بغل جا به جا کردو با اخم گفت- من فسقلی نیستم بزرگ شدم مرد شدم ..بابا میخواد بره برام زن بگیره

با این حرف سام همه خندیدن ولیمن فقط لبخند زدم و سام رو گرفتم و توی بغلم فشردم

-مبارکه عمو جون مبارکه..حالا این عروس خوشبخت کیه؟

سام با شیرین زبونی گفت- دختر تو وعروست

لبخند روی لبم محو شد عروس من که خیلی وقته توی این دنیا نیست

خودمو جمعو جور کردم و سعی کردم لبخند بزنم جو کمی سنگین شده بود

با لبخند تصنعی گفتم- من زن به پسر بیکار نمیدم

همه که انگار فکر میکردن اوضاع ارومه لبخند زدن

سام- میرم سرکار میخوام دکتر بشم...مثله رها جون

چشم هامو بستم ستاره سامم رو بغل زدو برد تا بیشتر از این گند نزده به حالم..

رادوین به طرفم اومد حرفای پسرش مانع شده بد تا باهم سلام و علیک کنیم

رادوین- سلام داداش..بی معرفت شدی خبر نمیگیری

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

به زور لبخند زدم و باهاش دست داد رادوین بغلم کردو گفت- بیخیال مرد..اروم باش بجه است یه چیزی گفت

دستش توی موهام کردو بهم ریخت و چند بار همون دستشو روی شونم اروم کوبید

سرمو تکون دادم و بغضی که داشت خفم میکرد رو با اب دهنم قورت دادم

- چه خبر؟

رادوین روی مبل نشست دست منم کشید منم نشستم کنارش

راودین- خبر خاطی نیست...تو چه خبر چیکارا میکنی؟

شونه ایی بالا انداختمو گفتم- زندگی..کار..همین

رادوین نگارن نگاهم کرد یه ترسی توی نگاهش بود

مامان و بابا هم اومدن و توی چمعمون فک رکنم رفته بودن تا مغز سام بیچاره رو شستشو بدن.

بابا- خوب پسر یه سر به ما نمیزنیا

با دلخوری نگاهشون کردم

- از وقت یاومدم هی همتون همین یه جمله رو بگید

مامان با لبخند گفت- ای بابا ول کنید بچو حالا یه شب اومده اذیتش نکنید

فقط با لبخند محوی به مامان نگاه کردم..

شام خوشمزه ایی مامان برامون پخته بود وقتی سر میز نشستم با دیدن اون غذا ها یادم به رها افتاد اولین غذایی که بهم داد اولین باری که دیدمش..دستپخت عالیش

مامان- چرا نمیخوری؟

لبخند روی لبم نقش بست مگه میشد این غذا رو که یاد اور رها رو نخورم؟

تا تنوستم غذا خوردم ولی رک بگم دستپخت رها یه چیز دیگه است..واقعا مهرکه است با اینکه مامانم خوب غذا درست میکنه ولی رها ...فرق میکنه.

شام رو که خوردیم دور هم بازم تیو سالن نشستیم سام با اسباب بازی هاش مشغول بود ما هم دور هم نشسته بودیم

سوال غی رمنتظره بابا متعجم کرد

بابا-چرا این لباسای سیاهو از تنت درنمیاری رادین؟

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

گنگ نگاهش کردم-یعنی نمیدونید؟

بابا با بی تفاوتی نگاهم کردو گفت- رها دوست خوب و دختر خیلی خوبی بود ولی فکر کنم الان هفت ماهه که داری سیاه میپوشی داری زیاده وری میکنی رادین

دهنم وا مونده بود یعنی اینا نمیدونن حس من به رها بیشتر از یه دوست بوده؟

-شما فکر میکنید برای من فقط دوست بود؟

بابا- اره..با اینجوری باشه..مگه همینطور نیست؟

دیگه تعجبم چند برابر شده بود

بابا- حوصله مقدمه چینی ندارم برو یه دستی به سرو روت بکش برای فردا شب قرار خاستگاری از دختر عموت فرزانه رو گذاشتم ...دوست ندارم که با این قیافه بیای اونجا ..فهمیدی؟

شوکه بودم؟..مات و مهبوت بودم...نداشتن درمورد چی حرف میزدن

- چی دارید میگید؟..رها برای من یه دوست نبود

از جام بلند شدم شقیقه هام نبض داره شه بودن رگای گردنم ورم کردهب ودن فشار روم بود اینا بدونه اینکه من بدونم برام قرار خاستگاری گذاشته بودن؟..این دیگه اخرش بود

- با اجازه کی برایمن قرار خاستگاری گذاشتید؟...من نمیخوام با هیچ کسی ازدواج کنم ..

باباهم بلند شد و مثله من فریاد کشید سام ترسیده بود ستاره بغلش کرده رو بردش توی اتاق

بابا با فریاد گفت- داری خودسر میشی رادین ..حتی اگر رها هم زنده بود من اجازه نمیدادم که باهاش ازدواج کنی..اون دختر در حد ما نبود ونیست...اون فقط یه خدمتکار بودو بس

بدونم سست شد خدایا این بابام بود که داشت اینو میگفت وای به حال بقیه

- به چه جراتی در مورد رها اینجوری حرف میزنی؟

بابا- مگه اون دختر غیر از یه بی پدرومادر کسه دیگه ایی هم هستد؟...از کجا معلوم که کاری بدی نکرده باشه که انداخته باشنش بیرون؟

به اوج جنون رسیدم ...این اخر بی شرمی بود چی داشتم میشنیدم ؟..رها از گلم پاک تر بود..من دیدم من یه مردم میفهمم.اینقدر دخترا جلوم جلون ددهخ بودم که از صد کیلو متری خوبو بدو تشخیص میدادم..رها..حتی..خدایا دارم دوینه میشم

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

فریاد زدم- میفهمید چی داری میگی بابا؟..رها عشق منه...همه وجود منه..چطو رمتونی پشت سر کسی که دستش از این دنیا کوتاهه اینجوری حرف بزنی؟..مگه تو حاجی نیستی؟..دِ بگو دیگه؟...اهای حاجی گناه مردمو نشور..رهایی که بیشتر وقتش رو با من بود و بی روسری جلو من گشت دلبری نکرد..مثله دختر برادرت واسه مردا...

بابا- خفه شو درست حرف بزن

بلند خندیدم یه نده جنون امیز دیگه واقعا دیونه ده بودم..داشتن جوی خودم به رها بد میگفتن..اگر بابای خودم نبود دردش کمتر بود ول یدرد اینجاست که بابام داره این حرفارو میزنه

با همون خنده و مسخرگی گفتم- چیه؟..بدت میاد به ناموست توهین کنن؟..رها ناموس منه حاتجی بفهم..

بابا- نکنه بردی صیغش کردی که اینقدر سنگشو به سینه میزنی؟

بازم خندیدم بلند و بلند تر اینقدر بلند که حس میکنم شیشه های خونه از صدای خنده هام به لرزه می اوفته

- اره شاید...اصلا شاید بچه هم داشته باشیم...نظرت چیه جاجی؟...میدونی حاجی..رها خیلی نازه نامرد همه چیزش مثله دسپختش تکه..من که ازش رازی بودم

بابا -هر کی برده راضیه

چشمام از شدت عصبانیت سر شدهبودن

داد زدم- داری بیشتر از حدت حرف میزنی بابا بزار حرمتا بمونه..بزار حریم ها نشکنه

ولی بابا دست بردار نبود انگار خیلی دلش میخواست که دختر برادرش بشه عروسش تمام تلاششم داشت میکرد

بابا- مگه فرزانه چشه.؟...پیشمون نمیشی از رها جونت بهتره

خندیدم بازم بلند بازم عصبی

رادوین - بس کنید تورو خدا

دستو به علامت سکوت به طرف رادوین بردم بالا و به بابا خیره شدم

- هر کی برده راضی بوده؟

نفس های بابا کشدار و عصبی بود حرفشو داشتم به خودش پس میدادم

بابا- پسر نفهم ..داری به ناموس برادرم بدو بیراه میگی؟..میخوای بگی اون هرزه بوده

مثله خودش داد زدم صدام خش دار شده بود

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

– اره ..چطور شما میگی رهای من هرزه بوده...رهایی که با من توی یه اتاق بود به من دستم نزد..نگاه بد نکرد سرش زیر بود..دختر داداشتو دیدی؟..لباس پوشیدنشو دید والا من که پسرم از دیدن اون با اون لباساس بیست سانتی خجالت میکشم..من زن بدن نما نمیخوام حاجی ..میفهمی؟..اصلا من زن نمیخوام؟...زن من مرده..خودمم میمیرم راحت میشم شما همدیگه به فکر نیستید

مامان با گریه اومدو بازون رو گرفت بابا به طرفم اومد یقم رو گرفت

مامان– نکنید تورو خدا نکن شهروز

اونقدر عصبی بودم که کارام دست خودم نباشه

بابا– پسره ی نفهم..تو فردا شب میای خاستگاری فرزانه رو میگری .رو حرف منم حرف نمیزنی..فهمیدی؟

خندیدم بازم بلند اونقدر بلند که دیگه همه داشتن میترسیدن از خنده هام...بین خنده اشکام جاری شد ..رها کجایی بینی دارن چه بلایی سرم میارن..رها منم مثله تو تنها شدم

– حاجی...فراموش کن که پسری به اسم رادین داشتی..فراموش کن

دستشو از یقم کشیدم و سوئیچ ماشینم رو از روی میز برداشتم کتم رو هم همینطور از خونه زدم بییرون دیگه هیچ کس برام مهم نبود حتی مامان دیگه به گریه های مامان هم توجه نکردم..شدم یه تکه سنگ..اصلا من براشون مهم بودم؟

سوار ماشین شدم با اخرین سرعتم از خونه بیرون رفتم نمیدونم چطوری شد که سر از بام تهران دراوردم بلند ترین نقطه شهر جایی که حس میکنی شهر زیر پاته هوا خوب بود عالی بود واسه من که دلم برای رها و خنده های بلند تنگ شده ود میخواستم خاطراتم رو مورو کنم خوب بود . اهی کشیدم روی کاوت ماشین نشستم و تکیه ام رو به شیشه دادم چشمم به اسمون بود ستاره های درخسانش داشتن بهم شمک میزدن..درست مثله رها...وقتایی که شیطون میشد چشمک میزد وقتی میخندید یکی از لپاش چال مید چالی که من ارزو داشتم دستو رو روش بکشم...

قطره اول اشک چکید چقدر دلمب رای رها تنگ شده بود..چقدر زیاد..امشب به هر چیزی فک رمیکردم الی ازدواج خودم با کسی غز از رها..اخه مگه میشه؟..دلتن پیش کسهدیگه ایی باشه ولی بخوای با کسه دیگه ایی ازدواج کنی؟...مگه میشه قلبت اسم یکی دیگه رو صدا بزنه ولی یه نفر دیگه بیاد و با شنیدن صدای قلبی که مطعلق له اون نیست گوش کنه

نمیشه خدا نمیشه

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

بازم ذهنم پر کشید به اون لحظه ایی که گریه ها یه بهتر بگم زار زدن های رها قلبم رو ازار میداد تک سرفه ایی کردم و رفتم داخل دیدن چهره متعجب و الیته پریشونش دلم رو به اتیش کشید چرا که واقعا دلم براش سوخته بود حالا که خیلی درمورد زندگی سختش فهمیده بودم..خیلی سخته که توی یه حادثه تلخ از دستشون بدی.

وارد اشپزخونه شدم صاف ایستاده بود سرش رو انداخته بود زیر ولی میتونستم رد اشک رو روی صورتش ببینم ازم پرسید چی میخوام منم گفتم اب خواست بهم بده ولی مانع شدم...

اون شب وقتی سرشو بلند کرد و من چشم هایی رو دیدم که شدت گریه سرخ شده بود یه دنیا غم توش لونه کرده بود ماتم برد سوتی دادم ولی به روم نیاورد حتی هخودم یه جورایی سوتی داد

وقتی دیدیم بابا بزرگم باهاش راحته و اونو مثله دخترش میدونه تصمیم گرفتم بهش نزدیک بشم این دختر بدجور به دلم نشسته بود و من تصمیم داشتم حسابی توی زندگیش جا باز کنم.

ازش دفاع کردم نمیتونم نگاه تشکگر امیزشو که بخاطر دفاعی که ازش کردم رو فراموش کنم این دختر با نگاه دریایش من رو وابسته کرد اون هم بدو جور شیطنت های جهتدارش در کنار بابابزرگم منو به وجد میاورد اینکه اینقدر صریح و ساده در کنار اون ابراز خوش حالی میکنه

باهاشون به جنگل رفتم وقتی که دیدم چطور نقاشی میکشه به تک بودنش یقین پیدا کردم اگرچه اون یه خانم خوندار تک بود

شیطنت میکرد باز میکرد ریز ری زمیخندید و گاهی توی جنایتام واسه اذیت کردن رز باهام شریک میشد و رسیدیم به درس خوندنش وای که چقدر بعضی وقتا منو حرص میداد شاید کاهی بعضی از مسئله هارو ده بارش توضیح میدادم ول یاون هیچ ..اصلا بحث رو نمیگرفت ومنمب کتاب میزدم توی سرش هنوزم اخرین قهرش رو یادم نرفته

روز تولدش براش گل خوریدم رز سرخ به دو جهت حرص دادن رز و فهموندن اینکه بهش حسدارم ولی با یه شوخی مسخره و پریدن رز توی بغلم و شوکه شدن من همه چیز بهم ریخت. یچقدر اون روز به خودم لعنت فرستادم..ولی بازم اهاش لجبازی کردم با اینکه میدیدم روی بقیه دخترا کمی حساس شده و این حساسیتش برام لذت بخش بود چون میفهمیدم که اره اونم بهم علاقه داره

کنکور داد دو روز تمام تب عصبی از استرس کرد حتی فکرشم نمیکردم که اینقدر مضطرب بوده باشه اینقدر داغ شده بد که حد نداشت بالاخره اون تب هم باعث شده که رابطمون یکمی بهت ربشه البته من فهمیدم که احساسم بیتشر از اون چیزیه که فکر میکنم چون اون دو شب رو نتونستم مثله بچه ادم بخوام و همش به فکر رها بودم که نکنه بلایی سرش بیاد

بازیگوشی هاش و اینکه ممدادم اذیت میکرد برام خوشایند بود ولی به دانشگاه رفتنش نزدیک تر میشدیم و من مدادم میترسیدم که نکنه بره دانشگاه و کسه دیگه جای منو توی قلبش بگیره و رها منو برای همیشه کنار بزاره و

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

بعد بهم بگه که منو مثله یه برادر دوست داشته حتی تصور این موضوع هم برام عذاب اور بود احساس خوردی میکردم..

این ها به کنار براش گوشی گرفتم که بتونم باهاش در ارتباط باشم و راه هر ادمی رو به قلبش ببندم ولی انا هم ش دو هفته طول کشید و من به یه سفر کاری به مشهد رفتم اون خواب رو که شب یکشنبه دیدم رو هرگز فراموش نمیکنم خواب دیدم رها از دره بزرگی پرت شد و توی عمق سیاهی محو شد ولی مردی اون طرف دره در حالی که دخحتری روی دوشش بود از کوه ها بالا میرفت... اون شب واقعا عصبی بودم از ته دل از خدا خواستم که مواظبش باشه چون مردن اون مساوی بود با سنگ شدن من درست مثله الان تمام حس هام مرده من بدونه رها هیچم..

فردای اون روز چقدر به رها زنگ زدم ولی کسی جواب نداد هر چی دعا بلد بودم خوندم صدقه دادم ولی جه فادیه ایی وقتی برگشتم منظره ایی رو دیدم که از همه چیز برام وحشتناک تر بود ...پارچه های سیاهی که به در خونه بابا بزرگم زده بود اول فکر کدم بابا بزرگم رفته ولی وقتی رفتم داخل و دیدمکه نه فقط خیال بوده وا ون کسی که ترکم کرده عشقمه نابود شدم...چقدر من بدبختم...من به بابا بزرگم امانت داده بودمش اون امانت من بود...چرا مواظبش نبوده؟...چقدر خودم رو لعنت کردم کاش هرگز به اون ماموریت گذایی نمیرفتم ولی نشد و من رفتم و رها هم همیشه این دنیای رو ترک کرد...ولی هنوزم یه سوال توی ذهنمه آیا هنوزم مرگ تنها ارزوی رهاست؟

نفس عمیقی کشیدم رهام برام شده بود سنگ صبور وقت یفهمیده بو که خواهرش زنده بده و اون تمام مدت ازش بیخبر بوده چقدر شوکه شد چقدر به خانوادش لعنت فرستاد وقتی فهمقد که رهارو اناختن بیرون اونم به چه دیلی ..اینکه فقط دختر بود؟

اه سوزناکی کشیدم و از روی کاپوت ماشین بلند شدم سر خوردم پایین پشت رول نشتم ساعت سه و نیم شب بود به طرف خونه به راه افتادم وقتی رسیدم شده بود چهار و ربع چراغ ها خواموش بودن به سمت اتاقم رفتم و با همون لباسا افتادم توی تخت و به خواب عمیقی فرو رفتم

مامان- تورو خدا رایدن..خواهش میکنم..بیا

با دلخوری گفتم- نه مامان نمیخوام خودم میخوام تنها برم بروم بیرون حوصله ندارم

مامان با دلگیری گفت- یعنی چی؟...دلم برات تنگ شده..میدونی چند ماهه که ندیدمت؟..

پوزخندی روی لبام نقش بست- این دفعه کی رو مد نظر دارید؟

ماما جیغ زد

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

مامان- رادین دیگه تمومش کن اصلا میخوام صد سال سیاه زن نگیری فک رکردی از اون فرزانه خیل یخوشم میاد من از اولشم راضیی نبودم فقط جرات نداشتم حرف بزنم همین...حالا هم بلند میشی میای میخوام با دایت و بابا بزرگت بریم ویلای شمالشون

ذهنم پر کشید سمت رها ..اولین دیدارمون

- ویلا دایی نادر

مامان که خوب متوجه شده بود سوالم واسه چیه گفت- اره همون ویلا

- باشه شما برید منم میام..

مامان خوش حال گفت- خدارو شکر زود حرکت کن امسال زود تر میریم اسه ناهار اونجاییم...باشه

- من ناهار رو بیرون میخورم و واسه شام میام خداحافظ

مامان با دلگیری گفت- یعنی چی؟..ناهر بیا دیگه..دلم برات تنگ شده پسرم

- نه شام میام خداحافظ

مامان هم خداحافظی کرد ..دلم باری مامان شمیمم هم میسوخت اونو هم داشتم تنبیه میکردم رهام داشت میرفت شمال پیش یکی از دوستاش من گذاشتم تنها باشه دوست دارم مدادم کناش باشم به هر حال اونم تفریحات خودشو داره

وسایلم رو جمع کردم و از خونه شدم بیرون اینقدر دلم برای رها و خاطرات اون خونه تنگ شه بود که ححد نداشت تصمیم دارم ااقی که اون توش بود رو برای خودم بر دارم فقط امیدوارم کسی نرفته باشه اونجا

به سمت شمال روندم بعد از مدت ها یه لبخند روی لبم اومده داشم به رها نزدیک میشدم نزدیک و نزدیک تر چقدر ناراحتم براش اون حتی دریا رو هم ندید و ازاین دنیا رفت

زدم به دل جاده دیدن درختا منو یاد خط به خط دست نوشته های رها می انداخت که چطور با ذوق درمورد شمال نوشته بود واقعا دلتنگش وبدم جوری به بیرون نگاه میکردم انگار رها بین این درختاست و من میخوام پیداش کنم

حس میکنم دنیا یه شکل دیگه شده یه جورایی انگار دارم از چشم رها میبینم همه چیز جذابه و قشنگ همه چیز تازگی داره انگار تازه دارم معنی زندگی رو میفهمم ولی چه فایده .زندگی بدونه رها؟!...واقعا مسخره است!. من هرگز رهارو فراموش نمیکنم هرگز.این یه پدیده محاله..حتی روی فکرم نمیکردم که یه دختر همچین بلایی به سرم بیاره.من اصلا به هیچ دختری فکر نمیکردم..قصد نداشتم بزارم کسی وارد خلوط تنهاییم بشه ولی رها با یه نگاه بی اجازه وارد قلبم شد و من با خوش حالی پذایرش شدم.

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ناهار رو توی رستوران دنجی خوردم و به سمت ویلا رفتم راه=م رو به سمت دریا کج کردم میخوام برم تا به این ابی نفرت انگیزی که باعث شد رها به اینجا کشیده بشه و جونشو از دست بده رو تماشا کنم..چقدر خوب تا حالا شنیده بودید کسی از دریا متنفر باشه؟....من متنفرم.چو نرها به عشقدیدن دریا به شمال اومدم و جون عزیزش رو از دست داد .. جون منو هم گرفت..و با خودش برد..

کنار دریا نشستم...یادم باشه حتما سری هم به جنگل بزنم همونجایی که با رها و بابا بزرگم رفته بودم...

تا نزدیک عصر اونجا نشستم و بعد به سمت ویلا رفتم در زدم سرایدار ویلا که نمیشناختمش در رو برام باز کرد بعد از معرفی خودم رفتم داخل وقتی در رو با کردم منتظر بودم تا رها از اشپزخونه بیاد بیرون و بهم بگه که خسته نباشی..ولی نیاومد..چه خواسته محالی..چقدر دلم گرفت چقدر دلتنگش بودم..انگار اون خونه بوی رها رو میداد

به چسبیدم چیزی بهم یکه خوردم اون موجود رو از خودم جدا کردم و عقب بودم تا ببینم چیه با دیدن فرزانه چشم هام گشاد شد این اینجا چیکا رمیکرد؟

فرزانه با اون صدای تیز و گوش خراشش گفت- سلام عزیزم..وای چقدر دلم برات تنگ شده بود

خواست دوباره منو تیو اغوش بگیره که هلش دادم عقب متعجب بهم نگاه میکرد همه اومده بودن..با اخم داشتم به فرزانه نگاه میکردم

سلام پسرم

سرمو برگردوندم بابا بزرگم بود

- سلام بابا

و بابافرهاد رو در اغوش گرفتم دلم براش تنگ شده بود

بابا فرهاد- رفتی تو لاک خودت کسی رو هم راه نمیدی پسر ..خوبی؟..

اینقدر لحن صداش اروم بود که منو خواه نا خواه به یاد رها می انداخت این چه دردیه که منو همش به یاد رها میندازه؟

- خوب نیستم بابا..خیلی بدم..دلم براش خیلی تنگ شده..خیلی زیاد

بابا فرهاد پشتم رو نازش داد و چند ضربه زد

بابافرهاد- تحمل کن پسرم...زندگی ادامه داره

بابافهرادم مثله من سیاه تنش نبود...همه لباسای رنگی به تن داشتن رفتم داخل عمو شهریار باهام سرد برخورد کرد شاید بخاطر اون شبه که نرفتم خاستگاری دخترش..مگه زوره نمیخوامش بابا

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

اون دفعه رز ولم نمیکرد ایندفعه فرزانه دلم میخواست سرشو بکوبم به دیوار با عصبانیت گفتم- فرزانه چرا اینقدر حرف میزنی؟..سرم درد گرفت

چنان با عیض این حرفو زدم که همه بهم نگاه کردن فرزانه چشم هاش گشاد شده بود زشت نبود خوشکل بود ولی بار من هیچ کس مثله رها نمیشه..هیچکس

عمو- این چه رفتاریه که داری رادین

عصبی به عمو نگاه کردم

- همو من خوشم نمیاد هی دخترتون بهم بچسبه و زیر گوشم وز وز کنه..من دختر خاله هاش خاله زنکش نیستم که از غیبت کردنو قمین روژ و ماتیک هزار کوفت و زهارما خوشم بیاد

و از جام بلند شدم توی اون جمع فقط بابافرهاد و رادوین بودن که حال منو درک میکردم

سام پریدو وسطو گفت- خو راست میگه عمو جونم..فرزانه خیلی حرف میزنه سرمون رفت...دختر که نباید ایند ور ور کنه

خندم رفته بود رفتم جلو و لپ سام رو بوسیدم

من- عاشم عمو جون

سام چشمک زدو گفت- مرسی عمو جونی ولی باید دختر بهم بدیا

بازم غم دینا ریخته شد توی دلم

من- باشه عمو باشه..اگر بچه ایی داشتم و دختر بود ماله تو

سام ذوق کرد و من فقط از بابا فهراد خاحافظی کردم وزدم بیرون هوا تاریک بود چقدر دلم هوای رها رو کرده بود..کاش اینجا بودو و به وجود دخترای دورو ورم حسادت میکرد کاش بود

کاش بود تا من از دید زدن پسرا حرص بخورم . هی جلوش بایستم و اون با تعجب و سادگیش بهم خیره بشه و من ذره ذره توی نگاه دریایش غرق بشم اون با صدای متعجب بپرسه چرا اینجوری میکنی منم کلافه بگم مگه چیکار میکنم؟ و اون بازم سوالشو رو کرار کنه و سعی کنه به من بفهمونه که منظورش چیه و من خودمو به نفهمی بزنم...کاش بهش میگفتم که دوسش دارم تا با خودم بیاد شمال و الان روحش اون دنیا نباشه

پا هام به سمت جنگی میرفت ومن همراهیشون میکردم هوا هنوزم روشن بود خودم رو اونجا پیدا کردم صدای گریه های مردونه ایی می اومد و صدای اشنایی نزدیک شدم رهام بود که نشسته بود و سر دیگه ایی کنارش بود و داشت باهاش حرف میزد

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

رهام- نمیتونم خسرو میفهمی؟..اون میگه خواهرم زنده بوده و حالا مرده ..باور کن برام سخته..خیلی دلم پره..بیچاره رادین..واقعا رهارو خیلی دوست داره..ببینیش دلت به حالش میسوزه خورد شده ..عکساشو که میبینم میفهممم که تا چه حد شکسته..ندیدیش خسرو ندیدیش..اگر میدونستی که چقدر عاشقه خوب بود ولی نمیفهمی..وقت یمن نبودم ا ون کنارش بود میدونی چقدر رها دوسش داشته..

با بغض ادامه داد- ولی حالا ابجیم زیر خاکه اصلا معلوم نیست کجا؟..کاش میدونستم کجاست تا حد اقل بالای قبرش گریه کنم ولی نمیشه لعنتی نمیشه

خسرو- اروم باش برادرم..خودتو اینقدر عذاب نده..خواهری که تو فکر میکردی ۹ سال پیش مرده حالا مرده میدونم سخته ولی چه فرقی میکنه اون بازم این دنیارو ترک کرده

بغض کرده اون چه میفهمید که توی دل منو رهام چی میگذره که میگفت چه فرقی میکنه

- اگر فرقی نداشت الان منم عاشق نبودم

هردو به سمت من برگشتند خسرو پسر خوش تیپی بود شاید از منو رهام یکم ریز تر چشم های مشکی و چهره معمولی

رهام- رادین تویی؟..اینجا چیکار میکنی؟

به جایی که بودیم اشاره کردم

- اومدم بودم به اولین جایی که با رها اومده بودم سر بزنم..اون شب توی جنگل با بابا بزرگمو رها اینجا چادر زدیم

اشکای رهام سرازیر شد

رهام- فدای خواهرم بشم که غریب مرد

به سمت رهام رفتم دستمو روی شونش گذاشتم ما به معنای کامل داشتیم خودمون رو نابود میکردیم واین خیلی بد بود

رهام-اینجا چیکار میکنی؟

اهی کشیدمو گفتم- خانوادم امدن اینجا تفریح عید یه ویلا داریم اولین بار رها رو توی این ویلا دیدم واسه همین اومدم ولی ...ولش کن...تو که گفتی میری خونه دوستت روستا

رهام سرشو تکون داد و گفت- اره راستی معرفی میکنم خسرو دوستم...خسرو اینم رادین که درموردش بهت گفتم

خسرو نگاه کنجکاوی بهم کردو گفت- خوش وقتم

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

باهاش دست دادم

- منم همینطور

دست رهام رو گرفتم و گفتم- بلند شو مرد..بلند شو...بزار یکم خوب باشیم تا روح رهای بیچارم اروم بگیره

رهام سرشو انداخت زیر و گفت- راست میگی..داداش..راستشو بخوای بهت حسودیم میشه من سال از دیدن خواهرم بی نسیب بودم ولی تو روزای اخر پیشش بودی

بازداشت بغضم رو بیشتر میکرد

- بس کن رهام..بهتره یکم سر پا بشی..مگه نگفتی عروسیه دوستته

رهام لبخند زد- اره ...منو سیاوش خیلی ساله که باهم دوستیم...هم من هم سیاوش هم خسرو خسرو برادر کورشه

با لبخند به خسرو نگاه کردم خسرو هم لبخند زد

رهام- کاش میشد همراهیمون کنی

خسرو- اره راستش اینقدر رهام ازت تعریف کرده که دوست دارم باهات اشنا بشم و خوش حال هم میشم توی عروسی برادرم شرکت کنی لبخند زدم و کمی فکر کردم بهتر از تحمل کردن فرزانه بود

- باشه منم میام

هم خسرو هم رهام لبخند زدن

رهام- پس برو وسایلت رو بیار چون منو خسرو میخوایم بریم

- باشه..فقط...شما ماشین دارید؟

خسرو- نه ماشینم رو دوستم برده بهش زنگ میزنیم بیاد دنبالمون

بی درنگ گفتم- با ماشین من میریم نیازی نیست به اون بنده خدا هم زنگ بزنی

رهام- خوبه پس زودی بیا

به راه افتادم وارد ویلا شدم هم هنگاه ها به سمت من برگشت بی حرف به طرف اتاق رفتم و وسایلم رو برادشتم وقتی داشتم میرفتمب یرون صدای مامان مانعم شد

مامان- کجا داری پسرم؟

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

چنان با غم اینو گفت که یه لحظه پشیمون شدم فقط یه لحظه چون بادیدن فرزانه با اون تاپ لختی بندی قرمز و شلوارک مشکی تا رونش سریع سر حرفم برگشتم

-دارم با دوستام میرم..اینجا بهم خوش نمیگذره

وقتی داشتم میگفتم خوش نمیگذره به فرزانه نگاه کردم که بدونه تقصیر اونه که دارم میرم

بابا- قلا بیشتر پیش خانواده میموندی

فرزانه- عزیزم چرا میخوای بری بمون یکم باهم صحبت کنیم

پوزخندی روی لبم نقش بست حالمو داشت بهم میزد نگاهمو دوختم به بابا و پوزخندمو پر رنگ تر کردم و به فرزانه نگاه کردم یعنی تحویل بگیر ناموسی رو که اینقدر ازش دم میزنی بابا کفری شده بود ولی حرفی نمیزد

- اینجا جای من نیست ..خداحافظ

ساک به دست از ویلا خارج شدم و سوار ماشینم شدم و رفتم دنبال رهام و خسرو که کنار جاده منتظرم ایستاده بودن هردو سوار شدند رهام جلو نشست و خسرو عقب

خسرو- عجب هواییه پسر

- اره هوای خیل خوبیه

رهام- میگم عجب عروسی یبشه خسرو فردا یه سر بریم باغ فندقتون؟

خسرو- اره هنوز دوروز تا روز عروسی مونده وقت داریم کلی بگردیم

- باغ فندق دارید؟

رهام- اره منو سیاوش و خسرو دوران خوبی رو توی باغ های فندق داشتیم رو

خسرو با خنده گفت- بیشتر از همه سیاوش

با لبخند گفتم- چرا سیاوش از همه بیشتر؟

خسرو با لبخند و شادی گفت- اخه خان داداشم اونجا عاشق شد

ابرو هامو اناختم بالا

- تعریف میکنی؟

از توی ایینه به خسرو نگاه کردم که لبخند روی لبشه

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

خسرو با خنده سری تکون دادو گفت- اره ..راستش برادرم خیلی ادم مغروریه هیچ گستاخی رو نمی بخشه یه روز داشته توی باغ فندق میگشته که میبینه یه دختر توی باغه و هی فندق میچینه و میخوره عصبی میشه میره نزدیک و میبینه یه دختر خوشکله دخترو صدا میزنه دختره اول میترسه بعد با بیخیال نگاهش میکنه سیاوش میگه اینجا چیکار میکنی؟

دختر هم با پرو یی به فندق های توی دستش اشاره میکنه میگه دارم البالوو گیلاس میخورم

هر سه به حرف اون دختر خندیدم

با خنده گفتم- چه دختر پرویی

خسرو- حالا گوش کن بقیه اش رو بگم...

- بگو

خسرو- سیاوش بهش میگه کی بهت اجازه دادی بیای توی باغ دختره هم به سینش اشاره میکنه میگم خوده خودم...حالا هم سیاوش از این حاضر جوابی خندش گرفته بوده هم عصبانی بوده..اخه شما نمیدونید که چقدر دوسش داره خلاصه بهش میگه دیگه حق نداری بیای توی این باغ دختر هم میگه به تو ربطی نداره و میزاره میره

فرادش میره باغ میبینه نیست میره پایین تر تا توی رود خونه است داره اب بازی میکنه اونم همینجوری میشه نگاهش میکنه دختره وقتی متوجه اون میشه مخنده و با کوزش اب میریزه روش

بیچاره داداشم شوکه شده بوده همینجوری به دختر که از خنده ریسه میرفته نگاه میکنه

اینقدر عصبانی میشه که حد نداره ولی وقتی لبخند اون دختر رو میبینه عصبانیتش یادش میره

منو رهام با هم گفتیم -و یه دل نه صد دل عاشق میشه

خسرو با خنده حرفمون رو تصدیق کردو گفت- اره دیگه...خلاصه سه روزی میشه که سیاوش ما این دختر خانمو که حتی هنوز اسمش رو هم نمیدونه رو نمیبینه خیلی کلافه بود یادمه اون چند روز نمیشد باهاش حرف بزنی تا یه روز برنامه شکارداشتیم

با هم رفته بودیم شکارو پرنده شکار میکردیم که دیدم سیاوش اصلا توی این دنیا نیست..داره به یه جایی نگاه میکنه و لبخند میزنه رفتم دیدم بله برادرم ماهم اره...یه دختر خیلی نازو خوشکل به چند تا دختر دیگه کنار رودخونه داشتن اب بازی میکردنو میخندیدن ولی چشم برادر من به اون دختری بود که چشمای ابی رنگی داشت

منو رهام هم زمان به هم نگاه کردیم رهای منم چشماش ابی بود

خسرو- وقتی سیاوش رو صدا زدم اصلا متوجه نشد منم کنار گوشش تیر در کردم اینقدر ترسید که نگو نزدیک بود از روی اسب بیافته بازم خوب بود که خودمون دوتا بودیم فقط

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

خیلی بهش خندیدم وقتی ازش پرسیدم جریانو بهم گفت منم رفتمو پرسو جو کردم فهمیدم دختر یکی از مشهدی های ده هستش که تازه اومده با کدخدا که بابامون باشه حرف زدمو بابا و مامانم هم خیلی خوش حال شدن و بالاخره این دختر جواب برادر عاشق مارو داد هنوز تا هنوزم سیاوش رو اذیت میکنه بعضی وقتا سیاوش رو میترسونه ولی شدید از رعدو برق میترسه این عید یه بار خودشو سیاوش رفته بودن باغ تا دور بزنن که رعدو برق میزنه اینقدر ترسید که حد نداشت

لبخند زدم

- به پای هم پیرشن...کاش

حرفمو خوردم نه نمیخوام رهام رو ناراحت کنم اونم الان دلش میخواست میتونست خوشبختی خواهرش رو ببینه خودم رو کنترل کردم و لبخند زدم

به روستار رسیدیم جلوی یه خونه روستایی بزرگ ایستادیم از ماشین پیاده شدیم و وارد حیاط بزرگ خونه شدیم خونه تمیز و پر بود از ادم حیاط خونه چراغونی شده بود یه لحظه فکرکردم عروسیه که رهام زیر گوشم گفت که اینا رسم دارن تا هفت شب قبل از شب عروسی همچین مجلسی بگیرن بین اون جمعیت فقط من و رهام و خسرو تیپ شهری داشتیم همه یه جوری نگاهمون میکردن ولی خوب فقط انگار من غریب بودم چون همه رهام رو میشناختن.

گوشه ایی ایسستادم مردا با لباس های محلی میرقصیدن خیلی زیبا بود خوشم اومده بود لبخند از لبم محو نمیشد. سیاوش اومد مثله خسرو بود چهره معمولی با دوتا چشم سیاه در کل هم خوش حیکل بودن هم جذاب با اینکه همه چیز صورتشون معمولی بود البته به جز چشم هاشون که درشت و گیرا بود رهام چایی به دستم داد عطر خوب یداشت سیاوش به سمتم اومد و با لبخند گفت- خوش اومدی رفیق

لبخند زدم

سیاوش- من سیاوشم برادر خسرو

با لبخند دستش رو فشردم

- منم رادین هستم..دوست رهام

سیاوش رو کرد به رهام و او رو در اغوش کشید

سیاوش- شنیدم خواهرت رو پیدا کردی...تبریک میگم

رهام لبخند محزونی زدو گفت- اره ولی خیلی دیر چون دوباره خدا ازم گرفتش

لبخند سیاوش محو شد

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

سیاوش- چی میگی پسر؟

رهام- توی تصادف مرد ..عمرش به دنیا نبود..برادر

سیاوش با ناراحتی گفت- خدا رحمتش کنه حتما عمرش به این دنیا نبوده..خدا بهت صبر بده..داغ عزیز سخته

اهی کشیدم و نگاهمو به اسمون دوختم زمزمه کردم

- اره داغ عزیز خیلی سخته

رهام- رادین قرار بود داماد ایندمون باشه سیاوش نگاهم کردو لبخند مترحمی بهم زد رها همیشه از نگاه های مترحم متنفر بود

سیاوش- خدا بهت صبر بده برادر..اینشالله که تو همنیمه واقعی خودت رو پیدا میکنی

دلم گرفت رها نیمه من بود نه هیچ کس دیگه ایی

سیاوش کتار ما ایستاد خودش و خسرو با هم حرف میزدن همه داشتن مرقصیدن البته بیتشر مردای روستا

زیر گوش رهام گفتم- اینا رسم ندارن عروس رو بیارن

رهام خندیدو گفت- نه عروس تا شب عروسیش نمیاد اینجا تازه شب عروسیشم میمونه توی اتاق تا برن عقدش کن بعد از عقدم شام میخرن بعدم میرن خونشون

ابرو هامپرید بالا اوه بابا مهمونی های ما تا چهار صبح میزنن و میرقصن فقط حالا تا خود چهار صبح که نه ولی دیگه عروسو دیگه اینا چرا زندانی میکنن بیچاره

شب دلپذیری بود شام خوش مزه ایی رو باهم خوردیم که خیلی بهم مزه داد کدخدا که پدر سیاوش و خسرو بود واقعا مرد خوبی بود مادرش هم همینطور خوشبختانه خواهر نداشتن بازم هزار مرتبه خدارو شکر و سپاس بی پایان.

کدخدا- رادین خان تو نمیخوای زن بگیری پسرم؟

خشکم زد ای بابا من از خانواده خودم فرار کردم که نخوان زنم بدن اومدم اینجا اینا دارن گیر میدن

با صدای که سعی میکردم بلند باشه گفتم- راستش کسی که من میخواستم باهاش ازدواج کنم الان ده ماهی هست که فوت شده

کدخدا ناراحت شدو گفت- خدا بیامرزه...حتما خیلی دوسشداشتی؟

سرمو انداختم زیر اره بیشتر از جونم

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

- خیلی زیاد..تنها بود و من کنارش بودم... دختر خیلی خوبی بود..با اینکه مادرو پدر بالای سرش نبودن ولی خیلی خوب و سربه راه بود..اینقدر صبور که حد نداشت ولی..عمرش به این دنیا نبود..

کدخدا اهی کشید

سرمو لبند کردمو لبخند زدم

- نیومدم اینجا که شمارو ناراحت کنم که ... هر چیزی یه پایانی داره منم یه روزی به اون چیزی که میخوام میرسم...خدا عاشقا رو اگر واقعا همدیگه رو دوست داشته باشن اون دنیا بهم میرسونه

اینقدر صدام بغض داشت که حد نداره..رهام دستشو روی کتفم گذاشت و ماساژ داد نگاه محزونم رو به قالی دست باف زیبای زیر پام دوختم

وقت خواب منو خسرو سیاوش و رهام توی یه اتاق خوابیدیم اینقدر فکر کردم تا خوابم برد

بلند شو رادین..اینقدر نخواب مرد

چشمامو به زور باز کردم نور افتاب چشممو زد دوبار چشمامو بستم غلتطی توی جام زدم و توی جام نشستم

با خوابالوگی گفتم- سلام..صبح بخیر..ساعت چنده؟

رهام- صبح شماهم بخیر اقا..صاعتم ده صبحه...بدو که ابرومون رفت پسر

- اوه اوه چقدر زشت الان میگن پسر شهری هم اینقدر تنبل

هودم و رهام به این حرفم خندیدم

از جام بلند شدم لباسامو عوض کردم او دستی به دستو صورتم کشیدم از اتاق بیرون اومدیم و رفتیم توی حیاط زیر شیر اب دستو صروتم رو شستم و مسواک زدم خونه چندتا خدمتکار داشت که برامون غذا اوردن خسرو با لبخنداومد طرفمون و گفت- نچ نچ نچ چقد رمیخوابید شما ها

رهام- خاک تو سرت نکن خسرو با این مهمون نوازیت...

خسرو خندیدو زد پس گردن رهام

خسرو- حرف مفت نزن پرو.من تو که این حرفا رو نداریم باید الان ازت کار بکشم

رهام- سیاوش کو؟

خسرو خندیدو گفت- داداشم کم طاقته یش زن داداشمونه

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

و هردو خندیدن صبحانه مفصلی که برامون تدارک دیده بودن رو با ولع خوردیم و از خونه زدیم بیرون اسب سواری بلد بود هر سه سوار اسب شدیم

رهام- داداش بلد نیستی بیخا شو

اخمی کردم که حساب کار دستش اومد از اونا بهتر بودم توی اسب سواری حتی مسابقه هم گذاشتیم وارد باغ فندقشون شدیم خیلی باغ قشنگی بود وارد باغ شدیم

- چه باغ قشنگی

رهام- بپا چشمش نکنی

خندیمو گفتم- من چشمم شور نیست

رهام خندید

خسرو- ولش کن برادر این حرف زیاد میزنه

خندیدم واقعا جمع شادی بود

مشغول گشت زدن بودیم شاید یک ساعتی بود که با صدای خنده رهام و خسرو رو برگدوندم

سیاوش سوار اسب بود و دختر هم با یه پیرهن بلند ابی و شلوار سفید در حالی که روسری کلدار خوشل ابی رنگی سرش بود داشت توی باغ میرفت

خسرو داد زد-داداش جان جای کدخدا خالیه

سیاوش روشو برگردوند دخترک خودش رو توی اغوش سیاوش پنهون کرد خندم گرفته بود

سیاوش افسار اسبش رو گرفت و به طرف ما اومد دخترک صرش زیر بود جلوی سیاوش نسیته بود و یه دست سیاوش دور کمرش بود و اونو نگه داشته بود تا نیافته

سیاوش- به به سلام...ادمای جدید میبینم توی باغم

خندیدیم

خسرو- سلام زند اداش

دخترک با خجالت سرش رو بلند کرد لبخندم محو شد ...داشتم به اون دختر با جشم های ابی نگاه میکردم...خدایا چقدر شباهت...اخه چقدر؟...انگار خودش بود ..انگار خود رها بود

خسرو- رهام...اقا رادین

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

منو رهام به هم نگاه کردیم با هم گفتیم - رها

دخترک با صدای ارومو ظریفش که دل منو میلرزوند سلام کرد

خسرو- ماهگل خانم چه خبرا

ماهگ که همون هرای من بود با گونه های سرخ شده ایی گفت- سلامتی اقا خسرو ..خبر نیست

خسرو لبخند زد منو رهام هنوزم مات بودیم زانو هام توان نگه داشتن وزنم رو نداشتند رهام دستم رو گرفت

رهام- رادین..رادین داداش حالت خوبه؟

هنوزم پرسشگر داشتم به سیاوش نگاه میکردم..چطور ممکنه؟..خدایا چیورر ممکنه...خدایا،این چه سرنوشتیه؟..منو کشوندی اینجا تا ببینمش؟...غیر ممکنه ...رهای من...هرگز جنازش پیدا نشد

- رهام..رها...رها

رهام اشکش درومده بود

بازوم رو گرفت رو کرد به رها گفت- ابجی خودتی؟

سیاوش و خسرو ورها شوکه بودن

سیاوش- چی داری میگ رهام؟...ماهگل که خواهر تو نیست؟

رهام سرشو به علامت مثبت تکون داد

رهام- هست هست سیاوش..بهخدا هست..خواهرمه....باور نمیکنی؟..بیا...بیا ببین عکساشو

دستشو کرد توی جیبش و گوشیشو داورد هر چی عکس دزدکی از رها گرفته بودم رو به سیاوش نشون داد من به زانو روی زمین نشسته بودم

سیاوش- ممکن نیست..فقط شبیهن

با صدای خش داری گفتم

- اخه اقا سیاوش..چقد رشباهت..صورتش؟..چشماش؟...صدا؟ ؟....چال روی لپش؟...یا زخم روی دستش؟..کدومش؟...خودت بگو

سیاوش داشت به رها نگاه میکرد با یه حرکت اسب رو برگدوند و از روی اسب پرید پایین ماه گل رو هم کشید پایین عصبی بود گیج بود

ماهگل داشت به سیاوش نگاه میکرد ترسیده بود..

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

سیاوش خم شد طرف ماهگل

سیاوش- میشناسیش ماهگل؟...این اقا رو میشناسی؟

ماهگل سرشو به علامت نه تکون داد

سیاوش رو کرد به من و گفت- ببین نمیشناستت

دست کردو گردنبندرو دراوردم و به طرف رها گرفتم

- ببینش ..این برات اشنا نیست.؟..رها تورو خدا یادت بیار؟

سیاوش از دستش کشیدش به طرف ماهگل گرفت ماه گل دست کرد توی گردنش و زنجیری رو باز کرد نیم اون بود با تعجب بهشون نگاه میکرد

ماهگل- سیاوش

چقدر پرتمنا صداش میزد..قلبم به اتش کشیده شد....چرا ..؟..چرا باید اینجوری صداش کنه؟ داشتم ایش میگرفتم

سیاوش گردنبند رو از رها گرفت و چسبوند به اون گردنبند

سیاوش- لعنتی..لعنتیا...از همتون بدم میاد

سیاوش اینو گفت و سوار اسبش شد و ازمون دور شد خسرو مات و مهبوت داشت به برادر و زن برادش نگاه میکرد

خسرو- ماهگل تو

ماهگل کیج بود

ماگل- اقا خسرو من این اقا رو نمیشناسم ولی این گردنبند شبیه اون بود..همیشه باهام بود بابا گفت اینو خودش برام هدیه گرفته بوده

نگاهم به رها بود به طرفش رفتم رفت پشت سر خسرو

با عجر گفتم- رها..منم رادین..منو یادت نمیاد

رها با ترس به خسرو نگاه کرد

رها- اقا خسرو..این اقا از من چی میخواد؟..چرا سیاوش رفت

داد زدم- لعنی چرا اونو به اسم کوچپیک صدا میزنی؟

رها- اقا اون شوهرمه

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

قلبم اتیش گرفت شوهرشه؟...همرسشه..از چیزی که میترسیدم به سرم اومد...وای خدا کاش نمی اومدم به اینجا کگاش با فرزانه ازدواج میکردم

اشکای رها جاری شد پشت سر خسرو ایستاده بود رهام بازوم رو گرفت پای درختی نشستم صدای پای دوتا اسب اومد سیاوش بود و یه مرد مسن دیشب توی مجلس بودش

مرد از اسبش پیاده شد سیاوش عصبی بود..چهرش سرخ شده بود و رگای گردنش ورم کرده بود.. رگای شیقیش بیرون زدهب ود و نبض دار شده بود

سیاوش- مشهدی بگو ببینم ماهگل دخترته؟

مشهدی اب دهنش رو قورت داد و با صدیا لرزونی گفت- بله اقا دخترمه

سیاوش فریاد کشید رها هر لحظه بیشتر میترسید

سیاوش- پس این مرد چی میگه؟....هان؟...اون برادرشه و اونم....اونم

با صدای ارومی گفت- عاشقشه

اینقدر صداش غم داشت که حس کردم غم من در برابر اون هیچه

رها به سیاوش بهش چشم دوخته بود مشهدی رنگ پریده شده بود صداش میلرزید

مشهدی- نمیدونم..دروغ میگن اقا

بازم فریاد سیاوش رها رو توی خودش فرو برد رها از فریاد زدن میترسید اینو یه بار وقتی موقع درس دادن بهش سرش داد زدم گفت اینقدر ترسیدهب د که حد نداشت

سیاوش- دروغ نگو...بهتره راستشو بگی چون اگر بفهمم دروغ گفتی جونتو میگیرم

مشهدی رضا سرش رو انداخت زیر با صدای لرزونی گفت- شبیه دختر بود اقا..خیلی شبیه...تصادف کردهب ود ..از توی دره پیداش کردم..سرش خورده بود به سنگ و بیهوش بود بردمش خونم..با زنم صغرا بهش رسیدیم وقتی به هوش اومد هیچی یادش نبود.. باور کنید راست میگم

رهام روی زمین نشست سجده کرد زار زد

رهام- خدایا شکرت..خواهرمی برگزدوندی..خدایا من چیکار کردم زیر اسمونت که اینقدر دوسم داری؟..خدایا هیچوقت دستت رو از روی سرم برندار

اشک میریختم از شادی رهام ازغصه خودم..رها منو نمیخواست

سیاوش- ماهگل

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ماهگل زد زیر گریه

ماهگل- بخدا من هیچی یادم نمیاد سیاوش..باور کن..هیچی یادم نمیاد...

سیاوش اغوشش رو باز کرد و ماهگل به اغوشش رفت پشمامو بستم تا نبینم..رها رو نیبتم توی بغل یکی دیگه بغض داشتم..چقدر سخت بود خیلی سخت بود

دست دراز کردم هموطنرو که چشمام بسته بود گفتم- زنجیرای منو بدید ..من نیمه گم شده ایی ندارم...سردی زنجیر روی کف دستم رو حس کردم دستم رو مشت کردم اشکام جاری بود غروری نبود.. که بخواد حفظ بشه با روی داغون تر از قبل از جام بلند شدم چونم میلرزید دست خودم نبود

رهام- رادین

دستمو به علامت دینالم نیا تکو ندادم و به راه افتادم چرا همیشه مردم فکر میکن که اخر قصه ها هردو نفر به هم میرسن؟...من نرسیدم میبینید نرسیدم؟

سوار اسب شدم و از باغ خارج شدم با تمام قدرت اسب رو به دویدن مجبور میکردم جلوی خونه کدخدا ایستادم به طرف اتاقی که دیشب اونجا بودم رفتم وسایلم رو برداشتم اسب رو دادم به نگهبان خونه سریع سوار ماشینم شدم لحظه اخر دیدم که رهام و خسرو و سیاوش و رها یا همون ماهگل دارن میان توجه ایی به سرعتشون که داشت بیشتر میشد نکردم و پاو با اخرین قدرت روی پدال گاز فشردم

به سمت ویلای خودمون به راه افتادم راه نیم ساعته رو ربع ساعته رفتم رسیدم به دریا کنار دریا زانو زدم کسی نبود..تنها بودم.. فریاد زدم شاید خدا هم صدای منو بشنوه همونطور که صدای رها رو شنید صدای رهام رو شنید

- خدایا،من جه اشتباهی کردم؟...بگو...بگو چه کردم که این شد جزای کارم؟..خدایا سخته...کاش نمیرفتم..منو فرستادری اونجا تا بفهمم داره عروسی میکنه و زندست؟..که جلوی چشمم بره توی بغل سیاوش؟....دلت میخواست خورد شدنم رو ببینی؟..خوب ببین...بیا ببین اره من رادین مهرورز شکستم خورد شدم...کس یرو کا عاشقش بودم همین چند دقیقه پیش توی بغل یکی دیگه دیدم..اصلا منو یادش نبود...یادش نبود...چه کردم که این شد ؟....خسته ام..خیلی سخته خیلی ساد هدا..خیلی زیاد به دادم برس..به داد این بندت برس چون واقعا دیگه امیدی براش نمونده....یکم نظاره کن حالشو..کم دلبسوزن...هم دم نداری که نفست بشه فهمی وقتی یکی ازت میگیردش چقدر حس بدی بهت دست میده...شریک نداری که از دستش بدی و احساس حقارت کنی...رحم کن...رحم کن خدایا ، به من بندت رحم کن نمیتونم باور کن جوب صبرم خطاش ر شده...دیگه تکملیه تکمیله..رحم کن..التماست میکنم.رحم کن

اینقدر کنار دریا زار زدم که حد نداشت برگشتم ویلا همه با تعجب بهم نگاهمیکردن ولی بی توجه به همه روفتم توی اتاقم اتاق که ماله رها بود یه روزی..اتاقی که ختکی هاشو توی در میکرد اتاقی که توش با ذوق درس خونده دوهفته عیدی رو که من سرشو گشتم درو قف لکردم لب به غذا نزدم..با خودم قهر بودم..با خدای خودم قهر بودم

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

با زمین و زمان قر بودم..با همه کس قهر بودم..مثله بچه قهر کردم...منتظر بودم که رها بیادو نازمو بکشه تا من سر عقل بیام ولی نیمدونم که انتظار بی فایدست و رها هرگز نمیاد

اشکام بازم سرایز شد خدایا ،ببین دارم گریه میکنم..یکم نظر کن...به دادم برس دارم خورد میشم..به دادم برس تنها امدیم توایی

اینقدر فکر خیال کردم اینقدر با خدایی که باهاشس قهر بودم حرف زدم تا خوابم برد

صدای در اعصبام رو بهم ریخته بود به عصبانیت چشمامو باز کردم و به طرف در رفتم و دروب از کردم و فریاد زدم

- چرا دست از سرم برنمیادرید ؟..چرا راحتم نمیزارید؟>..باید بمیرم که راحت بشم ؟...خستم کردین

با صدای ارومو بغض الودی گفتم- ولم کنید ...بزارد به درد خودم بیمرم..دیگه این کاراتون چیه؟....بخدا به اخر خط رسیدم بزارید این روزای اخر راحت سپری بشه

چشمامو بستم برگشتم توی اتاق

در اتاق رو بستم قفل کردم به در تکیهدادم سر خوردم روی زمین دیگه نا نداشتم ضعف داشتم... چشمام بخاظر گریه های دیشبم میسوخت حالا میفهمم که دخترا از گریه کردن های زاید چی میکشن..مدت هاست که میفهمم...

دیگه کسی نیاومد توی اتاق دیگه کسی در نزد و من راحت شدمفردا شب عروسیه رهاست بمونم شمال که چی بشه؟

توی ماشین نشستم اهنگ ماشی واعا وصف حال منه

وقتی تو نیستی تنها می مونم

از همه ی دنیا دست میکشم

جای دوتامون گریه میکنم

جای دوتامون نفس میکشم

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

اینکه اسمش زندگی نیست

من بدونه تو دیونم

به هوای تونشستم

ولی میدونم...میدونم

واسه من دیگه توی قلب تو جایی نیست ...

میدونم.

.دیگه هیچ چی شبیه گذشته ها نیست

تا وقتی

بی تو بارون توی کوچه ها میباره

میدونم

تنهایی منو تنها نمیزاره

اخرش یه روز قلب تو دیگه

حتی اسممو از یاد میبره

پنجره هارو وا میکنی تو

خاطره هامو باد میبره

اینکه اسمش زندگی نیست

من بدونه تو دیونم

به هوای تو نشستم

ولی میدونم..میدونم

واسه من دیگه توی قلب تو جایی نیست

میدونم.

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

.دیگه هیچ چی شبیه گذشته ها نیست

تا وقتی

بی تو بارون توی کوچه ها میباره

میدونم

تنهایی منو تنها نمیزاره

از نظر روحی خراب بودم امشب عروسیشه و من داشتم دیونه میشدم امشب باید بد باشم ولی هیچ حسی ندارم چرا؟....مگه من همون ادمه چند ماه پیش نه چند ماه پیش چرا؟..مگه من همون رادین چند روز پیش نیستم؟...چطوری یهو احساسم زمین تا اسمون تغیر کرد؟..مگه میشه عصبی بودم...از دست خودم..انگاری اونجوری که حس میکردم عاشق نبودم و نیستم...صدای در خونم روی مخم بود داشت اعصابم رو از اینی که هست متشنج تر میکرد.

بات عصبانیت به سمت در رفتم و اونو با صدای بدی باز کردم چهرم سرخو برافروخته شده بود ولی فقط یک ثانیه دوام داشت چون همش با دیدن اون ادم گریون پشت در یادم رفت...خودش بود..بازم عصبی شدم...باید خوش حال باشم ولی نبودم...باید از خوشی زار بزنم ولی فقط متعجب بودم

-اینجا چیکار میکنی؟

با عصبانیت در حالی که لباس محلی سفیدی به تنش داشت و ارایش قشنگی به صورتش بود بهم نگاه کرد دستشو به سینم فشرد و هلم داد اونطرف خسرو رو پشت سرش دیدم با که اخم نگاهم میکنه

خسرو تیزو بران نگاهم کرد با صدایی که سعی داشت اروم نگهش داره گفت- کارای طلاقش رو انجام میدیم...عروست رو سلام تحویلت دادم..سیاوش گفت اشکش دربیاد زندت نمیزاره.

خشکم زده بود سیاوش رها رو فرستاده بود اینجا خسرو با عصبانیت و قدم های تند تا مرتب از خونم زد بیرون و من گیج و منگ رفتم داخل رها رو دیدم که وسط خونه ایستاده و داره گریه میکنه

- رها

سرم داد زد واقعا تغیر کرده بود..دیگه خودش نبود...غمی که امروز ازش دیدم با غمی که از سوگ خانوادش بود صدو هشتاد درجه فرق داشتو هزار درجه بیشتر بود

صدای ظریف و نازکش خش دار شده بود

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

رها- رها مرده میفهمی؟..رها مرده..من ماهگلم..تقصیر توئه...همش تقصیر توئه...سیاوش پسم زد..اینقدر ترسیدهب ودم که همه ی گذشته تلخم یادم اومد تازه یاد گرفته بودم مثله یه دختر واقعی شادی کنم ..ولیب تو همشو بهم ریختی...همش تقصیر توئه...رادین من عاششق سیاوشم میفهمی؟...چطور تونستی؟...چطور تونستی جلوی شوهرم بگی که منو دوست داری؟...چطور تونستی ازم بخوای تورو به یاد بیارم؟.هان؟

عصبی بود خیلی زیاد زیر چشماش سیاه شده بود به سرفه افتاده بود مونده بودم چیکار کنم...نه اون رهای سال پیش بود نه من اون رادین عاشق...نمیدونم چطوری توی یه روز از این رو به اون رو شده بودم...شاید در مقابل سیاوش احساس ظعف میکردم...اره .سیاوش از نظر مالی در حد من نبود...از نظر چهره و قیافه در حد من نبود..اصلا در حد من نبود..ولی عشق منم به رها در حد اون نبود...حس من یه حس مالکیت بود وقتی دیدم که دیگه نیست عصبی شدم..شاید توقع داشتم که خدا ازم نگیردش اینقدر مغرور بودم که حد نداشت..تقاص مغرور بودنم رو دادم با خبر مرگ رها غرورم شکست و من یاد گرفتم مغرور نباشم ..ولی حالا برای غرور رها چیکار کنم...رها نه .ماهگل...برای غروری که باعث شکسته شدنش من بودم چیکار کنم؟

مونده بودم..بین یه دوراهی..نه احساسی داشتم نه قدرتی..گیج و منگ بودم با حس سوختن نیمه صورتم به خودم ا ومدم چشمام گرد شده بود رها بهم سیلی زده بود؟...خدایا این رفته روستا وحشی شده چقدر قبلا دست بزن نداشت

تا به خودم اومدم دومیش رو هم خوردم میخواست سومی رو هم بزنه که مچ دستش رو گرفتم

با عصبانیت بهش غریدم-چه مرگه ماهگل خانم...وحشی شدی؟...قبلا احترام سرت میشد

❋❋❋❋❋❋❋❋❋❋❋❋❋❋❋❋❋❋❋❋❋❋❋❋

عصبانی بودم از دستش خیلی زیاد...دلم میخواست بکشمش تقصیر اون بود...تقصیر اون بود..اینقدر سر سفره عقد استرس گرفته بودم که حالم بد شد ولی کاش نمیشد چون همه چیزو یادم اومد .همه چیز...اینکه کی بودم ..اینکه مردی که اونج ایستاده پدرم نیست و همش توهمی بیش نبود...شکسته شدم...دیگه باورم شد که مشهدی بابام نیست اون واقعا منو از توی دره پیدا کرده بود..

وقتی توی اتاق به سیاوش گفتم که همه چیز یادمه ازم یه سوال پرسید که گیجم کرد سکوت کردم تا بتونم جوابشو بدم ولی اون سکوت منو چور دیگه ایی برداشت کردو از اتاق زد بیرون...مونده بودم که چرا رفته به خودم اومدم دیدیم که چه غفلتی کردم شوهرم چه چیزی از سکوت من برداشت کرده... چند دقیقه بعد خسرو اومد و

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

گفت که بیام بیرون ...منو بزور نشوندن توی ماشین ...خودمو جلوی خونه ی رادین پیدا کردم اون لحظه از مردی که یه روی فکر میکردم عاشقش متنفر شدم...مشکل من اینجا بود...من برادر میخواستم...پدر میخواستم..به رادین رو اوردم..چرا که بابافهراد نیتونست مثله دارین از من دفاع کنه..چون نمیخواست بین خودش و بچه هاش مشکل پیش بیاد..ولی رادین بدونه ترس اینکارو میکرد..نزدیکی زادیمون باعث شد این حس غلط رو بکنم..ولی چه میشه کرد اتفاقی بود که افتاد...یادم نمیره وقتی رو که فکر میکردم رادین هم منو دوست داره..ولی الان...حتی فکر کردن به اینکه رادین بعد از ده یاده ماهی که همه فکر میکردن من مردم هنوزم سیاه به تن داره عذابم میده و برام خوشایند نیست...

رادین با حن ارومی که ازش هیچ احساسی پیدا نبود گفت- اینقدر گریه نک خوشم نمیاد عصبانی نگاهش کردم با صدای بلندی که از خودم سراغ نداشتم گفتم- به من چه که تو حوصله ناری زندگیم رو بهم ریختی باعث شدی شوهرم بهم شک کنه ..حالا بهم میگی حوصله نداری؟...باید بهت بگم اقای رادین مهرورز تو تنها موجودی هستی که الان از هر چیزی توی این دنیا بیشتر از همه ازش بدم می

سوزش سیلی روی صورتم جملم رو نیمه تمام گذاشت و اشکام دوباره روان شد سرم افتاد زیر واقعا توان نداشتم..واقعا برام سخت بود بهم تهمت زده شده بود غیر مستقیم بهم تهمت خیانت زده شده بود..سیاوش عشقم رو باور نکردهب ود..چرا باور نکرد چرا؟... من از همون روزی که باری بار اول توی باغ فندق دیدمش ازش خوشم اومد همون روزی که هم مادر داشتم هم پدر هم خواهرو برادر همه کس داشتم از سیاوش خوشم اومد..تقصیر من نبود دل بود .. امشب شب عروسیم بود..سیاوش با بی رحمی تمام منو بیرون کرد...برام زجر اوره خیلی زیاد خیلی

صدای سرد رادین توی گوشم زنگ زد

رادین- بلند شو تا ببرمت تحویل شوهرت بدمت...من از همون روز ازت دست ککشیدم..عروس کسی رو هم نمیخوام.

چه فایده ایی سیاوش دیگه منو نمیخواست

با صدای گرفته ایی گفتم- سیاوش دیگه منو نیمخواد ...دیگه دوسم نداره

و دبواره اشک...نمیدونم چرا ادما وقتی همه چیزم دارن بازم دنبال محبت یه نفر میرن...این یکی از همون سوالاییه که نمیتونم جوابش رو بدم.البته بود خودم شاید شما بتونید جواب قانع کننده ایی برای خودتون داشته باشید..لی من هنوزم معنی محبت کردن و محبت دیدن رو نمیفهمم در صورتی که عاشق محبت دیدنم.

خودم رو توی ماشین رادین پیدا کردم با سرعت میروند به سمت روستایی که تا چند دقیقه پیش تش حرف از عروسی پسر کدخداش توش بود... چقدر ذوق داشتم.. اون شب من میرفتم به خونه خودم..خونه ایی که ماله خودم و همسرم بود..این عالی نیست؟..معلومه که هست چه سوال بی ربط و نا به جایی.

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

هردو ساکت بودیم رادین خونسرد بود ولی با سرعت میروند بهتر بگم ماشین داشت پرواز میکرد توی صندلی فرو رفته بودم... ولی اینقدر دلم میخواست زودتر برسم که حد نداشت واسه همین هیچ شکایتی نمیکردم...

وقتی وارد روستا شدیم انگار تمام ترس دینا به دلم ریخته شد توی دلم اشوب به پا بود و دستو پاهام میلرزید... وقاعا ترسیده بودم..خیلی زیاد...بیشتر ازهروقتی بیسشتر وقتایی که رعدو برق میزد میترسیدم...چون الان سیاوش کنارم نبود روبه روم بود..مثله یه میدون نبرد که دو طرف مقابل سر چنگ دارن این وظع من بود .واقعا تاسف باره.

رادین با ضربه ایی که با دست به در خونه کدخدا زد در به شدت باز شد و رادین دست منو کشید و برد داخل مثله یه عروسک کوکی که هیچ اختیاری ری کاراش نداره به دنبالش کشیده میشدم وسط حیاط ایستاد و با صدای بلندی سیاوش رو صدا زد چند تا از خدمتکارا اومده بودن توی حیاط هنوزم بریزو به پاش های عروسی به پا بود..ولی حیاط خالی بود از مهمان

سیاوش توی ایوان قرار گرفت دستاش رو دیدم که روی نرده ها فشار میره رادین دستم رو رها کردو با صدای بلند گفت- به چع جراتی عروست رو میفرستی خونه ی من؟....مگه کالاست ؟.یا لباس که خوشت نیومد یکی دیگه برداری و عوض کنی و اونو بدی به یکی دیگه؟...این بود اون عشق زبون زدی که برادرت ازش حر میزد؟

خسرو هم اومد بیرون سیاوش عصبی بود داشتم ازش میترسیدم...همه عصبی بودم کدخدا بیرون اومده بود مادر شوهرم شیرین خانم با خشم نگاهم میکرد منو یک خیانت کار میدونست

سیاوش هم مثله رادین با صدای بلندی گفت- اره کالا ست..من زنی رو نمیخوام که جسمش ماله من باشه و روحش کنار یکی دیگه...من زن خیانت کار نمیخوام

اشکام سرازیر شد از همیشه خورد تر شده بودم... رادین عصبی بود

رادین- پس دوسش نداری؟

سیاوش با خشم با خونسردی با بی احساسی اصلا صداش خالی بود ..نیمدونم قابل درک نبود برایمن قابل درک نبود

سیاوش- نه ندارم

سوزش بدی رو توی صورتم حس کردم رادین زده بود توی گوشم..سیلی محکمی که خون رو از لبم جاری کرد

رادین- فک رنمیکنم کتک خوردن کسی که دوستش نداشته باشی عذاب اور باشه

و یه سلی دیگه داشتم درد میکشیدم ولی این درد در برابر اون سه کلمه ایی که سیاوش باهاش یه جمله ساخت که بشه سوهان روحم هیچ بود.

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

سرم زیر بود تلخی خون رو توی دهنم خحس میکردم ولی اخ نمیگتم چرا باید بگم سیلی سوم خورد سیاوش خیل یبی غیرتی...سیای چهارم..پنجم....عشق وجود نداره فراموشش کنید

و چشم ها بسته شد دیگه واقعا قدرت نداشتم..توا نداشتم..وزنم براش زانو هام خیلی سنگین بود...سرم سنگینی میکرد.

نگاه بیروح ولی نگرن رادین روی رها که بی جون کف حیاط افتاده بود افتاد دلش سوخت رها واقعا دختتر خوبی بود که رادین روزی اعاشقش بود..اره روزی عاشقش بود ولی الان خبر از اون عشق که ماه ها رادین رو سیاه پوش کرد نبود. رادین با بی رحمی به رها سیلی میزد تا شاید سیاوش سر عقل بیاد ولی همونطر که خسرو میگفت برادرش مغرور تر از این حرف هاست..مطمعنم که سیاوشم جزای این غرور بی جاشو میبینه.

اهی کشید دست انداخت که رها رو بلند کنه ولی درد بدی تو کمرش حس کرد روی زمین افتاد سیاوش رو دید که با خشم تما داره نگاهش میکنه توی دلش لبخند زد پس سیلی هاش بی جواب نمونده بود

سیاوش نگاهش رو از رادین گرفت . به طرف جسم بی جون رها رفت دست زیر چا و گردنش انداخت و بلندش کرد به سمت راه پله رفت و رها رو برد داخل رادین از جاش بلند شد کمی با دست کمرش رو ماساژ داد باید اعتراف میکرد که همین یه مشت سیاوش به اندازه صد تا سیلی رادین بود . با نامردی تمام و خشم اینقدر محکم زدهب ود که رادین از همون لحظه هم میتونست حس کنه که جاش کبود شده

چشم هامو به سختی باز کردم..حس میکنم یه طرف صورتم به سختی درد میکنه دهنم خشک بود چشم هام میسخوت که اثر زیاد گریه کردن بود ..اره بایدم گریه میکردم به سرنوشت شوم خودم بایدم گریه میکردم

کمی توی جام چرخیدم که متوجه موجود کنارم شدم چم هام گرد شد باورم نمیشد خودش بود..سیاوش بلود کنارم بود منو توی اغوشش گرفته بود و خوابیده بود چشم هاشو بسته بود صورت یکه دیشب با خشم به من نگاه میکرد توی عمق مظلومیت فرو رفته بود.

نفهمیدم که کی اشک از چشمام روان شد نفهمیدم که کی سیاوش بیدار شد اصلا نفهمیدم که چه اتفاقی افتاد و من اینجا چیکار میکنم.

سیاوش با لحن مهروبنی که فقط کنار من داشت گفت- خوبی خانم؟

گریه ایی که بی صدا و ارام بود شدت گرفت و بلند بلند شد لب هام میسوخت ولی توجه نکردم..توجه برای چه؟..برای چیزی که خوب میشه؟...قصم خوردهب ودم که اگر سیاوشم قبولم نکنه و بازم منو خیانت کار بودنه تمومش کنم این زندگی تاسف بار بود تموم کنم.

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

با هق هق گفتم- بخدا...بخدا من

دستشو روی لبم گذاشتم

سیاوش- میدونم خانم..میدونم خانمی..گریه نکن همه چیزو میدونم..

سرمو توی سینش فرو کردم .. سیاوش گفت که نمیخواسته به عشق رادین بی احترامی کنه...فکر کرده بود منم دوسش دارم..اره خوب دوسشم دارم ولی نه مثل سیاوش...سیاوش برای من تکه..

سیاوش مهربون نگاهم کرد پیشونیم رو بوسید

سیاوش- از اولم ماله من بودی...ماله خوده خودم

خودم رو توی اغوشش حسابی جا کردم..اون شوهرمه و من دوسش دارم خیلی بیشتر از اون چیزی که بتونید فکرشو بکنید

سه روز از اون روز گذایی گذشت و من قیافم شبیه ادم شد با کمال پرویی از سیاوش خواستم که رابطه نداشته باشیم تا من صورتم خوب بشه که خوبم شد البته با دارو هایی که زدم و صد البته کون گوشتایی که گذاشتن روی صورتم تا کبودی هاشو ببره .نگافته نماند که چقدر اخمو تخم کرد ولی همش واسه یه ثانیه بود چون ممن نمیزارم کسی ازم دلگیر باشه به هر حال به من میگن رها دیگه.

مدارک ثبت ازدواجم درست شد و من با اسم رها شدم همسر دائم سیاوش و این باعث خوش حالیم میشد برادرم رو پیدا کردم خدا میدونه که وقتی بغلش کردم فهمیدم که چقدر بهش نیاز دارم ولی خوب خیلی دیر اومده بود و من مهم تیرن تکیه گاه زندگیم رو پیدا کردم البته خیلی خوبه چون بچه های من دایی دار میشن و منم عمه میشم..این عالیه خدایا مرسی که منو خوشبخت کردی..همیشه شکر گزارتم.

نمازم رو خوندم و چچادرم رو روی تاقچه اتاق گذاشتم از پنجره به در حیاط نگا کردم دلم برای سیاوش تنگ شده بود ولی هنوزم خبری ازش نیست واسه چند تا کار رفته تهران و هنوز نیومده دلتنگشم. لباس مناسب پوشیدم و از اتاق اومدم بیرون شیرین خانم مادر شوهرم با دیدنم اخماشو توی هم کشید متاسفانه هنوزم منو قبول نداره دیگه مثله دخترش نیستم براش..اگرچه وقتی سیاوش خونه است باهاش اینجوری رفتار نمیکنه ولی حالا که نیست تلافی میکنه. اونم با اخماش دلم میگره خوب منو اونو دوستش دارم مثله مامان سوگل خودم.

- سلام مادر جون

پشت چشمی نازک کرد و فقط سرشو تکون داد و زیر لب جمله هایی رو گفت که فقط خودش فهمید چی گفته من که نفهمیدم

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

به طرف اشپزخونه رفتم وارد شدم اشپزا داشتن غذا درست میکردن لبخند به لبم اومد

یه سلام پر انرژی بهشون کردم

- سلام...خسته نباشید

همه جوابم رو دادن وارد شدم و یه دونه هویج از توی سبد سبزیجات برداشتم و شروع کردم به خوردن که صدای در حیاط اومد با تمام قدرت به طرف در رفتم با دیدن سیاوش گل از گلم شکفت ..بالاخره اومد هویجو گذاشتم کناری رو بدو بدو رفتم طرفش دستاشو باز کردو من مثله یه دختر بچه که میپره بغل مادرش پریدم بغلش و از گردنش اویزون شدم.

-سلام..چقدر دیر کردی...میدونی چقدره که منتظرتم؟

سیاوش با خنده منو توی اغوشش فشردو گفت- ببخش خانمی..یکم طول کشید ترافیک بود ..نمیخوای بیای پایین؟

با خنده و شیطنت گفتم- نه جام خوبه

سیاوشم خندید

سیاوش- شام خوردین؟

- نه عزیزم الان که وقت شام نیست فدات شم...بیا بریم تو تا خستگی در کنی وقت شامم میشه

گونم رو بوسید با چشم های مهروبنش بهخم خیره شد

سیاوش- باشه گلم بیا بریم

برگشتم شیرین خانم روی ایون داشت مارو نگاه میکرد لبخند کوچکی روی لبش بود ساک سیاوش رو گرفتم

سیاوش- سلام مادر..

شیرین خانم با همون لبخند سرشو تکون داد

شیرین خانم- سلام پسرم..خسته نباشی..بیا بالا تا با هم چایی بخوریم

سیاوش به من نگاه کرد ولی من به نگاهش توجه ایی نکردم و به راه افتادم و گذاشتم خودش تنهایی واسه رفتن یا نرفتنش تصمیم بگیره

سیاوش- نه مادر میخوام یکم استراحت کنم...بعا میام

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

شیرین خانم کمی اخم کرد و با غیض به من نگاه کرد اگر جاش بود شونه هامو مینداختم بالا و میگفتم به من چه ولی خوب فعلا که نمیشه هم مامان شیرین رو دوست دارم هم براش احترام قائلم البته بهش حقم میدم.

با سیاوش وارد اتاقمون شدیم خونه جوریه که اتاق اتاق هستش و یه سالن بزرگم داره به سبک قدیمیه دیگه.

سیاوش لباساش همونجور یدراورد پرت کرد وست اتاق منم برمیداشتم میزدم سر چوبلباسی عادتشه...توی این مدت فهمیدم... لباساشو عوض کردو لم داد روی زمین

سیاوش- وای رها مردم از بس نشستم..این نامردا نمیگن .من الان باید برم خونه انرژی داشته باشم شاید یه کار نا تموم داشته باشم..اصلا یه ذره

حرفش با بالشی که من زدم توی سرش نیمه تموم موند خندید

سیاوش- رها ..خانمم. نکن..خستمه...میزنی من گناه دارم

ابرو هام پرید بالا

- تو که راست میگی

خندید

سیاوش- اذیت نکن

کف پاشو قلقلک دادم پاشو جمع کرد به این نتیجه رسیدم که خیلی پلیدم.

سیاوش با خنده- نکن خانمی..نکن قربونت برم.

دیدم نه نمیشه هی این قروبن صدقه من میره خوشم میاد سر کردم بدنشو قلقلک دادن که تو بغلش زندانی شدم سرشو روی سینم گذاشت

با لحن طلبکاری گفتم- راحتی؟

خندید

سیاوش- از همیشه بیشتر

همونجوری کنار سیاوش خوابیدم تا برای شام صدامون زدن رفتیم و شام خوریدم یکمم نشستم و بعدم اومدیم اتاقمون و سیاوش جدید جدی تلافی کارامو دراوردنه...

سیاوش- خدایا ..چرا این دختر اینقدر مظلوم افریدی؟.

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

لبخند روی لبم نقش بست یهو...توی یک ثانیه فشرد شدم.توی آغوش شوهرم غرق شدم.البته من شناگر ماهریم.گفتم بدونید..

چشم هامو به زور باز کردم یعنی اصلا دلم نمیخواست که باز کنم....توی تمام عمرم اینقدر خجالت نکشیده بودم..لحظه لحظه دیشب که یادم میاد...وایی نه اصلا نباید بهش فکر کنم..ولی مگه میشه؟....من چطوری تو چشم سیاوش نگاه کنم؟..خدایا خودت یاریم کن...

میدونم که گناه نکردم میدونم که خلاف شرع نکردیم...ولی خوب..چیکار کنم..خجالت میکشم...

کمی توی جام تکون میخورم ولی کاش تکون نمیخوردیم اشکم دراومد نفس هام تند تند شده بود از درد

سیاوش- در داری؟

فقط تونستم سرمو به علامت مثبت تکون بدم

سیاوش- برم مامانو صدا بزنم

لبمو گاز گرفتم ابرومو میخواد بر باد بده این بشر..

با صدای ارمی گفتم- نه خوب میشم

سیاوش- حالا بیا صبحانت رو بخور بهتر میشی

به زور و البته با کمک سیاوش نشستم پیرهن سیاوش تنم بود تو این فیلما دیده بودم شیطنویم گل کرده بود تنم کرده بودم..البته سیاوشم خیلی بهم خندید چون واسم کلی بزرگه.

****

توی باغ فندق سیاوش نشسته بودم...البته دزدکی درست مثله رها که دزدکی اومده بود...دارم همون کتابی رو که رها میخوند رو میخنوم..تازه رسیدهب ودم به همون قسمتی که رها برام خوهه بود که یهو صدایی منو از جام پروند

دارید رمان میخونید؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

سرمو بلند کردم یه دختر چشم ابرو مشکی بالای سرم بود روسری زرد خیلی قشنگی سرش بود

همینطوری که داشتم نگاهش میکردم گفتم- بله دارم رمان میخونم

دختر- جدا؟..منم کتاب خوندن رو خیلی دوست دارم..اسم کتاب چیه؟

نگاه خیرم رو از چشماش گرفتم وگفتم - میشه عاشقم بشی؟

چشم هی دخترک برق زد

دختر- میشه بدید منم بخونم؟

لبخند زدم- البته ولی هنوز تمومش نکردم

دخترک کمی فکر کردو با صدای اروم و ظریف گوش نوازی گفت- خوب یه کاری میکنیم.من هرو روز میام اینجا شما واسم تعریف کنید بعد من بقیش رو میخندم و میام واسه شما تعریف میکنم

لبخند روی لب هام نقش بست چقدر شیطون بود

- خوبه از همین امروز خوبه؟

دختر- البته

- من اسم شمارو نمیدونم

با صداقت کامل گفت- روژان هستم...اون شب توی مهمونی شمارو کنار پسرهای کد خدا دیدم..شما دوستشون هستید؟

سرمو تکون دادمو گفتم- تا حدودی و شما؟

روژان- من دختر عموی سیاوش خانم

خشکم زد ای بابا سیاوش بفهمه من با دختر عموش حرف زدمکه گردنمو میزنه

زندگی اونطوری که ما میخوایم پیش نمیره ..گاهی عاشق میشیم و از خدا میخوایم که اون فقط مال ما بشه مثله من...یهو میبینی نیست و میشکنی وقتی میبنیش که با کس دیگه ایئه دلت میشکنه خورد میشی و غروری برات نمیمونه...ولی همه ی ما گاهی احساسمون اشتباه میکنه..نمیدونم چرا همه فکر میکنن همیشه اون دو نفری که اول داستان عاشق همدیگه میشن باید به هم برسن.. من و رها زندگی جدایی داریمو هردو خوشبختیم.. وقتی بابافرهاد فهمید رها زندست روی پا بند نبود با تمام خانوده البته به جز مادرو پدر من به دیدن رها اومدیم بابا فهراد اون شب اینقدر گریه کرد که به رها حسادت کردم خیلی خوب خودشو توی دل خانوادم جا کرده.

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

مامان بابارو با هزار تهدید راضی کردم تا بیان و روژان رو برای من خاستگاری کنن روژان به من بله داد از حق نگذریم سیاوش خیلی از من تعریف کردهب ود رها هم که کلا حرف نزد چون دوست نداشت بین خودش و شوهرش مشکلی پیش بیاد..همونطوری که حدس میزدم رها واقعا خوشبخته و سیاوش واقعا دوسش داره این خوش حالم میکنه..

من و رها هر دو دوپار یه حس مبهم شده بودیم و توی دنیای بی خبر به سر میبردیم رها یه پشتوانه میخواست دلش برادرو پدر میخواست رفتاری که من نشون دادم کمی از یه برادر نداشت ولی من منظورم چیز دیگه ایی بوداز این رفتار رها هم خوب برداشت کرد و اونو عشق نامید در صورتی که عشق نبود و خودش سر خود این اسمو روش گذاشته بود...ولی واقعا ازدواج منو رها اشتباه بود چون مطمعنم که رها یه زندگی اروم میخواست و میخواد...فکر نمیکنم توانایی نیشو کناریه پدرومادرم رو داشته باشه...همون بهتر که این ازدواج صورت نگرفت ولی هنوزم برام عجیبه چطوری توی یه شب همه احساسم تغیر کرد ..آیا واقعا عاشقش نبودم؟

بگذریم الان سال ها از اون روز های سخت و اسون تلخ و شیروین گذشته اگر قار بود که زندگی به هخمین اسون ها باشه که شیرین نمیشد زندگی مثله یه خرمالی خوشمزه میمونه که مدادم بهت چشمک میزنه و میگه بیا و منو بخور. و تو اونو میخوری شیرینیش برات لذت بخشه و مزه دبش و تلخی کم بعدش کمی حالتو دگرگون میکنه ولی تو بازم وقتی خرمالو ببینی میخوری و این به این معنیه که تو زندگی رو دوست داری.

با اجازه پدرو مادرم بله

با لبخند به دخترم که سر یفره عقد نشسته بود نگاه میکنم واقعا زیبا بود درست مثله مادرش چشم های سیاهی دارهو زیباست

روژان به سمت دخترمون سارا میره و بغلش میکنه سام پسر برادرم اخر سر داماد خودم شد

رادوین با خنده دستی به شونم زدو گفت- هی برادر دیدی اخر دختر مال پسرم شد

خندیدمو گفتم- اره دیگه..چه میشه کرد...

صدای سیاوش از اون طرف اومد

سیاوش- حیف بابا حیف که پسرم واسه دختر تو خوب نبود ..بچه منه مظلوم کجا دختر شیطون تو کجا..

خندیدمو گفتم- سیاوش خان الکی به دختر من وصله ناجور نبند ..از دختر من مظلوم تر نیست

و به سمت دخترم رفتم سارا با لبخند بهم نگاه میکرد توی اون لباس سفید واقعا زیبا شده بود

- مبارکت باشه بابا

سارا- مرسی..دعای خیر برام کنید

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

مبارکه مبارکه...ببین سام دختر ماله پسرمه

سام خندیدو گفت- ای بابا بزارید یه ساعت بگذره..بعدشم پسر شما بیست و چهار سالشه واسه دختر من بزرگه ..من دخترمو به کس کسونش نمیدم به پیرمردشم نمیدم

سپهر پسر رها از اون طرف داد زد- اقا سام من مثله بابامدست به شکارم خوبه ها

با این حرف سهر همه افراد جمع خندیدن پسر دیگه رها سامان گفت- اره برادم..ما دوتا برادر دست به تفنگمون خوبه

سارا با تلخی گفت- به خداوندی خدا یکی به شوهرم نگاه چپ کنه جفت چشماشو درمیارم

همه خندیدم

عشق یعنی خون دل یعنی جفا

عشق یعنی درد و دل یعنی صفا

عشق یعنی یک شهاب و یک سراب

عشق یعنی یک سلام و یک جواب

عشق یعنی یک نگاه و یک نیاز

عشق یعنی عالمی راز و نیاز

۹/۱۰/۱۳۹۲

۶:۲۳

به قلم:

❋noghre

www.negahdl.com

نگاه دانلود
www.negahdl.com

نگاه دانلود مرجع دانلود رمان

در صورتی که مایل به همکاری با ما هستید و یا نویسنده هستید و میخواهید که رمانها یا شعرهایتان در قالب نرم افزار موبایل ساخته و منتشر شوند میتوانید به وبسایت ما مراجعه و ما با تماس بگیرید